

راه توده

عید آمده! (ص ۴۰)

آدرس اینترنت: <http://www.rahetude.de>

دوره دوم شماره ((۹۴)) فروردین ۱۳۷۹

جنگ داخلی بدبینی است؟

(ص ۱۷)

ضرورت رای به لیست مشارکت

(ص ۱۵)

اقتصاد ملی رشد ملی

(ص ۵)

شوراهای کار

(ص ۷)

یاد و نام "ما" بر سینه دیوارها

(ص ۸)

مواضع انتخاباتی نشریات

"کار"، "نامه مردم" و "راه کارگر"

(ص ۱۳)

آنچه بر نسل ما رفت!

(ص ۲۵)

گزارشی از داخل کشور

زیر خاکستر چه آتشی نهفته است؟

(ص ۱۹)

"تیپ سیاه" کودتا کودتا سازان-کودتا کنندگان

(ص ۳۳)

(ص ۲۷)

اطلاعیه ترور "حجاریان"

کانون ترور را باید درهم کوبید!

(ضمیمه)

جناح راست به سرنگونی ج.ا.

می اندیشد!

(ص ۳)

هیچ رویدادی نباید جنبش را از اهمیت دفاع
از نتیجه انتخابات مجلس ششم غافل کند!

با تمام قدرت به سوی برپائی مجلس ششم!

سال ۱۳۷۸ با پیروزی بزرگ جنبش عمومی مردم ایران در انتخابات مجلس ششم و تحمیل شکستی
کمرشکن به مخالفان تحولات پایان یافت.

از همان آغاز شمارش آراء مردم و آشکار شدن این شکست سنگین، مقاومت توطئه کنندگان در برابر
نتیجه این انتخابات آغاز شد و نمایندگان شکست خورده مجلس پنجم یکدیگر را در صحن مجلس "شهید"
خطاب کردند!

این مرحله از توطئه ها ابتدا در جنجال بلژیک و تلاش برای نجات هاشمی رفسنجانی از شکست
قطعی و بردن او به مجلس ششم شروع شد و در گام بعدی، ابتدا در شمایل ابطال انتخابات در چند شهر خود
را نشان داد و سپس "سعیدحجاریان" را به کام ترور حکومتی کشاند!

تردید نیست که در روزها و هفته های آینده و با نزدیک شدن زمان برگزاری دور دوم انتخابات
مجلس ششم، توطئه ها در ابعاد و اشکال دیگری بروز خواهد کرد. ابیادی که بنا به اظهارات صریح برخی
چهره های شناخته شده جبهه ارتجاع-بازار و وابستگان به مافیای اقتصادی-سیاسی در جمهوری اسلامی
می تواند اشکال نظامی نیز به خود بگیرد.

بیان بی پروای "علی اکبرناتق نوری" در آستانه انتخابات مجلس ششم، که در آن نسبت به نتیجه
این انتخابات ابراز نگرانی کرده و سپاه پاسداران و بسیج وابسته به سپاه پاسداران را ضامن جلوگیری از تکرار
مشروطه و اعدام شیخ فضل الله نوری جمهوری اسلامی معرفی کرد، جای تردید باقی نمی گذارد که بازندگان
انتخابات، کسانی که باید از مجلس بیرون بروند و آن طبقات و اقشاری که این نمایندگان برای حفظ منافع آنها
به مجلس پنجم برده شده بودند، همچنان به مقاومت ادامه خواهند داد. این مقاومت نه امری غیر قابل پیش
بینی است و نه غیر طبیعی! این نیروی است طبقاتی، که در سرانجام خود باید نشان دهد "کی" بر "کی" غلبه
خواهد کرد. جنبش مردم بر مخالفان تحولات و یا مخالفان تحولات بر جنبش مردم! سرانجامی، که مستقیماً متأثر
از توازن نیروهای اجتماعی در جامعه و تغییر توازن نیروها و گرایش ها در حاکمیت است!

بنابراین، در هر مرحله از پیش روی جنبش، که شکست کمرشکن مخالفان تحولات در انتخابات
مجلس ششم یکی از درخشان ترین این پیش روی ها در این مرحله است، نه تنها باید منتظر تشدید مقاومت ها
بود، بلکه باید اشکال این مقاومت ها را پیش بینی کرده و در برابر آن صف آرایی کرد. برای این منظور ابتدا
باید دید نیروهای مخالف می خواهند به کدام هدف برسند و برای دستیابی به این مقصود از چه ابزاری
می خواهند استفاده کنند. با این شناخت می توان هدف را از دسترس آنها دور ساخت و ابزارشان را نیز از
دستان بازستاند و راه را برای ادامه حرکت جنبش هموار کرد. (بقیه را در ص ۲ بخوانید)

ابزار مردم "قانون" و "انتخابات" است، در حالیکه ابزار مخالفان تحولات، که مردم در برابرشان ایستاده اند ترور و استفاده از نیروی نظامی است. به هیچ وجه نباید ابتکار عمل در استفاده از ابزار را بدست مخالفان تحولات سپرد.

جنبش و نیروهای نظامی

حوادث و رویدادهای تروریستی و یا هر نوع عمل نظامی دیگری که طرد شدگان مردم بدان متوسل شوند را باید به ضد خود تبدیل ساخت. برای دستیابی به این هدف، باید افشاگری پیرامون موقعیت اقتصادی-مافیائی رهبران توطئه و نیروهای مخالف تحولات را به درون نیروهای نظامی و انتظامی برد و بدنه این نیروها را در مقابل ماجراجوئی های فرماندهان آنها بسیج کرد.

این مرحله از آگاهی ها، مهم ترین و سرنوشت ساز ترین مرحله حرکت جنبش به جلوس، که می تواند یگانه ابزار باقی مانده در دست مخالفان جنبش را از آنها گرفته و آن بخش از این نیروها را، که سودای دیگری در سر دارند به نیروهای موافق جنبش و تحولات تبدیل کند. غفلت بزرگی طی سال های گذشته در این عرصه صورت گرفته است که باید به سرعت جبران شود!

تمام سازمان ها، مطبوعات، تشکلهای دانشجویی، سندیکاها، شوراهای و حتی کوچکترین تشکلهای موجود در محلات را باید برای این آگاهی بخشی و جدا ساختن نیروهای نظامی از توطئه گران بسیج کرد. هر نوع مقاومتی در برابر تحولات نظامی ضد مردمی، درنخستین گام از این گذرگاه عبور می کند. یعنی از افشاگری و آگاه سازی بدنه نیروهای نظامی و وصل کردن هر چه گسترده تر آنها به جنبش مردم! این کارزار، در عین حال توده مردم را نسبت به این نوع حرکات نظامی هوشیار و در حالت مقاومت نگه می دارد!

بدین ترتیب، جنبش نه تنها از ابزار خود برای پیشروی استفاده می کند، بلکه ابزار نیروی مقابل را نیز از چنگ آن در می آورد. دستگیری و محاکمه نیروهای نظامی و انتظامی و افشاگری هایی که پیرامون افکار و اعمال آنها و فرماندهان و آمران آنها می شود، خود گامی به پیش و در جهت کند کردن شمشیری است که بعنوان آخرین ابزار در اختیار مخالفان تحولات است، اما این هنوز کافی نیست. باید پایگاه و وابستگی های اقتصادی فرماندهان و آمران نیروهای نظامی و انتظامی و حادثه آفرینان و تروریست ها را بی تزلزل افشاء کرد تا هر نوع حادثه آفرینی و اندیشه های کودتائی را بتوان در درون پادگان های نظامی در نطفه خفه کرد. هیچ فرماندهی بدون لشکر و سپاه کاری از پیش نمی برد. لشکر را باید به مردم وصل کرد و فرماندهان مخالف مردم را در تنهائی و بی سلاحی خود باقی گذاشت.

وقتی محمد خاتمی در نامه خود به وزیر اطلاعات و امنیت از خطر پیوند نیروهای خشونت طلب و تروریست با قدرت های خارجی یاد می کند و استقلال کشور و استحکام دولت را همزمان با برپا رفتن آزادی مردم یاد آور می شود، چرا باید در بی لشکر و سپاه کردن فرماندهان و آمران تعلل به خرج داد؟

سازمان های سیاسی

حوادث توطئه آمیز اخیر و افشای نقش نیروهای نظامی در این حوادث، که تکمیل کننده نامه تهدید آمیز یکسال پیش تعدادی از فرماندهان سپاه پاسداران به خاتمی است، در عین حال که وظیفه دولت را در پاسداری از استقلال کشور، آزادی و رای مردم دوچندان می کند، در برابر همه سازمان ها و احزاب سیاسی داخل کشور وظیفه تقویت روحیه مقاومت مردم در برابر توطئه ها را در دستور بی تزلزل مبارزه روزانه قرار می دهد.

این وظیفه برای احزاب و سازمان های خارج از کشور نیز در ابعاد تاریخی افشاگری و بسیج نیرو جهت مقابله با توطئه های داخلی و خارجی خود را نشان می دهد.

این مجموعه در کنار هم و شانه به شانه جنبش عمومی مردم ایران باید مرحله تشکیل مجلس ششم را پشت سر گذاشته و سپس این مجلس را هماهنگ با خواست های جنبش رهبری کند!

(بخش هائی از نامه محمد خاتمی به وزیر اطلاعات را در صفحه ۲۴ می خوانید)

(بقیه مقاله با تمام قدرت به سوی)

تا پیش از انتخابات مجلس ششم، هدف مخالفان تحولات جلوگیری از برگزاری انتخابات، ایجاد تشنج و اعلام حالت فوق العاده برای برگزار نکردن انتخابات و تجدید دوره مجلس پنجم بود. این هدف، که در نهایت خود نگهداشتن مجلس در دست مخالفان تحولات را دنبال می کرد، پس از آنکه حادثه آفرینی ها و تشنج آفرینی ها به نتیجه نرسید، از راه تصویب قوانینی دنبال شد که امید داشتند متکی به آنها می توانند اکثریت مجلس ششم را در دست های خود حفظ کنند. افزایش سن رای دهندگان، تلاش برای یک مرحله ای کردن انتخابات، کاهش درصد لازم برای موفقیت در انتخابات، باز گذاشتن دست شورای نگهبان برای قلع و قمع کاندیدها و برخی تمهیدات دیگر همین هدف را دنبال می کرد. مقاومت مردم در برابر این توطئه ها که در مطبوعات بازتاب یافت، به مانعی بر سر راه تحقق کامل آنها تبدیل شد. در گام بعدی، قطعی شدن برگزاری انتخابات و اندک محدودیت های تحمیل شده به شورای نگهبان و عزم دولت برای اجرای دقیق انتخابات، محاکمه فرمایشی عبداً لله نوری و ورود به صحنه هاشمی رفسنجانی را بدنبال آورد. گامی که عبداً لله نوری را به یکی از چهره های مصمم جنبش در این مرحله تبدیل ساخت و هاشمی رفسنجانی را به بزرگترین طرد شده انتخابات.

بدین ترتیب مشخص بود و مشخص است که تمام کوشش مخالفان تحولات در ماه های پیش از انتخابات مجلس ششم، جلوگیری از برگزاری آن و از فردای اعلام شکست آنها در این انتخابات، جلوگیری از برپائی مجلس ششم است. مجلسی که با اکثریت دوسوم طرفدار تحولات می تواند به موجب قانون اساسی لوایحی را بدون نیاز به تأیید شورای نگهبان از تصویب بگذراند.

کوشش جبهه ارجاع-بازار، پیش از برگزاری انتخابات مجلس ششم، جلوگیری از شکست در این انتخابات و از کف دادن مجلس بود، اما نتیجه انتخابات (که ارائه یک لیست واحد از طرفداران تحولات، در دور دوم انتخابات، می تواند آن را قطعیت ببخشد!) نشان داد که آنها نه تنها مجلس را از دست داده اند، بلکه تناسب نیروها به گونه ایست که این مجلس می تواند شورای نگهبان را هم دور بزند!

حتی بر مبنای این واقعیت نیز باید منتظر تشدید مقاومت ها، در ابعادی فراتر از دوران پیش از انتخابات بود. وقتی هدف مخالفان تحولات جلوگیری از تثبیت این پیروزی است، برای جنبش بزرگ ترین هدف، تثبیت این پیروزی است!

گذار قانونی

جنبش مردم تا این لحظه، علیرغم همه خشونت هائی که به آن تحمیل شده، خواهان عبوری قانونی و مسالمت آمیز از این مرحله است و تا وقتی مسیر جنبش اینگونه طی می شود و مردم مصمم به ادامه راه خود از این مسیر هستند، از تمام ابزارهای ممکن برای تحمیل "تمکین به قانون" و "تمکین به رای مردم" به مخالفان تحولات باید استفاده کرد.

مردم ایران نه در یک تظاهرات هیجانی و با فریاد "مرگ بر این" و "زنده باد آن"، بلکه بسیار سنجیده و در ابعادی دهها میلیونی در انتخابات مجلس ششم شرکت کردند و ارزش و اعتبار حقوقی و قانونی آن به مراتب وسیع تر و تاریخی تر از یک تظاهرات هیجانی و خیابانی است. شاید در آینده و متکی به شرایط جدید و متفاوت با شرایط امروز، چاره ای جز برپائی چنین تظاهراتی نباشد، اما بحث نه بر سر فردا، بلکه بحث بر سر لحظه کنونی و امکانات موجود است. شرکت مردم در انتخابات مجلس ششم، بزرگترین تظاهرات ملی بود که شعارهای آن بصورت انتخاب نمایندگان جدید مجلس بر کاغذ نوشته شد. امروز باید در دفاع از نتیجه این تظاهرات برخاست و با استفاده از همه راه کارهای قانونی از آن دفاع کرد. هنر بزرگ جنبش کنونی مردم ایران، ناچار ساختن مخالفان تحولات به تمکین از نتیجه این تظاهرات بر کاغذ آبد (انتخابات) و ثبت آن است.

بنابراین، با تمام قدرت باید حرکت به سوی تشکیل مجلس ششم را ادامه داد و اجازه نداد هیچ حادثه و رویدادی مانع تحقق این عزم ملی شود. رسوخ هر نوع خللی در این عزم ملی، در عمل به معنای کاربرد موثر ابزاری است که مخالفان تحولات برای استفاده از آن در میدان حضور دارند و تشویق آنها به ادامه استفاده از این ابزار است. از هر حادثه و رویدادی برای افشای باز هم بیشتر توطئه ها و توطئه کنندگان و تقویت این عزم ملی باید استفاده شود.

ریشه های مقابله با مردم به سال های گذشته باز می گردد!

یکسال پیش، یعنی در تاریخ ۱۷ اسفند ۷۷ سعید حجاریان متکی به اطلاعاتی که در اختیار داشت یک سخنرانی کرد. این سخنرانی همان زمان در هفته نامه "مشارکت" که بعدها تبدیل به روزنامه شد، انتشار یافت.

این سخنرانی در اوج حوادث و بحث های مربوط به یورش به خانه آیت الله منتظری و محبوس کردن وی در خانه اش، قتل های سیاسی-حکومتی، محاکمه شهردار و شهرداران نواحی تهران و محسن کدیور، مضروب شدن عبداللہ نوری و دکتر مهاجرانی در پایان نماز جمعه تهران، کتک خوردن "هادی خامنه ای"، برادر رهبر در قم و یورش به نماز جمعه آیت الله طاهری در اصفهان و دهها حادثه کم بازتاب تر دیگر و پیش از دستگیری سعید امامی ایراد شد.

حجاریان در این سخنرانی اطلاعاتی را پیرامون تحلیل های جناح شکست خورده در انتخابات ریاست جمهوری فاش ساخت، که دستمایه عملیات جنایتکارانه و حتی کودتایی این جناح در نزدیک به سه سال اخیر است. او این تحلیل ها را فاش ساخت تا نشان دهد که در پشت صحنه و برای تحریک و بسیج نیروهای نظامی بی خبر از همه جا جهت اعمال جنایتکارانه چه افکار و اندیشه هایی نهفته است. افکار و اندیشه هایی که مدت ها بعد از این سخنرانی، فاجعه یورش شبانه به کوی دانشگاه را در پی آورد، صیاد شیرازی و شخص خود حجاریان را به گلوله بست!

این تحلیل ها را برگرفته از آن سخنرانی، در زیر می خوانید، نکته ای که حجاریان برآن تاکید نگذاشته، اما هر خواننده ای با کمی دقت متوجه عمق آن می شود، آنست که جناح شکست خورده در انتخابات ریاست جمهوری (و اکنون انتخابات مجلس ششم) بیش از هر جریان مخالف، مسلح و برانداخته جمهوری اسلامی، یقین به سرنگونی جمهوری اسلامی دارد و تمامی تحلیل هایی که ارائه داده و می دهد برای مقابله با این سرنگونی است. در حقیقت، این جناح بیش از هر مخالف و اپوزیسیونی، جمهوری اسلامی را قابل اصلاح نمی داند و معتقد است با محدودترین اصلاحات نظام سقوط می کند! بدین ترتیب، آنها بیش از دیگران به سرنگونی اعتقاد دارند!

این یقین، که از دل تحلیل های ارائه شده توسط حجاریان بیرون می آید، چنان است که حتی از سایه چند هنرمند و روشنفکر داخل کشور نیز بیم و هراس دارند، چه رسد به رهبران احزاب سیاسی و نیروهای اصلاح طلب درون و بیرون حاکمیت و با اندیشه های مذهبی!!

سعید حجاریان هنگام ارائه این فهرست اشاره به گذشته ها نمی کند و در همان محدوده انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و پیروزی محمد خاتمی در آن باقی می ماند، اما حقیقت آنست که هزاران زندانی سیاسی مومن به آرمان های انقلاب ۵۷ با مجموعه ای از همین تحلیل ها و توسط تئوریزه کنندگان همین تحلیل ها و آرمان جنایات سه سال اخیر قتل عام شدند. آنها قتل عام شدند تا وقتی خیانت به انقلاب و خلاصه کردن آرمان های آن در ریش و چادر و باصطلاح ارزش های اسلامی مورد نظر امثال مصباح یزدی، خزعلی، کنی، رازینی، واعظ طبسی، نیری و... خلاصه شد و پرچم اعدام سلمان رشدی نشان انقلابی گری شد، کسی مدعی آنها و مدعی دفاع از آرمان های واقعی انقلاب ۵۷ در داخل کشور نباشد! با همین تئوری و پیش بینی، رهبران حزب توده ایران بعنوان استوارترین و منطقی ترین مدافع آرمان های انقلاب ۵۷ در شرفاژ خانه اوین برای همیشه در خاک خفتند!

ریشه های تمام این جنایات یکی است و آنچه اکنون در جامعه جریان دارد نیز ادامه آنست. دست های داخلی و خارجی آلوده در حوادث جاری در ایران همان دست های آلوده در قتل عام زندانیان سیاسی، توطئه برکناری آیت الله منتظری، انفجارها و ترورها، قتل احمد خمینی، دکتر سامی و قتل عام و کشتار در زندان ها است، که سپس در خیابان ها و خانه های روشنفکران، هنرمندان، فعالان سیاسی به شکار آنها پرداخت و...!

نه تنها این واقعیات باید به درون جامعه برده شود تا آگاهی مردم از بحث های پشت صحنه توطئه کنندگان بی وقفه افزایش یابد، بلکه برای پیش گیری از هر نوع غافلگیری نظامی و شبه نظامی از سوی نیروهای مخالف تحولات، از هم اکنون می باید افکار عمومی و تشکل های موجود در کشور، آمادگی لازم را جهت مقابله با این نوع ماجراجوئی ها بیابد! ماجراجوئی هایی که بنا به اظهارات سعید حجاریان حتی می توانند در ارتباط با قدرت های خارجی، استقلال ایران را بر باد دهد.

تحلیل های جناح راست، از قول سعید حجاریان

جناح راست، به سرنگونی ج.ا یقین دارد!

حجاریان با تاکید بر اینکه مبنای دست یابی به تحلیل های محافل شکست خورده در انتخابات دوم خرداد، که در زیر می آید، عمدتاً اطلاعاتی است که تاکنون کشف شده، می گوید:

۱- بخشی (از طرفداران خاتمی و دوم خرداد) ناصبی اند، عده ای مرتد و بعضی از آنها "ساب النبی" و باید احکام شرعی مرتد را بر آنان جاری کرد. حال اگر دستگاه قضائی می تواند این احکام را اجرا کند، اگر دستگاه قضائی به خاطر نظامات بین المللی و مسایل حقوق بشر از این امر ناتوان است، پس غیرت دینی کجا رفته است؟ باید بر مبنای تکلیف مسلمانی این افراد مهولورالدم به سزای اعمالشان برسند. همانطور که پیش از انقلاب، از لایبای کتاب های دکتر شریعتی جملاتی را به صورت بریده و دست چین بر می گزیدند و نزد علما می بردند و

می گفتند تکلیف گوینده این جملات چیست؟ برخی از آقایان هم در پاسخ می گفتند بروید همان کاری را که با کسروی کردید با او انجام دهید!

۲- شرایط اجتماعی طوری است که جامعه ملتهب است و زمینه وانگیزه اجتماعی وجود دارد برای جریان های برانداز. علاوه بر این مسئولان هم تا حدودی مشکل اداره مملکت را دارند و تنها کافی است آلترناتیوی پیدا شود تا پروژه براندازی محقق شود.

۳- نظام و انقلاب و کشور توسط دشمنان داخلی و خارجی احاطه شده است و مسئولان نظام نیز تنها و بی پشتیبان مانده اند و حتی رهبر انقلاب تنها و بی یاور مانده است.

۴- چون بالائی ها مشروعیت دارند، اما کارآمدی ندارند باید ما به هر طریق از به وجود آمدن بدیل هایی برای هدایت مطالبات مردمی جلوگیری نماییم. باید فضا برای بسیج کردن، سازماندهی کردن و رهبری سیستم توسط بدیل های نظام عقیم شود.

ارائه کنندگان این تحلیل به سرعت به سراغ گسره های اپوزیسیون داخلی و قانونی می روند. کسانی که در داخل فعالیت و به واسطه فعالیت های مسالمت آمیز و قانونی خود کاملاً مستزوی نشده اند. افرادی مثل فروهرها می توانند آلترناتیوی نظام را برعهده گیرند. اعضای نهضت آزادی و کانون نویسندگان و اینگونه افراد، در نظر ارائه کنندگان این تحلیل می توانند روزگاری نقش ایفاء کنند.

در اذهان مروجین این تحلیل، اگر کانون نویسندگان رها شود می تواند با همان قدرت بسیج کنندگی که در آستانه پیروزی انقلاب در سال ۵۷ در شب های شعر سفارت بیلاقی آلمان از خود نشان داد وارد صحنه شود و با اقبال مردم مواجه شده آنان را علیه نظام منسجم کند و غرب نیز این روند را حمایت مالی می کند و طومار نظام لاجرم در هم خواهد پیچید.

اینگونه تحلیل ها مبنای تئوریک برای ساخت مجموعه هایی نظیر برنامه تلویزیونی "هویت" (به کارگردانی مهدی خزعلی، حسین

فرمانده ۲۰ ساله گردان عاشورای بسیج شهری، به مغز "حجاریان" شلیک کرد!

"ترور"

پایان مانورهای ضد شورش!

بدنبال یک سلسله کشاکش‌های پشت صحنه، سرانجام اعلام شده که ضارب مستقیم سعید حجاریان و پنج نفر دیگر که در اجرای این ترور دست داشتند دستگیر شدند. دستگیری‌ها پس از نامه‌ای ممکن شد که "رهبر" جمهوری اسلامی خطاب به محمد خاتمی نوشت و خواهان پیگیری سریع ماجرای این ترور شد. پس از این نامه، محمد خاتمی نیز از وزیر اطلاعات و امنیت، دبیر شورای امنیت ملی و وزیر کشور، که ظاهراً نیروهای انتظامی باید تحت نظری کار کنند، اما همچنان مستقل از وزارت کشور عمل می‌کنند، خواست تا متهمین شناسایی و دستگیر شوند. شناسایی سریع و دستگیری سریع تر متهمین نشان داد که آنها از همان ساعات اول ترور حجاریان شناخته شده بوده‌اند، اما در پست و مقام‌هایی قرار داشته‌اند و یا پشتیبانان آنها در موقعیتی قرار دارند، که کسی توان دستگیری آنها را نداشته‌است! بنابراین، هدف از رد و بدل شدن نامه‌های رهبر و رئیس جمهوری هموار ساختن راه برای دستگیری این عده بوده‌است. حتی با این ابتکار، یعنی رد و بدل شدن نامه بین رهبر و ریاست جمهوری نیز کار پیش نرفت. بخش حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران که متهمین را از پیش می‌شناخت، به کمک حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی بلافاصله پس از اطلاع از محتوای نامه رهبر و ریاست جمهوری، آنها را ظاهراً دستگیر کرد، اما این دستگیری نبود، قرار گرفتن آنها زیر پوشش حفاظت سپاه و نیروی انتظامی بود تا وزارت اطلاعات و امنیت و شورای امنیت ملی دستشان به آنها نرسد. کشاکش برای تحویل آنها به وزارت اطلاعات و امنیت، که بدنبال تصفیه باند سعید امامی و هسته‌های مرتبط با محافل توطئه دیگر مورد اعتماد جناح راست و طراحان توطئه‌های کودتایی نیست و سپاه پاسداران و نیروهای انتظامی چندین روز ادامه یافت. مطبوعات اسامی چند تن از دستگیر شدگان را با حدس و گمان نوشتند، قوه قضائیه ناچار به دخالت شد و سرانجام با شرط و شروطی وعده محاکمه متهمین در یک دادگاه ویژه و با حضور یک قاضی ویژه اعلام شد. معنای وعده محاکمه تیم ترور حجاریان ظاهراً باید تحویل آنها همراه با پرونده مقدماتی‌شان به قوه قضائیه و وزارت اطلاعات و امنیت باشد.

علیرغم همه تلاشی که از همان ساعات اول ترور حجاریان بعمل آمد تا سپاه پاسداران و نیروهای انتظامی از این ترور مبرا شده و پیگیری این پرونده به نام‌های آشنائی مثل حسینیان، رازینی، اژه‌ای، مصباح یزدی، آیت الله یزدی، فلاحیان، موحیدی کرمانی و... بعنوان هدایت کنندگان پشت صحنه این ترور ختم نشود، اما افکار عمومی همین افراد را مسبب اصلی ترور و عده‌ای جوان بی‌اطلاع از همه جا و همه چیز را مجری این توطئه‌ها می‌شناسد. مقامات جمهوری اسلامی، نام ضارب مستقیم حجاریان را "سعید عسگر" اعلام داشته‌اند، اما مشخصات بیشتری از وی منتشر نکرده‌اند. این در حالی است که در محافل سیاسی و مطبوعاتی ایران می‌دانند که "سعید عسگر" برخلاف اظهارات وزیر اطلاعات و امنیت در رده نگهبانی سپاه پاسداران نبوده، بلکه فرمانده گردان عاشورای شهری است و پیشتر نیز در محله مسکونی خود در شهری یک دختر جوان را مستقیماً با شلیک چند گلوله به قتل رسانده و انگیزه آن را غیرت دینی اعلام داشته‌است!

سعید عسگر متولد ۱۳۵۹ است و فرمانده یک گردان بسیج! یعنی دو سال بعد از انقلاب بدنبال آمده و زمانی که جنگ با عراق تمام شد پسر بچه ۱۱-۱۰ ساله‌ای بیش نبوده‌است. آگاهی از این امر بدان جهت مهم است، که امروز بنام جنگ و بسیجی‌های جنگ، عده‌ای را زیر نام بسیج جمع کرده و با گماردن جوانان کم سن و سالی مانند سعید عسگر بر راس آنها، به مقابله با بسیجی‌های واقعی و رزمندگان از سپاه و بسیج برخاسته‌اند. مقابله با کسانی که در جبهه‌ها بوده‌اند و ترک خیاباره را بر تن دارند و یا دست و پای خود را در جنگ از دست داده‌اند. این نسل، یعنی نسل سعید عسگر، که بی‌شک در تسامی توطئه‌های سال‌های اخیر بکار گرفته شده‌اند، دست آموزان آن اندیشه‌های انگلیسی هستند، که امثال آیت الله مصباح یزدی اکنون مروجع آن در ایران هستند و آن‌ها را اندیشه‌های انقلابی معرفی می‌کنند! امثال "معدود ده نمکی" و "حسین پناه" آنها را در شلمچه، جبهه و لتارات الحسین ترویج می‌کنند و خوراک فکری-ایدئولوژیک به امثال سعید عسگرها می‌رسانند!

شریعت‌داری و حسن شایانفر) * نیز بوده‌است که با نیت مخدوش کردن چهره و اعتبار فرضی همه روشنفکران ساخته و پخش می‌شد. نظیر این برنامه در سلسله مقالات متعدد و نوع خبر رسانی برخی مطبوعات خاص (کیهان، لئارات، دو هفته نامه صبح) نیز بازتولید شده‌است. استراتژی "تصیرالرب" نیز براین اساس شکل گرفته‌است. تشکیل گروه‌هایی نظیر انصار حزب الله چنانچه به سابقه تشکیل و فعالیت‌های آنان بپردازیم، دقیقاً ما را به سرچشمه‌های آغاز نشر اینگونه تحلیل‌ها هدایت خواهد کرد.

۵- ده میلیون از بیست میلیون رای آتای خاتمی متعلق به گروه‌های ابتدال گرا بوده‌است و اینگونه گروه‌ها بیشتر از آمدن پای صندوق و ریختن رای کار دیگری نمی‌توانند و اساساً قدرت ندارند، اما اگر متوجه نباشیم و عده‌ای آنان را سامان بدهند، ممکن است بعدها مشکل‌زا شوند. باید کاری کرد که این گروه‌ها به خانه‌هایشان برگردند. پیروزی‌های تیم ملی فوتبال و جشن‌ها و پایکوبی‌های مردمی بر این واهمه افزود.

بین نیروهای دوم خرداد و حامیان اصلی خاتمی از یک طرف و این گروه‌های فوق‌الذکر نوعی وصلت صورت گرفته‌است و باید کاری کرد که این وصلت شکسته شود. این تحلیل در بخشی از برنامه تلویزیونی "چراغ" (با هدایت حجت‌الاسلام حسینیان، مهدی خزعلسی و حسین شریعت‌مداری) وجود داشت.

برای درهم شکستن این وصلت باید به سراغ گروه‌های شبه اپوزیسیون برویم و با تهدید و ارعاب و ایجاد ترس آنان را از صحنه خارج نماییم، در فاز بعدی نوبت به نیروهای اصیل چپ می‌رسد.

۶- باید کاری کرد که شعارهای خاتمی در بعد ملی و بین‌المللی بی‌اعتبار شود و او دست از شعارهایش بردارد. بهترین سلاح قتل‌های فشرده‌تر و متمرکزتر است. ابتدا حلقه‌های کاملاً بیرونی، بعد ملی‌گراها، بعد حلقه ملی-مذهبی‌ها و آرام آرام حلقه‌های درونی‌تر و مرکزی‌تر تا نوبت برسد به اطرافیان. به این ترتیب هزینه کار سیاسی باید بالا رود و کسی جرات کار سیاسی نکند.

۷- برای بنی صبریزه کردن اوضاع اعمالی باید صورت گیرد تا خاتمی را به انفعال وادار کند و کاری کند که وی اوضاع را تاب نیاورده و از بین رفتن شعارهایش را تحمل نکند، واکنش تند از خود نشان دهد، آن وقت می‌توان جبهه‌ای در مقابل او و طرفدارانش گشود و با استفاده از نیروها وعده و وعده مسلح او را منکوب کرد و از صحنه خارج نمود. با عصبی کردن خاتمی و طرفدارانش اوضاع را پلیسی کرده و بدنه مردمی او را خانه نشین کرد. (نظیر آنچه در شیلی زمان آلنده شد)

عده‌ای که این تحلیل را بین خود شایع می‌کنند به سوابق جبهه و جنگ خود نیز متکی هستند و معتقدند ما سال‌ها در جنگ آموخته شده‌ایم و طرفداران شعارهای خاتمی نیز عده‌ای ترسو و جوانان بی‌بند و باز و آنچنانی هستند و توان تحمل یک پس گردنی را هم ندارند.

۸- آخرین لایه تحلیل، که خطرناک‌ترین لایه نیز می‌باشد معتقد است نه خاتمی به واسطه پشتیبانی عظیم مردمی که دارد از شعارهایش دست بر می‌دارد و نه جناح مقابل از دست یابی خود به منابع عظیم قدرت و سلاح کوتاه خواهد آمد. هر دو طرف به خوبی در مقابل هم صف‌آرایی خواهند کرد و به جان هم خواهند افتاد و از بین خواهند رفت. اینجاست که پای عنصر خارجی نیز در این تحلیل باز می‌شود. احتمال اینکه این تحلیل بیشتر از تحلیل‌های دیگر دستمایه عملیاتی با هدایت عناصر خارجی باشد وجود دارد. از این رو بسیار مایه تاسف است که عناصری از داخل نظام، در این ماجرا، بازی خورده اینگونه تحلیل‌ها شده باشند و برای ساقط کردن دولت و رئیس جمهوری که مردم رنج‌دیده ایران با جان و دل برگزیده‌اند، دست به اعمالی بزنند که به ساقط شدن کل نظام و استیلای عناصر بیگانه بر صحنه سیاسی کشور و مقدرات ملت منجر گردد. **

* فرزند آیت الله خزعلی و مسئول مرکز انتشارات "هویت" ** در این زمینه مراجعه کنید به صفحه ۲۴ راه توده و بخش‌هایی از آخرین نامه محمد خاتمی به وزیر اطلاعات و امنیت که صریحاً و برای نخستین بار در آن با اشاره به ترور حجاریان و دیگر حادثه‌آفرینی‌ها، مسئله زمینه‌سازی‌های داخلی جهت هموار کردن راه دخالت مستقیم قدرت‌های خارجی در امور داخلی ایران را مطرح می‌کند.

"اقتصاد ملی"

در خدمت رشد اجتماعی!

منظور از "اقتصاد ملی" برای ایران، بیان آن قوانین تولید و توزیع در مرحله کنونی رشد میهن ماست، که در علم اقتصاد به عنوان "اقتصاد سیاسی" شناخته می شود. "اقتصاد سیاسی" در هر دوران از رشد جامعه، ویژگی مشخص خود را دارد. به عبارت دیگر "اقتصاد سیاسی" دارای محتوایی تاریخی است [۱].

عواملی که در تعریف و تعیین محتوا و چگونگی "اقتصاد ملی" نقش تعیین کننده دارند، عوامل خارجی (بیرونی) و داخلی (درونی) هستند. براین پایه است که ویژگی های اقتصاد ملی در دوران رشد سرمایه داری در اروپا در قرون گذشته و در کشورهای استعمارزده در دو قرن پیش با ویژگی های دوران حاکمیت سرمایه مالی امپریالیستی (گلوبالیسم) در کشورهای پیرامونی و یا "جهان سوم" متفاوت است.

برای تعیین محتوای اقتصاد ملی، ضروری است ویژگی های تاریخی، قومی، فرهنگی و... در کشوری مانند ایران با منابع بزرگ و متنوع زیرزمینی نسبت به کشورهایی با شرایط متفاوت، مثلاً در آفریقا مورد توجه قرار داد. به عبارت دیگر تنظیم و تعیین "اقتصاد ملی" برای هر کشوری، دارای ویژگی خاص خود (عوامل درونی) نیز است، که باید همانقدر مورد توجه قرار گیرد، که قوانین عام رشد تاریخی جوامع بشری در تنظیم آن باید باشد. با توجه به نکات فوق، تعیین و تنظیم اقتصاد ملی برای ایران در دوران کنونی رشد کشورما و در شرایط ویژه تاریخی جهان و منطقه در دستور قرار می گیرد.

ویژگی های "اقتصاد ملی"

مشخصه های "سرمایه داری ملی" و "دولت ملی" در شماره ۹۲ راه توده (بهمن ۱۳۷۸) طرح و به سه بخش سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تقسیم شدند.

۱- در مورد مشخصه سیاسی، دفاع از "اقتصاد ملی" و همکاری و هم سویی سرمایه خصوصی ملی با سرمایه ملی-دولتی، عمده ترین مشخصه سرمایه ملی ارزیابی شد.

۲- در بخش اقتصادی مسئله پراهمیت نقش سرمایه گذاری داخلی و تناسب بکار انداختن سالانه آن با مقدار سرمایه خارجی برشمرده شد و بر ضرورت یافتن «اهداف مشترک و تمرکز سرمایه داخلی با سرمایه ملی در اختیار دولت ملی» و «ایجاد تضمین های قانونی برای حفاظت از سرمایه داخلی و تولید داخلی» تاکید شد. در همین رابطه بر اهمیت مقاومت در برابر سرمایه مالی امپریالیستی و نرفتن زیر فرمان آن نیز برجسته شد.

۳- و بالاخره در بخش اجتماعی، جلب حمایت توده های میلیونی از سیاست ضد امپریالیستی و استقلال طلبانه دولت ملی امری حیاتی ارزیابی شد، که تنها با ایجاد آگاهی اجتماعی از طریق برقراری «جامعه مدنی» که در آن حضور و فعالیت آزاد («سندیکاها»، احزاب، تشکلهای صنفی و سیاسی) تضمین شود دست یافتنی است. در بحث مربوط به اقتصاد ملی، در شماره های گذشته راه توده همچنین توجه به این نکته ارزیابی شد، که وضع «قوانین و اقدامات دولت ملی، در جهت تقویت این نهادها برای بسیج آگاهانه افکار عمومی برای مقاومت در برابر فشارهای اقتصادی و سیاسی امپریالیسم جهانی یک ضرورت است.»

برپایه آنچه که گفته شد، ویژگی و مشخصات "اقتصاد ملی" در دوران کنونی نبرد را می توان به دو بخش اقتصادی و سیاسی تقسیم کرد:

اول- بخش اقتصادی- اقتصاد ملی کشورهای پیرامونی در دوران کنونی (گلوبالیسم) نه می تواند بر پایه رشد "طبیعی" و یا کلاسیک سرمایه داری سازمان داده شود، و نه چنین امری مقرون به صرفه است. نمی تواند، زیرا تناسب انباشت و تمرکز سرمایه در کشورهای متروپل نسبت به کشورهای پیرامونی- از جمله ایران- از آنچنان تفاوت فاحشی برخوردار است، که کوچکترین امکان را برای سرمایه ملی این کشورها باقی نمی گذارد، تا در یک روند طولانی و سوخت و ساز "طبیعی" (از جمله داد و ستد استعماری!) با کشورهای دیگر، به

آنچنان سطح انباشت و تمرکز دست یابد، که برای روی پای خود ایستادن و نیروی مستقلی را تشکیل دادن، ضروری است.

مقرون بصرفه نیست، زیرا بازده انباشت و تمرکز سرمایه ملی در کشورهای پیرامونی، به علت نازل بودن سطح آن، کم خواهد بود و همچنین به علت عقب ماندگی تکنولوژیکی و... از نظر کیفی امکان رقابت با رقبای کشورهای متروپل را نخواهد داشت [۲].

به عبارت دیگر، اگر امریکا، به عنوان یکی از مراکز عمده سرمایه امپریالیستی، صادرات فرش، پسته و خاویار ایران را به این کشور مجاز اعلام می دارد و در آینده نیز دیگر آن را برای اعصال فشارهای سیاسی و اقتصادی ممنوع نسازد، و همه دیگر کشورهای و مراکز متروپل سرمایه داری نیز چنین کنند، نه انباشت و نه تمرکز سرمایه ملی ایران از این طریق به سطح ضروری رشد برای حفظ و تثبیت استقلال ملی خواهد رسید. چنین زیربنای اقتصادی قادر نخواهد بود نیازهای شغلی و اجتماعی مردم میهن ما و نهایتاً عدالت اجتماعی برای آنان را فراهم سازد.

دوم- بخش سیاسی - ایجاد و رشد اقتصادی ملی در ایران امروز، همانند تمامی کشورهای پیرامونی، باید برپایه تجهیز و فعال سازی همزمان بخش خصوصی- ملی و بخش دولتی- اجتماعی قرار داشته باشد. به نحوی که آنها در مجموع در خدمت اهداف عالیه مردم کشور و ترقی اجتماعی سازمان داده شوند. بدین ترتیب است که می توان، همچنان بر قانون اساسی ج. ا. در بخش اقتصادی با پایه های سه گانه دولتی- خصوصی- تعاونی آن، که دستاورد بزرگ انقلاب ملی-دمکراتیک بهمن ۵۷ است، تکیه کرد. این قانون اساسی، همچنان و در این مرحله، دارای آن ظرفیت لازم جهت رشد مستقل اقتصاد ملی ایران هست.

البته با تغییر تناسب توا در صحنه جهانی و نبود کشورهای سوسیالیستی، زمینه جهانی نامناسبی برای رشد اقتصاد ملی ایران، و دیگر کشورهای پیرامونی بوجود آمده است؛ گرچه، این هرگز به معنای عدم ضرورت اجتناب ناپذیر اتحاد تنگاتنگ و طولانی نیروهای ملی و ملی-مذهبی با نیروهای ترقی خواه و طرفدار سوسیالیسم نیست.

شرکت کنندگان در این نبرد تاریخی و ملی نمی توانند با مواضع ضد کمونیستی و یا مواضع ضد مذهبی در کنار هم قرار بگیرند و برای هدف مشترک بکوشند.

راه رشد مستقل اقتصاد ملی ایران، همانند کلیه کشورهای پیرامونی در دوران کنونی، در طول زمان راه رشد سرمایه داری نیست. این امر البته به معنای آن نیست که در ایران گذار به سوسیالیسم اکنون مسئله روز و عمده را تشکیل می دهد، اما توسعه سرمایه ملی، که تنها برپایه برقراری قانون و دمکراسی ممکن است [۳]، باید آن سمت گیری را داشته باشد، که در عین حال که از سرمایه خصوصی دفاع می کند، سمت گیری آن یک سویه نبوده و منافع عمومی را نیز در نظر داشته باشد. اتحاد سیاسی نیروهای طرفدار سوسیالیسم با نیروهای ملی و ملی-مذهبی را، این سمت گیری اقتصادی ممکن و عملی می سازد.

به عبارت دیگر مشخصه اقتصاد ملی "کشورهای پیرامونی در شرایط کنونی جهانی و با تفوق سرمایه مالی امپریالیستی و کوشش آن برای برقراری "نظم نوین" (گلوبالیستی) خود به کشورهای پیرامونی، بطور عمده در خصلت استقلال طلبانه، آزادی خواهانه و عدالت جویانه آن باز شناخته می شود. مشخصه ای که در خدمت حفظ استقلال کشور و تامین کننده منافع ملی از طریق ایجاد پایه های رشد موزون عدالت اجتماعی در کشور است.

۱- "اقتصاد سیاسی" در دوران برده داری، همانند دوران سرمایه داری نیست. در دوران برده داری، "اقتصاد سیاسی" به توجیه ایدئولوژیک حق برده داران برای برده داشتن و استثمار بردگان می پردازد، در حالی که در دوران سرمایه داری، به توضیح و توجیه قوانین رشد جامعه سرمایه داری وظیفه آن است. ماهیت طبقاتی "اقتصاد سیاسی" از همین مضمون تاریخی اقتصاد سیاسی آن ناشی می شود. مضمون تاریخی در دوران آغازین رشد جامعه سرمایه داری به نفع مناسبات فئودالی و مایل آن می پردازد و براین پایه در این مرحله دارای محتوایی ترقی خواهانه است.

۲- استدلال عسکراولادی دیرکل جمعیت مؤلفه اسلامی، مبنی بر این که ایران باید بجای تولید گران، فرآورده های ارزان خارجی را وارد کند و به مرکز تجارت منطقه تبدیل شود، از این شایع که با منافع طبقاتی سرمایه داری تجاری ایران در انطباق است، ناشی می شود.

۳- پای فشاری حزب توده ایران بر اهمیت پایبندی به قانون و تاهمین حقوق دمکراتیک توده های مردم همین ضرورت تاریخی را دنبال می کند. ضرورتی که در کشورهای سابق سوسیالیستی بدان اهمیت لازم داده شد و این یکی از اشتباهات سیاسی و تئوریک احزاب حاکم در این کشورها بود. این اشتباه بزرگ را جگ سرد چنان تحمیل و تشدید کرد، که در این کشور، حتی وقتی مردم پیورش به دستاوردهای سوسیالیستی را هم شاهد بودند، بی طرفی اختیار کردند!

اخبار جنبش کارگری

اتحادیه های صنفی

زحمتکشان و جامعه مدنی

یوسف ابراهیم (آرام)

پس از انقلاب سال ۵۷، زحمتکشان ایران علیرغم تضییع خشن حقوق خویش از سوی صاحبان صنایع و دیگر کلان سرمایه داران، در چارچوب دفاع از انقلاب و میهن، متاثر از وجدان ملی خویش، با تمام نیرو به وظائف قانونی خویش در عرصه های مختلف تولید و توزیع-بخصوص در دوران جنگ- عمل کردند. در طی این سال ها، آنها با وجود فقدان اتحادیه های صنفی نه تنها از حق و حقوق تصویب شده در قانون اساسی محروم بوده اند، بلکه در ۱۰ سال اخیر و با اجرای برنامه "تعدیل اقتصادی" یا استثمار و محرومیت های جدید و فراوانی نیز دست به گریبان بوده اند. ازجمله معضلات ده سال گذشته معضل جانفرسای عدم پرداخت چندین ماهه حقوق ناچیز آنهاست، که در ذیل به مواردی از آن اشاره می شود:

- ۱- مذاکرات کارگران "نازپوش" انزلی با مدیر کل امور اجتماعی استان گیلان و انتشار یک نامه ۱۸۵ کارگر این کارخانه که ۶۵ درصدشان زنان هستند، در باره ۱۴ ماه ستمزد پرداخت نشده؛
- ۲- تجمع اعتراضی ۸۰ کارگر ساختمانی "رس" در محل خانه کارگر زاهدان جهت ۷ ماه دستمزد و مزایای معوقه؛
- ۳- اعتراض کارگران تراکتورسازی تبریز به عدم پرداخت دستمزدها؛
- ۴- تجمع اعتراضی کارگران شرکت "سایپورکس" در اعتراض به تعویق ۶ ماهه دستمزدها
- ۵- اعتراض کارگران شرکت "جانکوف" به تعویق ۱۰ ماهه دستمزدها.

این چند نمونه را می توان مشتتی از خروار نامید. با وجود این تنگنای جانفرسا، میلیون ها زحمتکش ایران در انتخابات اخیر (مجلس ششم) رای شان را به صندوق ها ریخته و به اصلاحات، مردم سالاری، عدالت اجتماعی، کوتاه سازی دست غارتگران و در مجموع خود به تحولات رای دادند.

بنابراین انتظار بحق و طبیعی آنها اینست که در اسرع وقت، لوائح مترقی که ضامن حقوق زحمتکشان باشد، در مجلس ششم تصویب شود و راه را برای تشکیل اتحادیه های صنفی مستقل زحمتکشان و قراردادهای معتبری که امنیت شغلی را تامین کند هموار گرداند.

تجارب کشورهای توسعه یافته صنعتی، بیانگر این نکته است، که با قراردادهای معتبر بین اتحادیه های صنفی زحمتکشان و کارفرماها امکان شکوفائی تولید فراهم می شود. این تجربه را درایران باید به اجرا گذاشت و پی گرفت.

جان کلام اینکه، اتحادیه های صنفی زحمتکشان، همواره از نگاه متفکران و اندیشمندان پیشرو و بشر دوست، چشم بینا، وجدان بیدار و آگاه جوامع بشری بشمار می آیند و در ارتباط با آن جامعه مدنی شکل می گیرد.

حقوق دمکراتیک-آزادی بیان و احزاب، حق رای همگانی و کثرت گرایی سیاسی، همگی دستاوردهایی هستند که با منع یا محدود کردن اتحادیه های صنفی مستقل زحمتکشان نه تنها بریاد می روند، نه تنها تحقق نمی یابند بلکه با نبود آنها در صحنه پیکار سیاسی، استبداد و دیوانسالاری رشد می کند و به نظام حاکم تبدیل می شود.

خشم زحمتکشان و ضرورت تشکل!

د. رهیاب

طی سه سال ۷۵-۱۳۷۸ آمار بیکاران در استان هائسی نظیر کرمانشاه، لرستان، ایلام، خوزستان، کهگیلویه، سمنان، یزد، قم، تهران و آذربایجان شرقی دو برابر شده است. این بیکاری در کرمانشاه از ۱۷۴ به ۳۰۶ درصد، در کرمان از ۱۸۶ به ۳۰۶ درصد، در ایلام از ۱۶۵ به ۲۷۸ درصد، در خوزستان از ۱۶۱ به ۲۷۲ درصد و در کهگیلویه از ۱۴۷ به ۲۵۲ درصد افزایش یافته است.

این آمار را از روزنامه صبح چاپ تهران استخراج کرده ام و اکنون مدتی است به سرانجام این سیر صعودی می اندیشم. کشور را به کجا می برند؟ با نیروی جوان جویای کار در مملکت چه خواهند کرد؟ آنها که در مجلس پنجم کارگاه های زیر ۵ کارگر را از پوشش قانون کار خارج کردند و زمینه بیکاری در کارگاه های بزرگتر را فراهم ساختند، نماینده مردمند یا دشمن مردم؟ مجرم اند و یا نماینده؟ آن کارگرانی که از این پس از کارگاه های بالای ۵ کارگر اخراج خواهند شد تا صاحبان این کارگاه ها بتوانند از مزایای مصوبه جدید مجلس برای خروج واحدهای زیر ۵ کارگر بهره مند شوند، گریبان چه کسی را باید بگیرند؟ زالوهائی که خون اقتصاد مملکت را در این سال ها مکینند و اکنون مغرور و متکی به ثروتی که انباشته اند با مردم و زحمتکشان از موضع تحکم حکومتی صحبت می کنند پیش از فرار از کشور به پای میز محاکمه کشیده خواهند شد و پاسخ خواهند داد که از کجا آوردند و چگونه غارت کردند؟ غارت شدگانی که آمارشان روز به روز افزایش می یابد، با خشم و خروش خود چه باید بکنند؟

پایان همه این اندیشه و سؤال ها، هیچ پاسخی برای من باقی نمی گذارد جز ضرورت تشکل هرچه زودتر و وسیع تر کارگران و زحمتکشان کشور، رفتن به سوی اقتصاد ملی و تولیدی، بهره گیری از تجربه بزرگ کشور هندوستان برای این امر، منزوی و از صحنه خارج کردن اندیشه تجارت و به زیر کشیدن تجار بزرگ وابسته به بازار امپریالیستی از قدرت. مجلس آینده چنین رسالت بزرگی را بر عهده دارد و از بیرون مجلس باید تشکل های کارگری این مجلس را در این جهت حمایت کرده و سوق دهد.

روز ۲۷ بهمن ماه، مدیرعامل گروه صنعتی ملی "محبوب" هنگام بازدید از چند واحد تولیدی تحت پوشش این گروه با اعتراض و خشم شدید کارگران روبرو شد. این گروه صنعتی، یکی از بزرگ ترین واحدهای تولیدی و صنعتی کشور به حساب می آید. کارگران قصد به گروگان گرفتن مدیرعامل را داشتند و با همراهان و محافظان او درگیر شدند که بر اثر این درگیری اتومبیل حامل مدیرعامل گروه با یکی از کارگران برخورد کرده و او را مجروح ساخت. ابعاد این درگیری مشخص نیست و مطبوعات نیز درباره وسعت آن چیزی ننوشتند. کارگران به اخراج، بیکاری، کاهش تولید و بسته شدن برخی واحدهای این مجتمع اعتراض دارند. کار می خواهند و افزایش تولید. مانع این تولید و افزایش کیست؟ چه کسانی در برابر این خواست ملی و به حق زحمتکشان کشور ایستاده است؟

این کارگران و زحمتکشان باید بدانند، سد راه این خواست آنها، کسانی هستند، که شبانه روز خواب پیوستن به سازمان تجارت جهانی را می بینند و به ایران به چشم یک پل تجاری و تجارتخانه بزرگ نگاه می کنند! یعنی سرمایه داری بزرگ تجاری ایران، مافیای مالی، گردانندگان و سهامداران بزرگ بورس تهران، که همگی در دو تشکل علنی مولفله اسلامی و روحانیت مبارزه جمع شده اند و دهها زیر مجموعه مسلح و غیر مسلح افشاء شده و افشاء شده را اداره می کنند.

این شناخت اگر به آگاهی و تشکل ختم نشود، در همان حد اعتراض های خشمگینانه ای باقی خواهد ماند، که در گروه صنعتی ملی و هنگام بازدید مدیرعامل ختم شد. خشمی که هدایت شده و متشکل نباشد هیچ راهی به مقصد نخواهد گشود.

تشکل و اتحاد با دیگر اقشار و طبقات اجتماعی برای نجات کشور از چنگال مافیای اقتصادی حاکم، همچنان یگانه سلاح زحمتکشان و کارگران است.

هر واحد با توجه به تعداد اعضائی که دارد (کارکنان و کارگران) به تعداد معین نماینده انتخاب می‌کند. مثلاً در کارگاه‌های تا ۱۵۰ نفر ۳ نفر نماینده بالای ۱۵۰ نفر ۵ نماینده، تا ۸۰۰ نفر ۷ نماینده و... که در این شوراهای یک نفر هم به عنوان نماینده کارفرما عضویت در شورا داشته و مسئول هماهنگی امور مربوط به طرفین است.

هر شورا از یک نفر رئیس، یک نفر نایب رئیس، یک مسئول امور مالی، یک دبیر و یک رابط شورا با مدیریت تشکیل می‌شود که اعضای انتخاب شده از بین خود مسئولیت‌ها را مشخص می‌کنند.

شوراهای به دلیل دارا بودن شخصیت و جایگاه حقوقی در هر واحد تولیدی، خدماتی و... و با توجه به اینکه ناظر و مجری تحقق قانون کار هستند، از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند و می‌توانند در امور داخلی هر واحدی مشارکت داشته باشند. نظارت بر امور مالی، در ارتباط بودن شوراهای با اخراج‌ها و استخدام‌ها که تابع قوانین خاصی است، عضویت و نظارت در کمیته‌های مالی، وام، مسکن و تعاونی‌های مصرف و نقش نظارتی شورا بر عملکرد مدیریت، در اهمیت حضور شوراهای در هر واحدی موثر است.

با توجه به موارد و وظائف شوراهای، پیوسته مدیران و کارفرمایان دولتی یا خصوصی سعی داشته‌اند از تشکیل شوراهای جلوگیری کنند تا بتوانند هرگونه که خود می‌خواهند فعالیت کنند.

عدم وجود تشکیلات منسجم و فعال و عدم اطلاع کارگران و کارکنان، پیوسته ضرباتی را به طبقه کارگر وارد آورده است.

شورا در هر واحدی، در دو حالت فعالیت می‌کند. یا برای دفاع از حق و حقوق کارگران، که در اینصورت پیوسته در مقابل کارفرما قرار دارد؛ و یا معمولاً با کارفرما کنار می‌آیند و به امور سطحی اکتفا می‌کنند که در این حالت کارفرما با اختصاص امکاناتی از جمله حقوق، پست خوب و اضافه کار... شورا را در کنترل خود قرار می‌دهد.

در حال حاضر هستند بسیاری از شوراهای که اعضای آنها به دلیل سازماندهی اعتراض‌ها و تحصن یا اعتصاب در زندان پسر می‌برند!

نکته مهم اینست که در واحدهائی مانند "ایران خودرو" که تعداد بسیار زیادی کارگر دارد، شورا فعالیت ندارد و همواره از تشکیل شورا توسط مدیریت جلوگیری شده است. در این واحد که می‌توان گفت یکی از بزرگترین واحدهای تولیدی-صنعتی کشور به شمار می‌رود چندین بار تلاش دلسوزان در تشکیل شورا به بن بست برخورد کرده و مدیریت تنها با اهدای یک حلب روغن خوراکی و یا چند ساعت مرخصی انسجام کارگران را از بین برده است، که این امر، خود به نوعی نشان از ضعف جنبش کارگری در ایران دارد.

نکته قابل ذکر دیگر اینست که اخیراً در برخی سازمان‌های نوظهور نیز برای مقابله با مدیریت وابسته به گرایش‌های ارتجاعی و مخصوصاً جمعیت مؤتلفه اسلامی و سازمان تبلیغات اسلامی نیز این شوراهای تشکیل شده است. از جمله این سازمان‌ها، سازمان جنگل‌براندازی فرهنگی-هنری شهرداری تهران است. مطبوعات در همین رابطه اشاره کرده‌اند که شورای جدیدی که در این مرکز تشکیل شده به حمایت از تصمیمات شهرداری تهران و شورای شهر تهران برخاسته و تغییر اساسنامه آن را تأیید کرده است. با تشکیل این شورا، گفته می‌شود توازن قوایی را که در اثر اختلاف بین شهرداری و هیأت امناء بوجود آمده بود به سود شهرداری و شورای شهر تهران بر هم زده شده است.

این همان سازمانی است که شورای شهر تهران مدیریت جدید برای آن انتخاب کرد، اما مدیر قبلی که نام وی "واعظی" است برکناری خود را نپذیرفت و کار به یکی از خنده‌دارترین و دیدنی‌ترین کشاکش‌ها بین سازمان تبلیغات اسلامی و جمعیت مؤتلفه اسلامی از یک طرف و شهرداری و شورای شهر تهران از طرف دیگر کشید. یکی می‌رفت قفل و زنجیر به درها می‌بست و یکی می‌رفت آنها را می‌شکست، یک رئیس در حیات تشکیل جلسه می‌داد و دیگری در طبقه نزدیک به بام ساختمان سازمان.

چنانچه این شوراهای در سازمان‌هایی مشابه سازمان مذکور و با هدف بسیج کارکنان و کارگران آن برای ایجاد تحولات و همسوسازی با دولت تشکیل شود، ما در آینده شاهد تشکّل پرقدرتی در ادارات و سازمان‌های خدماتی-اداری نیز خواهیم بود که در برابر مدیریت وابسته به جریان‌های ارتجاعی و مخالف دولت ایستاده‌اند. گام بالا تر از این، تشکیل چنین شوراهائی در نهادهائی است که به امور خدماتی جانبازان، معلولین و اسرای جنگی می‌پردازند و بودجه عظیمی را در اختیار دارند که معلوم نیست چگونه صرف می‌شود.

بنابراین دفاع از تشکیل و گسترش این شوراهای، عملاً یعنی سازمان‌یابی نیروی پراکنده، اما بسیار گسترده طرفداران دگرگونی‌های مهم در جمهوری اسلامی و باید از آن دفاع کرد!

شوراهای - اخیراً و بدنبال انتشار اخباری پیرامون فعالیت‌های "شوراهای اسلامی کار" در مطبوعات ایران (ویژه روزنامه کاروکارگر) راه توده از یکی از فعالان جنبش کارگری ایران در داخل کشور خواست تا توضیحات مستند و دقیقی پیرامون نحوه فعالیت و نقش این شوراهای تهیه و برای انتشار در اختیار ما قرار دهد. این گزارش پس از مدتی تهیه و ارسال شد که آن را با اندک اختصار در زیر می‌خوانید:

"شوراهای کار" چه نقشی برعهده دارند!

قانون شوراهای اسلامی کار، در واقع مکمل یکی از تبصره‌ها و مواد قانون کار است که طی آن وزارت کار و امور اجتماعی مکلف شده است نسبت به تشکیل آن‌ها در واحدهائی که بیش از ۳۵ نفر کارگر دارد اقدام لازم را بعمل آورد.

در این قانون که بخش‌های مختلفی را شامل می‌شود، مقررات کلی تشکیل شوراهای، امور داخلی شوراهای، مسائل مالی شوراهای و موارد انحلال آنها پیش‌بینی شده است.

آنچه که در قانون شوراهای بعنوان هدف از تشکیل آنها عنوان شده، در جمع همکاری و همیاری شورا و مدیریت هر واحد در بهبود وضعیت تولید، مسائل رفاهی و بهبود اوضاع محیط کار است.

در جمهوری اسلامی قوانین استخدامی به چند دسه تقسیم می‌شود:

اول مشمولین سازمان امور استخدامی کشور است که وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها، شهرداری‌ها و مراکز وابسته به دولت از این قانون تبعیت می‌کنند و کلیه امور کارکنان آنها طبق قانون استخدامی کشور انجام می‌شود.

دوم مشمولین استخدام‌های خاص است که قوانین خاص خود را دارند، مانند بانک‌ها، ارتش، سپاه و برخی مراکز دیگر.

به جز این دو قانون، هر کس که به هر نحوی، در هر جایی مشغول کار باشد، تحت پوشش قانون کار جمهوری اسلامی ایران قرار دارد و قانون کار وضعیت و چگونگی ارتباط فرد با کارفرما معین می‌کند.

به جرات می‌توان گفت که بیشترین سطح و میزان افراد شاغل در کشور، تحت پوشش این قانون قرار دارند که شامل کلیه کارخانجات بزرگ و کوچک، کارگاه‌های مختلف، سازمان‌ها و ادارات وابسته به دوایر دولتی و غیر دولتی و تمام آنهاست که مستخدم دولت، ارتش و سپاه و بانک‌ها نیستند از این قانون بهره می‌برند.

البته باید توجه داشت که قانون کار در حال حاضر یکی از بهترین قوانین موجود در کشور است که پیوسته در آن کارگر مورد توجه خاص است و در حد خوبی حمایت می‌شود.

شوراهای اسلامی کار واحدهای تولیدی خدماتی و... هم زاینده همین قانون است که طی آن کارگاه‌هائی که بیشتر از ۳۵ کارگر دارند می‌توانند نسبت به تشکیل شوراهای خود اقدام کنند، بطوری که با تشکیل مجمع عمومی کارکنان با نظارت وزارت کار افرادی به عنوان نماینده کارکنان با رای انتخاب و به عنوان ناظران اجرای قانون کار در امور حقوقی، رفاهی، استخدامی ایفای نقش می‌کنند. اعضای این شوراهای وظیفه دارند مسائل و مشکلات کارگران و کارکنان را در چارچوب قانون حل و فصل نمایند.

می‌توان گفت که تشکیلات شوراهای تاکنون توانسته‌اند حرکت‌های مهمی را در خصوص احقاق حقوق کارگران داشته و برای بهبود مسائل کار مشرک باشند؛ اما از آنجا که این تشکیلات که قلب آن را خانه کارگر تشکیل می‌دهد، مقداری دید حکومتی به آن دارد، تاکنون نتوانسته است حرکت‌های منسجم و تعیین کننده کارگری را رهبری و نسبت به ایجاد چنین انسجامی کاری انجام دهد. بطوریکه اعتراض و اعتصاب در قوانین به عنوان یک عمل غیرقانونی تلقی و جرم محسوب می‌شود که حتی در کلاترهای و مراکز انتظامی در رتبه جرم‌های اول و دوم قرار دارد.

خشم خفته ای که من و "گلشیری" بر دیوار خوابگاه ویران شده دانشجویی دیدیم

یاد و نام "ما" بر سینه دیوارها!

پاسخ یورش به خوابگاه دانشجویی از صندوق های انتخاباتی بیرون آمد!

گلشیری با همان موهای وز کرده همیشگی اش سرازیری خیابان امیرآباد را پاتین می آمد و من سربالائی آن را بالا می رفتم. من برای چندمین بار راهی خوابگاه ویران شده بودم و او از خوابگاه درهم کوبیده شده باز می گشت. چشمهای آشکارا نناک بود. به هم که رسیدیم سلامی به احترام روانه کردم. بغض آلود جواب داد: - برو ایلفار مغولها را ببین!

دیده بودم. نه یکبار، که چند بار. از همان سحرگاه جمعه ای که به خیمه فقیرانه دانشجویان حمله شده بود، همراه همسایه های خوابگاه، با یک کتری بزرگ جای روانه خوابگاه شده بودم. شاید ۴ صبح بود. خوابگاه ویران شده که از زیر چتر شب بیرون آمد، انبوه همسایه ها راهی کوی شدند. عده ای سفره نان زیر بغل داشتند، بعضی ها کیسه پنیر در دست و جمع زیادی نیز مانند من کتری چای در چنگ. شام غریبان پشت سرمانده بود. همدردی و همیاری به روزهای انقلاب بهمن می ماند. هر کس هر چه داشت می آورد و آنچه از دستش برمی آمد می کرد. سر و دست خونین جوان ها را پاک می کردند، باند می پیچیدند، پتو تقسیم می کردند...

اوباش، مثل خفاش که از روشنائی می گریزد، با طلوع آفتاب خوابگاه را ترک کرده بودند و آنچه از خود بر جای گذاشته بودند ویرانی آلوده به خون و جنایت بود.

از میان پیشنهادهای خشم آگینی که زمزمه می شد، تحصن بیشتر به گوش می رسید. کجا؟ در همان خوابگاه و سپس دانشگاه تهران. شد، آنچه را همه می دانند.

پایبندی به روند مسالمت آمیز تحولات، در آن تحصن به عهده نامه ای برای جنبش دانشجویی و جوانان انجامید. حوادثی که روزهای ۲۳ و ۲۴ تیرماه در تهران سازمان داده شد و شتابی که دادگاه های انقلاب برای به قتلگاه بردن دانشجویان دستگیر شده از خود نشان دادند، پرده ها را باز هم بیشتر کنار زد و اهمیت پرهیز از خشونت و تحمیل قانون و قانونمداری به مخالفان تحولات را عریان تر کرد.

اکنون، از دل آن تحصن مجلس ششم بیرون آمده است و شماری از خفاشان آن شب خونین در برابر دادگاه ایستاده اند.

سرتیپ پاسدار نظری، فرمانده نیروهای انتظامی تهران، که اکنون در برابر دادگاه ایستاده است در آن نیمه شب نه وزیر کشور را به رسمیت می شناخت، نه معاون سیاسی این وزارتخانه را! از جای دیگری دستور می گرفت، تلفن دستی و بی سیمش به جاهای دیگری وصل بود.

اکنون در دادگاه متهمان یورش خونین به خوابگاه دانشجویی او لب لب می کند که بگوید چه کسی فرمان حمله را داد و یا نگوید؟! گفتن و یا نگفتن او اعترافی است که همه مردم از زبان این فرمانده خواهند شنید چه کسی آن شب خونین را در پشت صحنه رهبری کرد. او هنوز در دادگاه نگفته است، اما در محافل سیاسی ایران می دانند که نظری نه در دادگاه، اما در اتاق های در بسته گفته است که او فقط مجری فرامین آیت الله یزدی، رئیس وقت قوه قضائیه بوده است!!

او از پیراهن سفیدهای شلوار سیاه که روز ۲۳ تیرماه به سینماها، مغازه ها، کیوسک های تلفن و اتومبیل ها حمله کرده و آنها را به آتش کشیدند نیز تاکنون سخنی در دادگاه بر زبان نرانده است. شاید فرماندهی این نیروها با سرتیپ نظری نبوده، اما فرمانده و پایگاه استقرار و اعزام آنها را می شناخته و می شناسد. نظری خوب می داند که چماق های سبز رنگ را در پایگاه بسیج مسجد سجاد بین این پیراهن سفیدهای شلوار سیاه توزیع کردند و سرتیپ ذوالقدر، فرمانده بسیج هماهنگ کننده آنها بود.

نفرت و خشمی که از یورش به کوی در جنبش دانشجویی انباشته شد، در جریان تحصن، حادثه جونی جمع بسیار کوچکی از دانشجویان خشمگین و استقبال نیروهای انتظامی و پیراهن سفیدهای شلوار سیاه از این حادثه جونی و تبدیل آن به حریق و آشوب به یک آگاهی عمیق از ضرورت درک ابزار مبارزه و نحوه مبارزه تبدیل شد.

نطفه های ۲۹ بهمن در آن تحصن بسته شد و در روز رای گیری برای مجلس ششم به بزرگترین انفجار اجتماعی تبدیل شد. انفجاری که متأثر از آن بخشی از نیروهای انتظامی به دادگاه فراخوانده شدند، حکم زندان فرمانده حفاظت اطلاعات این نیروها "نقدی" صادر شد و...

آن شب و آن سحر

در ساختمان های خوابگاه که مانند زندان قصر شماره گذاری شده، بسیار به چشم دیدم و بر کاغذ نوشتم. محقرتر از آن بساطی که در ساختمان های خوابگاه ویران کرده بودند، شاید در حلبی آبادها و حصیرآبادهای اطراف تهران و آبادان و شیراز هم یافت نشود:

چراغ گرد سوز خوراک پزی، چهارپایه ای که روزگاری صندلی بود، میز زیرچرخ خیاطی، موکت های کهنه و مندرس، پتوهای بی ملافه، قفسه هایی که کتاب های آن را باید از زیر دست و پا جمع می کردند، درهای شکسته، کفش های کثانی که اغلب بند نداشتند و یا باندازه یک پنجه پا جلویشان باز بود.

این، همه زندگی دردمندان مشتی جوان شهرستانی و روستائی ایران بود که برای تحصیل به تهران آمده و با مشقت بسیار در دانشگاه برای خود جانی باز کرده بودند. همین جوان ها به شهرها و روستاهای خود رفتند و گفتند از دروغ و تزویر روحانیون حکومتی و دست داشتن آنها در این یورش. آنها گفتند آنچه را به چشم دیده بودند و نشان دادند آثاری را که بر بدنشان باقی مانده بود.

از دل این دیدن و گفتن، پیروزی نمایندگان طرفدار تحولات برای مجلس ششم بیرون آمد. کمر روحانیت حکومتی در انتخابات مجلس ششم بدینگونه شکست! از جمع روحانیون داوطلب نمایندگی مجلس ششم یک روحانی در تهران بر صدر نشست، که او نیز در یورشی مشابه سرو صورتش را در شهر قم به خون کشیده بودند: سید هادی خامنه ای!

در اصفهان نیز مردم یک روحانی را با بیش از یک میلیون رای بر صدر نشاندند: آیت الله طاهری، که به نماز جمعه او هم با چوب و چماق و میل گرد حمله کرده بودند!

آنها که چوب و چماق خورده بودند و آنها که فرزندان شان زیر مشت و لگد رفته بودند به کسانی رای دادند که از چوب و چماق بی بهره نمانده بودند!

بر لوح خونین خوابگاه محقر و ویرانی که من دیدم، هنوز حکایت های ناخوانده بسیاری باقی است!

یادگارهایی بر سلول های خوابگاه

یگانه تفاوت بندها و سلول های ۴-۵ نفره خوابگاه ویران شده با بیفوله های پرت افتاده اطراف تهران بزرگ کامپیوترهای کهنه و از مدل خارج شده ای بود که با صورت نقش زمین شده بودند، و بعد هم پوستهای

می بینم برای همیشه با چشم های نمناکم عکس بگیرم؛ خیلی ها چنین کردند.

در ساختمان ۲۱ روی دیوار نوشته بودند:

((به قتلگاه دانشجویان رزمنده شاهد و جانباز خوش آمدید!))

ابراهیمی، افسر وظیفه ای که به قتل رسیده بود، مأمور خدمت در سپاه پاسداران بود.

حالا، خانواده ابراهیمی با عکس او در دادگاه فرمانده نیروهای انتظامی مرکز حاضر می شوند.

حالا، شمار آنها برای پیروزی کافی است؛ همانگونه که در ۲۹

بهمن پیروز شدند. بسیجی و سپاهی هم در میانشان بود. رای طرفداران تحولات در محلاتی که بسیجی ها، جانبازان و سپاهی ها می نشینند نه کمتر، که بیشتر از خیلی محلات دیگر هم بوده است!

به ارتش بزرگ و ۲۵ میلیونی دانشجویان و فارغ التحصیلان دانشگاه ها، رقم جوان هائی را نیز باید افزود که چشم به دهان آنها دوخته اند. وزارت بهداشت رسماً ۵۰ درصد جمعیت کشور را زیر ۱۹ سال اعلام داشته است و این یعنی ارتشی ۳۰ میلیونی که برای تحولات، اگر با در رکاب هم نباشد، ذخیره تحولات است.*

دانشجویی که از بدو ورود به دانشگاه با انگشت شمارانی روبروست که "خودی" اند و او ناامید از آینده کار و شغل و معیشت از همان بدو ورود به دانشگاه با مرزبندی "دانشجوی خودی" و "دانشجوی غیرخودی" در ستیز است. در ادامه همین مقابله و مقاومت، "خودی های جنبش عمومی مردم ایران از دل صندوق های رای درآمدند. ■

* روزنامه خرداد ۳۰ تیر ۷۸

ضرورت "لیست واحد"!

یک روز مانده به انتخابات مجلس ششم، روزنامه "صبح امروز"، به تاریخ ۲۸ بهمن، در ستون سرمقاله خود، در صفحه دوم نکات بسیار قابل توجهی را درباره ضرورت رفتن به پای صندوق های رای، با لیست واحد مطرح کرد.

این سرمقاله به قلم "رضا تهامی" نوشته شده است. با افسوس بسیار، باید گفت و نوشت که این نواضع، با چنین صراحتی بسیار با تاخیر در روزنامه های تازه تاسیس و طرفدار تحولات اعلام شد. باید امیدوار بود هسته های واقع بینانه مندرج در این سرمقاله و دغدغه های بجائی که در این عرصه از سوی نویسنده مطرح شده، در مرحله دوم انتخابات مجلس ششم بکار گرفته شده و منجر به ارائه یک لیست واحد شود.

این امری که حزب توده ایران بر آن پای فشرده و ضرورت آن را یادآور می شود. در اعلامیه «حزب توده ایران به جبهه مشارکت ایران اسلامی رای می دهد» که از سوی "راه توده" در آغاز هفته تبلیغات انتخاباتی منتشر شد، دلائل و استدلال های مربوط به ضرورت لیست واحد با دقت تشریح شده است که علاقمندان می توانند آن را در ضمیمه راه توده شماره ۹۳ مطالعه کنند.

نظر به اهمیت سرمقاله روزنامه "صبح امروز"، بخش هایی از آن را در زیر می آوریم:

((آزادی به معنای تکرری نیست. آن هم در انتخابات که مهمترین رویداد جامعه است که می خواهد به سوی مدنی بودن برود. خوش خیالی است اگر گمان بریم انتخاب آگاهانه یعنی بررسی تک تک کاندیداهای و بعد گزینش آنها از دید خودمان. اتفاقاً رای دادن به یکی از لیست های گروه ها یا احزاب، به دلائل زیر آگاهانه ترین و مدنی ترین نوع انتخاب است.

... بسیار بهتر بود که تعداد لیست ها هر چه کمتر بود. بسیاری از لیست های فعلی تفاوت چندانی با هم ندارند - از نظر دیدگاه و اختلافشان نیز در حد دو یا چند نفری است که به همان نهاد ارائه کننده لیست مربوط می شود و به اصطلاح در لیست اصلی جناح گنجانده شده اند.

اما و به هر حال، در شرایط موجود رای دادن به یکی از لیست های همان مجموعه ای که به آن تمایل بیشتری داریم به دلیل افراد مشترک آن لیست ها تا حد مطمئنی از پراکندگی آرا جلوگیری می کند. ضرورت مشارکت هر چه بیشتر نیاز به یادآوری ندارد.))

از هم دریده شده ای که روزگاری زینت بخش اتاق ها بودند؛ عکس هائی از شریعتی، طالقانی، خمینی و... عکس هائی از قریانیان جنگ با عراق که نام و عکس شان برای آنها که کتک خورده و اتاق هایشان درهم کوبیده شده بودند آشنا بود، نه برای امثال من!

از تبار "ما" عکسی بر کف اتاق ها و یا سینه دیوارها نبود، نه سالم و نه از هم دریده اش؛ اما در وصف آنچه بر خوابگاه و دانشجویان رفته بود، کلام و یاد تا بخواهید! تابلویی تمام نما از سلول زندان و یادگار بر دیوار مانده زندانی. دیدم و نوشتم آنچه پس از شبیخون به رنگ سیاه و قرمز بر دیوار نوشته شده بود:

((بسیار گل از کف من برده است باد

اما من غمین

گل های یاد هیچ کس را

پرپر نمی کنم

من مرگ هیچ عزیزی را

باور نمی کنم))

آنکه "گل یاد" را بر دیوار سیاهتمان ۲۰-۲۱ خوابگاه نوشته بود، می دانست این کلام، کلام "سیاوش کسرانی" است؟ نمی دانم، اما اگر امروز هم نداند، به یقین فردا خواهد دانست و خواهد فهمید "شاعر امید و انقلاب" در حسرت وطن، در خاک غربت خفته است!

از درون صف تو در توی نسل جوان، جوانه های نو سر می زند. روزگار دگرگون شده است، در جستجوی شعر رنج و امید یک نسل سوم به سیاوش کسرانی می رسد!

بر دیوار یکی از اتاق های خوابگاه شماره ۱۴، این سوگنامه احمد شاملو که به کبریتی می مانست بر خرمن نسل دهه ۴۰، شتابزده بر گچ رنگ پریده و خون آلود دیوار نوشته شده بود:

((هرگز از مرگ نهرا سیده ام

اگر چه دستاش از ابتدال شکننده تر بود.

هراس من همه، بازی از زیستن در سر زمینی است

که مزد گورکن از آزادی آدمی افزون باشد.))

نه تنها حاکمیت، که امثال من نیز نمی دانیم فرهنگ و ادبیات انقلابی ایران چگونه به میان نسل جدید راه یافته است. نام هائی که نسل ما زندگی سیاسی را با آنها شروع کرد، یکبار دیگر به قدیسان صحنه تحولات نوین تبدیل شده اند. همان ها که اشعارشان بر دیوارها نقش بسته بود.

انصار حزب الله و نیروی انتظامی دانشجویان را به زیر مشت و لگد گرفته و از پای درآورده بود، اما اندیشه های نقش بسته بر دیوارها حکایت از آغاز راه داشتند.

در ساختمان شماره ۲۰، همه آنچه که من با کنجکاوی در جستجویش بودم، در کوتاه ترین جمله بر دیوار نوشته شده بود:

((آیت الله مصباح می گوید دانشجو درجه ۲ است،

پس باید بمیرد! خون دانشجو مباح است، این ها در

آینده پوینده و مختاری می شوند، امروز آن ها را

بکشید))

براستی آنکس که این جمله را، پس از بیرون رفتن نیروی انتظامی و انصار حزب الله از خوابگاه بر دیوار نوشته بود، از مکالمه، مراده و یا دستوری از پشت صحنه خبر داشته؟ استنباطش را بر دیوار نوشته؟

آنکه بر دیوار چنین نوشته بود، می دانست که حکم ارتداد و قتل پوینده و مختاری را مصباح صادر کرده؟ تیغ او بر سینه فروهر و همسرش نشسته؟

دریچه ای به روی من!

یورش به خوابگاه دانشجویی دریچه هائی را به روی ناآگاهی امثال من گشوده بود. سه بار به خانه رفتم و بازگشتم. می خواستم از آنچه

که معلوم نبود از کجا آورده بودند و با سینه زنی و غش و ضعف اجازه شعار دیگری را به مردم نمی دادند. شعار، همچنان «مطهری مطهری نزد تو مهمان رسید» بود.

آیت الله خمینی که معلوم نبود خبر تشییع جنازه باور نکردنی آیت الله طالقانی را چگونه برایش گزارش کرده بودند، در سخنرانی اش به مناسبت درگذشت آیت الله طالقانی، با اشاره به همان صحنه سازی بوسیدن بیل و کلنگ که از تلویزیون بارها پخش شده بود گفت:

«این مردمی که اینطور برای آقای طالقانی عزاداری کردند، توی سر خودشان زدند و بیل و کلنگ را بوسیدند، به این خاطر نبود که آقای طالقانی روشن فکر بود، یا آقای طالقانی ملی بود، مردم بیل و کلنگ را می بوسیدند و می گفتند «ای نایب پیغمبر ما جای تو خالی»، این انفجاری که حاصل شد برای آن بود که آقای طالقانی یک روحانی بود...»

نه شعار «مطهری مطهری نزد تو مهمان رسید» مال مردم بود، نه مردم بیل و کلنگ بوسیده بودند و نه کسی به آن دلالی که آیت الله خمینی می گفت برای بدرقه ابدی آیت الله طالقانی به خیابان آمده بود. آن جمعیت عظیم، دانسته و ندانسته به همان دلیلی آیت طالقانی را گریان و نالان تا بهشت زهرا بدرقه کرد که آیت الله خمینی آن را انکار کرده بود.

مردم گرچه مانند امروز آگاه نبودند در جمهوری اسلامی چه می گذرد، اما حدس می زدند آیت الله طالقانی به همان دلیلی زهر به کامش ریخته شد، که مغز آیت الله مطهری به همان دلیل متلاشی شد. «سعید حجاریان» نیز به همان دلائل و انگیزها، در مقابل شورای شهر تهران سرش شکافته شد و دهانش با سرب دوخته شد. طالقانی از شورا و آزادی سخن می گفت، مطهری از آزادی و تنوع اندیشه ها دفاع می کرد و «حجاریان» اندیشه های آنها را به امید نجات اسلام از چنگال ارتجاع دنبال می کرد!

در فاصله ترور آیت الله مطهری تا سعید حجاریان ده ها روحانی صاحب نام و دگراندیش مذهبی به مهمانی مطهری فرستاده شده اند و این سفره خون همچنان گسترده است.

این که «فرقان» مسئولیت ترور را پذیرفته و یا سازمان مجاهدین خلق و یا «فدائیان اسلام شاخه نواب صفوی» و یا «انصار حزب الله» تغییر در ماهیت این ترورها نمی دهد. همگی آنها در خدمت ارتجاع مذهبی، تقویت موقعیت مخالفان آرمان های انقلاب بهمن ۵۷، به سود واپس ماندن ترین قشر سرمایه داری - سرمایه داری تجاری -، زمینداران بزرگ و مافیای مالی صورت گرفته و هدایت و برنامه ریزی آنها در اختیار روحانیون و مذهبیون از نوع وابستگان به حجتیه و موفقه اسلامی بوده است. تشکیل هائی که بند نافشان در انگلستان بریده شده است!

در این فاصله، چند هزار دگراندیش غیر مذهبی طرفدار آرمان های انقلاب بهمن ۵۷ نیز به سینه خاک سپرده شده اند، که همگی آنها نه تنها می توانستند، بلکه می خواستند در اتحاد با دگراندیشان مذهبی روحانی و غیر روحانی، در برابر ارتجاع مذهبی و سرمایه داری عقب مانده و تاراجگر تجاری متحد شده و از رسیدن جمهوری اسلامی به لحظه ای که در آن امثال آیت الله مصباح یزدی در نماز جمعه ها رجز خوانند و فتوای ترور صادر کنند، جلوگیری کنند.

میز گرد تلویزیونی

در آن میز گرد تلویزیونی سال ۵۸ که زنده یاد احسان طبری و فرخ نگهدار در یک سمت و آیت الله مصباح یزدی و دکتر سروش در سمت دیگرش نشسته بودند، سخن بسیار گفته شد. آیت الله مصباح یزدی، که ارج و اعتباری در میان روحانیون قم نداشت و جز وابستگان انجمن حجتیه کسی سخنانش را جدی نمی گرفت بی وقته می کوشید محور بحث را به اثبات وجود «وحی» و «وحانیت» بکشاند و دکتر عبدالکریم سروش نیز با تلاش جهت رد اصل تضاد در رکاب او شمشیر می زد. طبری که می دانست ادامه بحث از این زاویه دامی است برای حزب توده ایران که آن را حزبی ضد دین و ضد خدا معرفی کنند، بی وقته می کوشید هر مبحث تئوریک را از آسمان به زیر آورده و در روی زمین و در ارتباط با زندگی روزانه مردم تعریف و تفسیر کند. او نظریه پرداز یک حزب سیاسی بود و نه فرقه ای مذهبی!

هر دو گروهی که در برابر هم نشسته بودند تئوری را در خدمت اهداف سیاسی طبقاتی خود می خواستند و طبری می کوشید این واقعیت را عیان ساخته و نشان دهد که تئوری های مصباح یزدی آسمانی نیست، بلکه زمینی است، همانگونه که «مارکسیسم» اندیشه ای زمینی است!

**کروه های ترور و جنایت: از
"تولائیان" صفویه تا "انصارولایت"
جمهوری اسلامی**

ارتجاع مذهبی در کنار چپا و لگران حکومتی!

محمد رضا سعادتی را اعدام کردند تا بانگ
اعتراضی خاموش شده و ماجراجوئی های
سازمان مجاهدین خلق تا صاف شدن جاده قدرت
برای ارتجاع مذهبی و چپا و لگران متحد آن
هموار شود.

گفتگوی تاریخی یک توده ای زندانی با زندانیان جوان و
پرسور سال ۵۸-۵۹:
- حالا خودت بگو طبری بهتر می فهمد یا آیت الله مطهری؟
- هر دو!
- اگر اشکالی داری پیرس تا ما جواب بدهیم.
- توده ای ها مشکلی با آیت الله مطهری ندارند.
- پس کی مشکل دارند؟
- کسانی که با ایشان مشکل دارند، بعدها با شما هم مشکل
خواهند داشت!

آیت الله مطهری هنگامیکه غرق رویای بزرگ نجات اسلام از جنگ ارتجاع، فاصله خانه و محل تشکیل شورای انقلاب را طی می کرد، با گلوله ای که سرش را متلاشی کرد به خاک افتاد. با ترور او، شکار دگراندیشان مذهبی در جمهوری اسلامی آغاز شد.

اندک زمانی بعد از این ترور، آیت الله طالقانی بطرز مشکوکی، نیمه شب در خانه اش چشم بر جهان فرو بست. زمزمه ها وسعت یافت اما آغاز شد: «کشتنش»

سال ها بعد، سحرگاه آخرین روزهای زمستان سال ۷۴، احمد خمینی برای نماز صبح از اتاقش بیرون نیامد. وقتی به اتاقش رفتند تا برای نماز قضا بیدارش کنند، او را در خواب ابدی یافتند.
آن زمزمه ای که دربار مرگ ناگهانی آیت الله طالقانی شروع شده بود، این بار آنقدر وسعت یافته بود که کسی جسارت فراموشی آن را نداشته باشد!

پس از نماز میت، وقتی آیت الله طالقانی را از دانشگاه تهران به بهشت زهرا می بردند، دارو دسته ای حرفه ای و مجهز به بلند گویای قوی، از همان ابتدای حرکت شعار «مطهری مطهری نزد تو مهمان رسید» را به جمعیت انبوه و گریان تحمیل کرد تا بقیه شعارها بر زبان ها نیاید.

در فاصله دو روزه انتقال طالقانی به دانشگاه تهران، نماز میت و تصمیم بر اینکه او را در قم به خاک بسپارند و یا در تهران، محل خاکسپاری او در بهشت زهرا کند و آماده شده بود، اما همان دارو دسته، در بهشت زهرا هم دور و بر محل خاکسپاری طالقانی را محاصره کرده و با بوسیدن بیل و کلنگی

از چند زندانبان جوان حاضر در بخش اداری اوین جمله‌ای تاریخی را بر دهان آورد. یکی از زندانبان پرسیده بود:

— همه آثاری که در اختیارت گذاشتیم خواندی؟

زندانی توده‌ای که در تب ناشی سرما خوردگی طولانی می‌سوخت، وقتی لیوان پلاستیکی، و دو پتوی رواندا و زیر اندازش را تحویل می‌داد گفت:

— تا آنجا که بیماری و سرمای سلول سیمانی اجازه داد بله!

— حالا خودت بگو طبری بهتر می‌فهمد یا آیت الله مطهری؟

— هر دو!

— اگر اشکالی داری پیرس تا ما جواب بدهیم.

— توده‌ای‌ها مشکلی با آیت الله مطهری ندارند.

— پس کی مشکل دارد؟

— کسانی که با ایشان مشکل دارند، بعدها با شما هم مشکل خواهند داشت!

آن جوان مذهبی مفهوم این جمله آخر را نفهمید، اسب مراد در میدانی فراخ به تاخت می‌رفت، وقت و حوصله پی جویی را هم نداشت، اوضاع هم به گونه نبود که وقت صرف این نوع گفتگوها شود!

اکبر گنجی و ناطق نوری

دو سال پس از انتخاب محمد خاتمی، وقتی اکبر گنجی، در پاسخ به یکی از اظهارنظرهای کم مایه و ارتجاعی ناطق نوری در باره اصلاح طلبی مذهبی، این اظهارات او را در دو صفحه بزرگ روزنامه "صبح امروز" (۱۲ مهر ۷۸)، در برابر ۳۷ مورد نظرات مترقی آیت الله مطهری درباره همان مسائل قرار داده و ناطق نوری را به چالش مذهبی-سیاسی فراخواند، آن جمله زندانی توده‌ای، هنگام امضای برگ خروجش از زندان اوین مفهوم در وسیع‌ترین سطح و در یکی از پرتطرفدارترین روزنامه‌های تازه تاسیس ایران به نمایش درآمد!

ناطق نوری تن به آیین چالش نداد و در عوض آیت الله مصباح یزدی در نماز جمعه هر نوع گفتگو در باره احکام اسلام نوع حجتیه را نه تنها رد کرد، بلکه آن‌ها را شک و شبهه‌ای معرفی کرد که پاسخ آن قتل و ترور است!

بدین ترتیب ۲۰ سال وقت لازم بود تا آن زندانبان جوان، که امروز اگر بدانند کتاب‌های مطهری را در خانه‌اش زیر و رو می‌کند و در مطبوعات دوم خردادی قلم می‌زند در لیست سیاه مدرسه حقانی‌چی‌ها قرار می‌گیرد، بداند توده‌ای‌ها با مطهری و مطهری‌ها مسئله نداشتند و ندارند. مشکل را بخش‌هایی از نیروهای مذهبی داشته و دارند که نمی‌خواهند در دایره گچی ارتجاع مذهبی باقی بمانند و جاده صاف کن مافیای اقتصادی شوند.

چالشی ۴۰ ساله

این چالش، سرگذشتی اگر نگوییم به عمر شعر ایران، حداقل، در اشکال نوینش تاریخی به قدمت سه دودمان سرنگون شده سلطنتی در ایران دارد. صفویه، قاجاریه و پهلوی. اگر نگوییم غروج حلاج ریشه‌هایی در این چالش تاریخی داشته، لاقبل جنبش حسن صباح ریشه‌هایش در همین چالش نهفته است. چالشی که به مقابله‌های سازمان یافته از هر دو سو انجامیده است. چالش میان ارتجاعی که اختلاف طبقاتی را امری آسمانی و الهی می‌داند و در خدمت هیات‌های حاکمه، در برابر توده‌های مردم می‌ایستد و نیروهای بالنده‌ای که این ارتجاع را نیروی بازدارنده تحولات شناخته و می‌خواهند از سر راه کنار بزنند!

بنابراین، تنها می‌توان گفت که آنچه در جمهوری اسلامی و در دوران معاصر در این عرصه جریان دارد، همان است که در مشروطه بود، همان است که در عصر صفویه بود، همان است که...

تفاوت در آن است که این چالش در جمهوری اسلامی و از سوی مخالفان ارتجاع ابعادی به وسعت تکنولوژی پیشرفته، فرهنگ پیشرفته بشری و دستاوردهای انسانی قرن ۲۰ جریان دارد.

همین دست‌آورد بشری است که نیروهای مقابله کننده با ارتجاع مذهبی را به پایبندی به اشکال مدنیت و مقابله قانونی فرا می‌خواند، گرچه ارتجاع هنوز در اشکال کهنه و قدیمی مقاومت باقی مانده و تیم ترور برای مقابله با اندیشه تشکیل می‌دهد. هنوز به ماجراجویی‌های جنون آمیز امثال "نواب صفوی" می‌بالد و از تجربه ترور یکی از مشاهیر تاریخ نویسی ایران، یعنی "احمد کسروی" برای ترور "سعید حجاریان" الهام می‌گیرد و در رویای ترور "حسین فاطمی"، وزیر خارجه دولت مصدق نواندیشان امروز ایران را می‌کشد و به تقلید از ربودن و کشتن سرلشکر

مصباح یزدی از آن میزگرد طرفی نیست، اما کمر را برای قتل طبری و طبری‌ها محکم‌تر بست!

به فاصله سه سال، این گفتگو ابتدا در بند سه هزار و سیس زندان اوین دنبال شد، اما با منطق چماق و شکنجه اداره کنندگان این گفتگو، این بار شاگردان به حق مصباح یزدی بودند: سعید امامی، حسین شریعتمداری، حسن شایانفر، مهدی خزعلی و...

در حقیقت این "گفتگو" نبود، "گفت و چماق" بود! طبری باید آن چیزی را قبول می‌کرد که مصباح یزدی در میزگرد تلویزیونی نتوانسته بود با منطق ثابت کند و این بار به یاری چماق می‌خواست ثابت کند. قامت بلند منطق و دانش را مشتی جنایتکار زیر ضربه گرفتند. همان‌ها که اکنون و در افکار عمومی بر صندلی اتهام قتل‌ها، ترورها و خیانت به انقلاب ۵۷ نشسته‌اند.

مصباح یزدی در سال ۵۸ نیز همان بود که اکنون هست. او عوض نشد، بلکه شرایط و توازن نیروها چنان عوض شد که امثال او بتوانند بی‌نیاز از گفتگوی تلویزیونی احکام قتل و ترور را در نماز جمعه صادر کنند! امثال او پیش از انقلاب نیز همین اندیشه و عمل را داشتند. با ساواک شاهنشاهی برای گرفتن و بستن و شایعه پخش کردن علیه "علی شریعتی" همکاری کردند، نه تنها عمامه، بلکه سر را بر تن آیت الله مطهری اضافه می‌دانستند. انقلاب را نیز می‌شناختند که به کامشان ریخته می‌شود. نه تنها در دهه ۴۰، بلکه بعد از پیروزی انقلاب هم آیت الله خیسینی را خارج از خط اسلام ناب حجتیه و مجوس می‌دانستند. شجره‌نامه هندی را نیز آنها برای وی درست کردند و در اختیار ساواک گذاشتند تا در مطبوعات دوران شاه منتشر شود. حجتیه کارش و وظیفه‌اش همین بود!

آیت الله مطهری و محمد رضا سعادتی

در سال‌های ۵۸ و ۵۹ برخی از اصلاح طلبان امروز، در زندان‌ها، در بخش‌های اطلاعاتی سپاه پاسداران و در دادگاه‌های انقلاب فعال بودند. امثال اکبر گنجی در سپاه و سعید حجاریان در ارگان‌های امنیتی و جمع دیگری در زندان‌ها.

زندان اوین آن نبود که از آغاز دهه ۶۰ شد. "محمد رضا سعادتی" را هم علیرغم همه کوشش اسدا الله لاجوردی تا وقتی موج ترورها آغاز نشد، نتوانسته بودند اعدام کنند. ابتدا اعدامش کردند و سپس آخرین نامه و وصیت‌نامه‌اش خطاب به رهبری سازمان مجاهدین خلق را از اوین "بیرون فرستادند! وصیت‌نامه‌ای که در آن شدیدترین انتقاد را به حادثه جونی‌های رهبری سازمان کرده و آن را منحرف از اصول پایه‌ای سازمان مذکور و سیاسی غیرانقلابی و همسو با خواست امپریالیسم ارزیابی کرده بود.

لاجوردی‌ها و مصباح یزدی‌ها، که خواب قبضه قدرت را در جمهوری اسلامی می‌دیدند، نیازمند ادامه مشی ماجراجویانه مجاهدین خلق بودند و نه تغییر آن! "محمد رضا سیکو" (نام سازمانی محمد رضا سعادتی که در زندان شاه نیز با همین نام صدایش می‌کردند) باید اعدام می‌شد تا ماجراجویی‌های مجاهدین ادامه یابد و جاده را برای ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری غارتگر تجاری هموار کند!

مطالعه اجباری آثار مطهری

در آن سال‌های دور که بندهای اوین هنوز خالی بود، مطالعه آثار آیت الله مطهری برای دستگیرشدگانی که در عملیات مسلحانه شرکت نداشتند، نوعی اجبار بود!

دو پتو بعنوان رواندا و زیر انداز، لیوانی پلاستیکی و کتاب‌های مطهری سهمیه‌ای بود که در همان ابتدا ورود به زندان تحویل این نوع زندانی‌ها می‌دادند. این سهمیه به تعدادی از توده‌ای نیز رسیده بود.

چند تنی از آنها که در جریان پخش اطلاعاتیه‌ها و فروش "نامه مردم" در برخی نواحی تهران توسط کمیته‌ها دستگیر شده و سر از زندان اوین درآورده بودند، توانستند تا پیش از برکناری بنی صدر، انفجار حزب جمهوری اسلامی و موج ترورها و انفجارها از زندان بیرون بیایند و چند تنی هم که مانده بودند، معصومانه و بدون هیچ نوع دخالت در برخوردهای خیابانی سال ۶۰ و در جمع اعدای دستگیر شده مجاهدین تیرباران شدند!

آنها که اوین سال‌های ۵۹-۶۰ را دیده و بازگشته بودند، از مطالعه اجباری آثار مطهری حکایت‌ها داشتند. یکی از همین آزاد شدگان، که پس از ۶ ماه بازداشت و بسر بردن در یکی از سلول‌های سرد و سیمانی اوین، در یکی از روزهای سرد بهمن ماه ۵۹ برای امضای برگه آزادی خود به زیر ۸ فراخوانده شده بود، در یک گفتگوی کوتاه و مقطع بین زندانی و زندانبان، خطاب به یکی

"اتحاد"

بر مبنای آرمان های جنبش

ترور "سعید حجاریان"، نایب رئیس شورای شهر تهران و مدیر مسئول روزنامه صبح امروز موجی از انزجار و نفرت همگانی را در ایران برانگیخت. واکنش عمومی توده های مردم، چنان بود که حتی شناخته شده ترین چهره های جناح راست و شکست خورده در انتخابات مجلس ششم نیز این ترور را - گرچه با اما و اگر - محکوم کردند. از جمله ناطق نوری، رئیس مجلس اسلامی که سعید حجاریان را ابتدا در کنار لاجوردی جنایتکار قرار داد و ترور را محکوم کرد؛ ترور حجاریان نشان داد که شکست خوردگان انتخابات مجلس ششم، بدین آسانی صحنه را نمی خواهند ترک کنند و برای حفظ موقعیت خویش در حاکمیت جمهوری اسلامی دست به هر عمل جنایتکارانه ای حاضرند بزنند.

پرتاب خمپاره در محله شهر تهران و سپس پرتاب چند خمپاره به بغداد، بعنوان عکس العمل، نشان داد که آنها حتی از ایجاد درگیری نظامی تازه بین عراق و ایران نیز برای حفظ موقعیت حکومتی خود، تا حد یک خیانت ملی ابائی ندارند، همچنان که از کشتن مردم با خمپاره پرانی در خانه های مسکونی شان ابائی ندارند!

آقای سید محمد موسوی خویینی ها، پس از عیادت از سعید حجاریان سخنانی را بر زبان آورد که بعنوان یک شناخت عمیق از نیروی مقابل اهمیت بسیار جدی دارد. او گفت: «تئوریزه کردن خشونت به مراتب بدتر از خود خشونت است... ارتباط مستقیم افرادی که اقدامات خشونت آمیز را انجام می دهند با مروجین خشونت باید کشف شود». خویینی ها به همان مراجع و دستگاه های مافیائی اشاره می کند که توده های میلیونی مردم نیز به درستی آنها را شناخته و شکست انتخاباتی را به آنها تحمیل کرد. خویینی ها در جریان این عیادت از ناممکن بودن وحدت و اتحادی یاد کرد که حزب توده ایران از ابتدای پیروزی انقلاب و همزمان با تاکید بر ضرورت اتحاد نیروهای طرفدار آرمان های واقعی انقلاب، بر آن پای فشرد و صدمات ناشی از اتحاد براساس نماز و روزه و لباس روحانیت را بی وقفه یاد آور شد، اما یک یقین است. او گفت: «این که حجاریان را بکشند و بگویند وحدت را حفظ کنید... نشان از آن دارد که ما توی سر شما می زنیم و شما آخ نگریید.»*

این سخنان یاد آور آن سخنان درد آلود زنده یاد کیانوری است که با جسارت و تیربینی خطاب به موسوی خویینی ها در سال ۱۳۶۵، هنگامی که وی دادستان کل کشور بود و از زندان اوین بازدید می کرد، بیان کرد و گفت: «حضرت حجت الاسلام، یقین کنید که بعد از ما نوبت شماست!»*

اما در سخنان آقای موسوی خویینی ها نکته پنهان دیگری نیز وجود دارد که باید آن را نیز آشکار ساخت و از ایشان که در صف اصلاح طلبان و طرفداران جنبش قرار دارند پرسید: از کدام وحدت صحبت می کنید که حالا به گفته شما، با ترور حجاریان آن را می شکنند. با خشونت طلب، تروریست و کسانی که حکم قتل صادر می کنند و جامعه را به "خودی" و "غیر خودی" تقسیم کرده اند، چه وحدتی می توان داشت؟ یا کسانی که هزاران دگراندیش و مبارز سیاسی را در زندان ها قتل عام کرده اند، مگر می شود وحدت کرد؟

تردید نیست که در میان طیف نیروهای راست، هستند کسانی که می خواهند به واقع بینی نزدیک شوند و شاید قتل و جنایت را تأیید نیز نکنند، اما در صورت وقوع چنین روندی نیز، انتظار از نیروهای اصلاح طلب، که ناظر پیگیر روند حوادث گمراه کننده ۲۰ سال اخیر بوده اند، انتظار آنست که با صراحت و بعنوان یک شناخت قطعی، پایه ای ترین تئوری های آن نیروها را بصورت علنی رد کرده و در برابر آن اتخاذ مواضع کنند. آنها که در جبهه راست اندیشه تجدید نظر در گذشته اعمال خود را با تردید و تزلزل می پذیرند، باید از هم اکنون و بدقت بدانند از چه گذشته ای باید جدا شوند و به چه آینده ای پیوندند.

جامعه ایران دیگر تقسیم خود را به نیروهای "خودی" و "غیرخودی" نمی پذیرد، ترور، قتل، زندان، شکنجه، تحقیر، تبعیق و غارت را نمی پذیرد. این جوهر جنبش کنونی است. نیروهای طرفدار تحولات در برابر تمامی این نکات باید موضع صراح داشته باشند، تا آن نیروی که در جبهه راست در اندیشه تجدید نظر است و به اتحاد جدید می اندیشد، بداند کدام خواست عمومی جامعه را برای رسیدن به این اتحاد باید پذیرا شود!

* مصاحبه آیت الله موسوی خویینی ها با خبرنگاران، پس از عیادت از سعید حجاریان، روزنامه صبح

امروز ۲۶ اسفند ۷۸

* نگاه کنید به ویژه نامه درگذشت نورالدین کیانوری، منتشره توسط راه توده، ۱۶ آبان ۷۸

"افشارطوس"، رئیس شهربانی مصدق، سرلشکر صیاد شیرازی را ترور می کند!

ریشه های تاریخی گروه های ترور

گروه های تروری که اکنون در جمهوری اسلامی و زیر نظر مدرسه حقانی (کانون فعالیت علنی و تروریست حجتیه) دست به ترور و آدم ربائی می زنند، هر نامی که داشته باشند و یا هر نامی که بر آنها نهاده شود، در ماهیت خود، تفاوت چندانی با گروه های تروری که در طول چالش تاریخی ارتجاع و ضد ارتجاع بوجود آمده و از بین رفته اند ندارند. انگیزه ها و بهانه های مذهبی آنها نیز پیوسته یکسان بوده است، گرچه در هر دوره، در خدمت منافع عقب افتاده ترین اقشار و طبقاتی حاکم بوده باشند!

تاریخ ترور سازمان یافته و دولتی، بدانگونه که در جمهوری اسلامی انجام شده و می شود، شاید با تاریخ ظهور سربازان قزلباش صفوی شروع شده باشد. آنها نیز برای پیاده کردن اسلام ناب محمدی - از نوعی که آیت الله مصباح یزدی مروج آنست - تشکیل شدند و حکومت قشری سلسله صفویه را، با امید ابدی کردن این سلسله مذهبی (شیعه) استوار کردند، که نه استوار ماند و نه ابدی!

خوانین، دربار و علمای دربار صفویه خرج "قزلباش" ها را می دادند، چرا که حاکمیت از آن آنها بود و قزلباش حافظ این حکومت! "نواب صفوی" در آرزوی برقرار حکومت اسلامی از نوع طالبان و سلسله صفویه ترور را شروع کرد، اما ظهور اتحاد شوروی، پیروزی انقلاب اکثبر و رشد اندیشه های مترقی در جنبش های رهاییبخش هیچ شانس برای امثال نواب صفوی که بتوانند توده مردم را بدنبال خود به حرکت درآورند، باقی نگذاشت و این در شرایطی بود که جنبش دهه ۳۰ در اساس خود جنبشی متاثر از تحولات مترقی در جهان، شکست ارتش هیتلری و گسترش نفوذ معنوی اتحاد شوروی در سراسر جهان بود. اندیشه های فدائیان اسلام، همان اندیشه هائی بود که در ابتدای تشکیل سلسله صفویه، دربار خونریز صفویه گروه های غارت، چپاول و قتل و جنایت، تحت عنوان "تولائیان" و "تبرائیان" را بر اساس آن سازمان داده بود. بنابراین، "انصارولایت"، "انصارحزب الله" و یا "فدائیان اسلام شاخه نواب" و دیگر شاخه های وابسته به آنها، که سرخ همه شان در دست ارتجاع مذهبی و چپاولگران اجتماعی است، تنها نامشان تازه و جدید است، نه ماهیتشان! آنها گروه های نوظهور و بکری نیستند، همچنان که اهداف آنها بکر و ناشناخته نیست. تقلیدی هستند از آنچه که در تاریخ چهارصد ساله اخیر ایران دفن شده است و امثال مصباح یزدی بیهوده می کوشند بر کالبد این مرده روحی تازه بدمند. گرچه این کالبد به توصیه پیراستعمار، یعنی انگلستان از تابوت بیرون کشیده و چند سالی، زیر پوشش دفاع از ارزش های اسلامی و انقلابی موفق به حادثه آفرینی شود!

انقلابی که اهداف و آماج هایش اساسا، فرسنگ ها با اهدافی که امثال مصباح یزدی ها، واعظ طبعی ها، خزعلی ها و دیگران و دیگران دنبال می کنند، فاصله داشت. اگر قرار بود مردم برای اهداف این آقایان در سال ۵۷ به میدان بیایند که عمامه و اعتبار امثال آقا محمد باقر بهبهانی و آقا محمد علی بهبهانی، که جماعتداران و اوباش را از خمس و زکات مردم مزد و جیره می دادند، بزرگتر و بیشتر از آقایان یاد شده در بالا بود. آن آقایان در مقابل مشروطه ایستاده بودند و اوباش را برای دفاع از مشروعه ای بسیج کرده بودند که حامی فتوایس بود.

این آقایان نیز برای دفاع از چپاولگران تجاری و مافیائی غارتگری "مشروعه ناب محمدی" را علم کرده و اوباش و آدم کشان را از بیت المال حقوق و مواجب می دهند. سزای آن مشروعه خواهان را مردم بدان سبک و سیاق که انقلاب مشروطه و دفاع از آرمان های آن می طلبید دادند. این بار نیز مردم سزای این مشروعه خواهی را با حضور در پای صندوق های رای داده و باز هم خواهند داد، مگر چنان جان سختی کنند و آنقدر تیغ به روی مردم بکشند که چاره ای جز مقابله به مثل برای مردم باقی نماند!

نگاهی به مواضع انتخاباتی سه نشریه "نامه مردم"، "کار" و "راه کارگر"

تعبیر خواب ۸۰ ساله - "راه کارگر" نمایندگان مستقل - "نامه مردم" در مدار بی طرفی! - "کار"

ع. کلباتک

ششمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی علیرغم کارشکنی‌ها و سنگ اندازی‌های جناح راست و مخالف اصلاحات با شرکت میلیون‌ها ایرانی مشتاق اصلاحات در جامعه برگزار گردید. این انتخابات نشان داد که توده‌های میلیونی همچنان با قاطعیت در دفاع از آرمان‌های انقلاب ایستاده‌اند و خواهان تحقق آن در جامعه هستند. ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ بعنوان روز تاریخی در تاریخ مبارزاتی مردم ایران ثبت شد.

متأسفانه در رابطه با ششمین دوره انتخابات مجلس اسلامی، سازمان‌ها و احزاب چپ نتوانستند مواضع شفاف‌تری را اتخاذ نمایند. گرچه سازمان‌های سیاسی چپ، این بار برخلاف انتخابات ریاست جمهوری تا حدودی ورود به صحنه کردند، اما هنوز زود است که بگوییم آنها در کنار جنبش قرار گرفته‌اند. از اینکه گروه‌های چپ خارج از کشور توانسته‌اند خود را با واقعیت‌های داخل کشور نزدیکتر کنند جای خوشحالی است، اما مواضعی که آنها در رابطه با انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی اتخاذ کردند، نشانگر آنست که این نیروها هنوز راه درازی در پیش روی دارند، تا جنبش داخل کشور را لمس کرده و بخشی از آن شوند. اینکه نیروهای چپ به مواضعی دست یافته‌اند که اساساً با مواضع آنها در آستانه پنجمین دوره انتخابات مجلس فرق دارد، ظاهراً کار دشواری نبوده و نیست. زیرا حقایق عریان‌تر از آنست که بتوان منکر وجود آن شد. بنابراین، بحث بر سر کیفیت و صراحت و نحوه حضور در کنار جنبش مردم است و نه اصل آن. به همین دلیل است که ابهام‌گویی، کلی‌گویی، دوپهلوی بودن مواضع و ناروشنی در فرمول‌بندی‌ها فاصله دوری و نزدیکی این سازمان‌ها به جنبش را نشان می‌دهد.

سردرگمی سیاسی و ابهام‌گویی قطعاً به وحدت نظری و سیاسی اعضا، و هواداران هر سازمان و حزب لطمه می‌زند و پیامدهای اجتناب‌ناپذیر سازمانی خود را به همراه می‌آورد، که با اوج‌گیری و شتاب جنبش همگان شاهد آن خواهند شد. بعنوان عضوی از خانواده چپ ایران که پیوندش با حزب توده ایران است، در همین ارتباط و بعنوان حاصل پیگیری مواضع سازمان‌ها و احزاب چپ مهاجرت در طول دوران بر تلاطم و تدارک انتخابات مجلس ششم نکاتی را یاد داشت برداری کرده‌ام که خلاصه‌ای از آن را می‌نویسم تا بیشتر معلوم شود مواضع منتشره در نامه مردم، "کار"، (ارگان سازمان اکثریت) و "راه کارگر" چه قربانی با اوضاع داخل کشور دارد.

۱- در صفحات "نامه مردم"، مرغ همچنان یک پا دارد!

برخی از نویسندگان نامه مردم عادت دارند بر مواضع نادرست اصرار ورزند. آنها همواره تکرار می‌کنند که در "رژیم ولایت فقیه" آزادی معنا و مفهومی ندارد و بدین ترتیب همه تحلیل‌های خویش را در پیوند با این فرمول‌بندی ارائه می‌دهند و همواره منتظر آنند که خشونت از سوی جناح راست سر بزند تا آنها بار دیگر بر درستی این فرمول پای فشرده و بگویند و بنویسند که "ما درست می‌گفتیم". این که چه باید کرد تا جناح راست نتواند دست به خشونت بزند و جنبش به مسیر عادی خود تا تحولات اساسی ادامه بدهد، در این تشریه جانی ندارد! البته، در چنین حالتی، یعنی قبول مسئولیت ورود به جنبش برای خنثی سازی توطئه‌های جناح راست، به تحریکات سازمانی و تغییر مشی و سیاستی نیازمند است که ظاهراً آنها از ورود به آن بیم دارند! متأسفانه این سیاست، برای نخستین بار در تاریخ حزب توده ایران، "نامه مردم"

را در ردیف نشریات و سازمان‌های چپ رو قرار داده است و این در شرایطی است که این نوع چپ‌روی‌ها عملاً در همسویی با جناح راست و مخالفان تحولات در ایران قرار می‌گیرد. برخی از نویسندگان نامه مردم بجای آنکه تحلیل‌های خویش را بر اساس توازن قوا در جامعه و یا بر پایه رشد و بالندگی جنبش داخل کشور ارائه دهند، دانما بسراغ "ولی فقیه" می‌روند و از قدرت شاهنشاهی و یا سلطنتی وی سخن می‌گویند، در حالیکه اینها نیکبات پوشیده‌ای، حتی برای توده مردم ایران نیست و با تکرار آن راه بجایی برده نمی‌شود. سیاست با تکرار واقعیتی که مردم می‌دانند تلوین نمی‌شود، بلکه با راه کارهای مبارزه‌ای و جلوگیری از آنچه که از شکل‌گیری آن همگان بیمناکند، تلوین می‌شود و از این لحظه به بعد است که با جنبش می‌توان همگام و از انزوا خارج شد.

موضع‌گیری نامه مردم در رابطه با ششمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی نشانگر چنین بحرانی فکری-سیاسی در میان نویسندگان این نشریه است، که خود را در اعلامیه انتخاباتی منتشر در آن بازتاب داده است. در این اعلامیه آمده است: «حزب توده ایران بر این اعتقاد است که جنبش مردمی می‌تواند با رای دادن به نامزدهای مستقل و نامزدهای مذهبی-ملی که به ضدیت با ولایت فقیه متهم شده‌اند همچون انتخابات شورای شهر و روستا با هدف شکست دادن نامزدهای ائتلاف ارتجاع شامل "هیت‌های موتلفه" جامعه روحانیت مبارز و "کارگزاران سازندگی" با آماج خود در زمینه وارد کردن ضربه دیگری به رژیم استبدادی "ولایت فقیه" دست یابد» (نامه مردم شماره ۵۷۶ ص ۶)

بدین ترتیب "نامه مردم" از جنبش مردم دعوت می‌کند که به نامزدهای مستقل رای بدهند، بدون آنکه خود بدانند این نامزدهای مستقل کیستند و از کجا سر درآورده‌اند!

ضمناً، تاکید بر ضد ولایت فقیه بودن نامزدهای ملی-مذهبی، در حالیکه آنها هرگز چنین ضدیتی را بر زبان و قلم نیآوردند و در حال حاضر و در چارچوب مبارزات قانونی، پیوسته بر تمکین به قانون اساسی در ارتباط با اختیارات همه ارگان‌ها و مقامات پای فشرده‌اند، عملاً کمک به ارتجاع مذهبی برای استناد به همین نوع نوشته‌ها برای مقابله با این نیروهاست! این که همه نیروهای تحول طلب، حتی پیرامونیان حاکمیت و بخش وسیعی از نمایندگان راه یافته به مجلس ششم طرفدار اصلاح قانون اساسی در این زمینه باشند و یا شرایطی از نظر توازن نیروها در جامعه بوجود آید که این خواست خود و مردم را در مجلس اعلام کنند، بحثی است مربوط به آینده و اختصاص به نیروهای ملی-مذهبی رد صلاحیت شده ندارد. ضمناً، معیارهای شناخت نیروهای ملی-مذهبی، اگر تدقیق شود، شامل حال بخشی از نمایندگان راه یافته به مجلس ششم هم می‌شود، بنابراین جدا کردن صفوف گسترده این نیروها به بخش بیرون مجلس و بخش درون مجلس نیز عملاً سیاست و مشی همیشگی حزب توده ایران برای ایجاد اتحادها نیست!

به این جزئیات تا حدودی اشاره شد، تا مستدل شود که چرا "نامه مردم" همسو با نشریات چپ‌رو مطلب می‌نویسد و مستند به چه مدارک و اسنادی نوشته‌ها و نظرات منتشر شده در آن سخن حزب توده ایران نیست!

نیروهای مستقلی که نامه مردم رای دادن به آنها را توصیه کرد، به نوشته مطبوعات داخل کشور، اکثراً وابسته به جناح راست بودند. از جمله دلائل وابستگی آنها به جناح راست عدم تمکین به کنار رفتن به سود نامزدهای شناخته شده طرفدار تحولات بود، حتی با فتوای آیت الله منتظری نیز چنین نکردند. جناح راست و مخالف تحولات، با امید به پیروزی همین افراد، برای شهرستان‌ها نامزد و داوطلب اعلام نکرده بود!

توده مردم حتی در دور افتاده‌ترین روستاها و شهرهای ایران دست این داوطلبان را خواندند و به آنها رای ندادند و تاکتیک جناح راست را با شکست سنگین روبرو ساختند. این شکست چنان با زمینه‌چینی‌های جناح راست ناسازگار بود که رهبران این جناح، از جمله "محمد رضا باهنر" علناً اعلام داشت که باخت ما در شهرستان‌ها و روستاها غیر قابل پیش بینی بود!

این نامزدهای باصطلاح مستقل انواع شعارهای مردم فریب را در شهرستان‌ها و روستاها دادند، حتی شعارهایی به تقلید از حزب ملت ایران! برای همین فریبکاری حزب نیز ساختند، از جمله حزب "چکاد آزاد اندیشان" که یکی از رهبران موتلفه اسلامی "جاسبی"، رئیس دانشگاه آزاد نیز هست بنیانگذار آن بود و از فارسی مورد استفاده حزب ملت ایران بهره گرفته بود؛ و یا حزب "ایران فردا" برای سوء استفاده از اعتبار نشریه ایران فردا و مهندس عزت الله سحابی که با اعتراض وی روبرو شد. اینها نکاتی است که همه توده‌ای‌ها در داخل کشور و بخش وسیعی از توده‌ای‌های خارج از کشور، که حوادث ایران را پی گیری می‌کنند از آن اطلاع دارند.

نقش همین سؤالات، اگر سؤالاتی برگرفته شده از بحث‌های درونی این سازمان باشد، خود حکایت کاملی است از بیگانگی به آنچه عملاً در جامعه ایران می‌گذرد و اندیشه‌هایی نا همخوان با خواست و اهداف این مرحله از حرکت جنبش مردم که زیر لعاب لغات و اصطلاحات چپ‌روانه و سرخ‌گونه پنهان شده است. هر سه سؤال نشان می‌دهد که:

۱- در این سازمان همچنان این اندیشه وجود دارد که جابجایی نیروها در مجلس تأثیری در مبارزات مردم ندارد! در حالیکه مردم برای همین جابجایی مبارزه می‌کنند!!

۲- اندیشه تحریم همچنان در سازمان مذکور جان سختی از خود نشان می‌دهد و علیرغم همه واقعیات جاری در کشور، هنوز در این سازمان هستند کسانی که جمهوری اسلامی را یکپارچه و رژی می‌شناسند و تحریم را نیز هنوز حربه‌ای برای ضربه زدن به آن حربه‌ای کارآمد!

۳- در سازمان مذکور این اندیشه همچنان به قوت خود باقی است که جمهوری اسلامی بزودی سرنگون می‌شود و شرکت در انتخابات این سرنگونی را عقب می‌اندازد!

در این سؤالات آنچه مطرح نیست، همانا آرایش نیروهای اجتماعی، پایگاه طبقاتی نیروی‌های حاضر در جنبش، سازمان یابی این نیروها، مرحله‌ای که از آن باید عبور کرد، طیف بندی حاکمیت، نقش نیروهای پیرامونی و درونی حاکمیت در جنبش، آرایش سیاسی-نظامی نیروهای مخالف جنبش در درون حاکمیت، راه‌های خنثی سازی این نیروها، ایجاد شکاف در درون آن، پایگاه طبقاتی مخالفان تحولات و...

چگونه می‌توان مدعی اندیشه علمی و حضور در جنبش چپ بود و به این سؤالات پاسخ نداد و تکلیف خود و سازمان خویش را در برابر آنها روشن ساخت؟

بنیمین آقای شالگونی چه پاسخی به سؤالات تک برگی راه کارگر می‌دهد: به زعم آقای شالگونی پیروزی اصلاح طلبان علیه نیروهای راست، در چارچوب شکاف بیشتر بین حکومتیان قابل ارزیابی است و دو جناح، بهر حال "سر و ته یک کرباس اند". او رفم و اصلاحات را با همان معیاری می‌سنجد که سردمداران جناح راست در جمهوری اسلامی آن را با عنوان "خاصی، گورباچف جمهوری اسلامی" تبلیغ می‌کنند! این هم‌اندیشی را از قول شالگونی بخوانیم: «... جمهوری اسلامی در شرایطی است که با توسل به سرکوب هر چه وسیع‌تر ممکن است خود را برای مدتی سرپا نگهدارد، اما از طریق اصلاحات فقط فروپاشی را می‌تواند شتاب بدهد...»

از آنجا که شالگونی جمهوری اسلامی را یکپارچه دیده و به طیف بندی طبقاتی در آن اعتنایی ندارد و در محاسبات خود نمی‌گنجاند، پیروزی اصلاح طلبان را هم ایجاد شکاف بیشتر بین حکومتیان ارزیابی می‌کند. مثلاً بین عبداً لله نوری با آیت الله یزدی شکاف بیشتر می‌شود! شکاف به سود کی؟ با کدام اندیشه‌ها و گرایش‌های اقتصادی؟ این چه نظام و حکومتی است که باید سرنگون شود، در حالیکه امثال عبداً لله نوری در آن حضور داشته و یا دارند؟

طبیعی است که شالگونی به این سؤالات نباید پاسخ بدهد، زیرا ورود به عرصه پاسخگویی به این سؤالات قبول "تبره که بر که" در جمهوری اسلامی است و آنوقت همه بافته‌های ۲۰ ساله آنها رشته می‌شود!

شالگونی نبرد بین جناح‌ها را خارج از مبارزه طبقاتی در جامعه می‌بیند و به سؤال کننده تک برگی راه کارگر می‌گوید: «... در چنین شرایطی، قوی شدن اصلاح طلبان در مقابل تمامیت خواهان، نظام را تقویت نمی‌کند، بلکه شکننده‌تر می‌سازد و دستگاه‌های سرکوب را متزلزل‌تر می‌کند. فراموش نباید کرد که جمهوری اسلامی ورشکسته‌تر از آن است که با اصلاحات خاتمی باز سازی شود...»

این سخنان، عملاً یعنی تحریم انتخابات و باقی ماندن در همان خواب ۸۰ ساله که ایشان بعد از انتخابات ریاست جمهوری آن را تئوریزه کرده بود! در این پاسخ‌ها، خواننده خود را با یکی از مدعیان تئوریک سازمان راه کارگر روبرو می‌بیند که از همان اصطلاحات و ابزار تحلیلی نشریات سرمایه داری غرب و یا مخالفان زبان در کام مانند ارتجاع مذهبی در داخل کشور به سؤالات پاسخ می‌دهد. ایشان از "تمامیت خواهان" یاد می‌کند. اصطلاحی که بخشی از مذهبیین از بیم کشیده نشدن کارشان به دادگاه ویژه روحانیت آنرا در برابر ارتجاع مذهبی و "بازاری‌های غارتگر" بکار می‌برند. ایشان در خارج از کشور و فارغ از دادگاه ویژه روحانیت چرا زبانش باید در کام بساند؟

آن تمامیت خواهان، تمامیت چه چیز را می‌خواهند؟ اصلاح طلبان چرا با این تمامیت خواهی مخالفتند؟ نظامی دارای چه ماهیت طبقاتی و ساختار اقتصادی-سیاسی-فرهنگی است (بقیه را در ص ۱۸ بخوانید)

نامه مردم از همه این حوادث در داخل کشور غافل و بی‌خبر ماند و سپس در آستانه انتخابات مجلس ششم بنام همه توده‌ای‌ها اعلامیه صادر کرد و توصیه‌هایی را که در بالا آوردیم کرد! توصیه‌هایی که عملاً در داخل کشور نه توده‌ای‌ها و نه توده مردم بدان عمل نکردند!

نشریه "کار" در مرز بی طرفی!

نشریه "کار" اعلامیه شورای مرکزی سازمان اکثریت را در شماره ۲۲۷ خود منتشر کرده است. در این اعلامیه سازمان اکثریت از مردم دعوت می‌کند تا بطور گسترده در انتخابات شرکت کرده و «رای خود را به سود آنها» در صندوق‌ها بریزند که می‌خواهند پیگیرانه اصلاحات سیاسی و فرهنگی را پیش ببرند...»

این اعلامیه پس از نشست و برخاست‌هایی که اصلاح بخشی از موضع گیری‌های شورای مرکزی و حذف "نیروهای پیرو خط امام" و ... را بدنبال آورد، بالاخره خواست نشان دهد که سازمان در انتخابات شرکت می‌کند.

سازمان اکثریت نیز آشکارا از موضع گیری صریح و نام بردن از کسانی که خود می‌دانستند در صورت راه یافتن آنها به مجلس، جنبش یک گام به جلو بر می‌دارد خود داری کرد و میان دو صندلی "شرکت در انتخابات" و "تحریم انتخابات" نشست! هم گفت شرکت می‌کنیم، هم نگفت برای به مجلس فرستادن چه کسانی و به چه دلائل و انگیزه‌هایی شرکت می‌کنیم!

بدین ترتیب، مردم و هواداران خود را فرستاد دنبال پیدا کردن اصلاح طلبان پیگیر در لیست های انتخاباتی! حتی معیارهای اصلاح طلب پیگیر را هم اعلام نکرد، گرچه نه مردم و نه هواداران این سازمان در داخل کشور نیازمند این رهنمود و معیار شناخت نبودند و کار خودشان را همانگونه کردند که در انتخابات ریاست جمهوری کردند.

آن روی دیگر این اعلامیه و شرکت در انتخابات، اگر جسارت قبول حقیقت را داشته باشیم آنست که هواداران باید خود در داخل کشور اصلاح طلبان را تشخیص داده و به رهبری سازمان در خارج کشور اطلاع بدهند که اصلاح طلبان "این‌ها" هستند. یعنی اعلامیه از داخل نباید برای خارج صادر می‌شد نه برعکس! در واقع نیز همینگونه شد. یعنی بخش خارج از کشور که در رای گیری نیز نمی‌توانست شرکت کند چشم به صندوق‌های رای در داخل کشور نشست تا ببیند هواداران سازمان و توده مردم چه کسانی را از آن بیرون می‌آورند تا اینها بدانند، از نظر آنها که در داخل کشورند اصلاح طلبان کیستند! صورت و یا عدم صورت چنین اعلامیه‌ای تأثیری در نزدیکی و یا دوری سازمان با جنبش داشت؟ اندک سرمایه‌سیاسی را سازمان برای جنبش هزینه کرد؟ در کنار افراد و یا جریاناتی قرار گرفت که بعدها بتواند عملاً خود را بخشی از نیروی متحد عملی آن بداند؟ می‌تواند بر مبنای این حضور در انتخابات خواهان تحقق برنامه‌ها و وعده‌هایی شود که اعضا و هواداران خود را شانه به شانه مردم تشویق به دادن رای به پیمان کنندگان آن کرده است؟ این نوع اعلامیه‌ها و سیاست‌ها به سرمایه‌ای برای تثبیت و آشکار شدن حضور سازمان مذکور در جنبش مردم تبدیل می‌شود؟

به این سؤالات، اعضا و هواداران این سازمان باید پاسخ بدهند، که لابد از رهبری سازمان خود پرسیده و سپس در اختیار پرسش کنندگانی نظیر من می‌گذارند.

۳- عینگی با نمره جدید، برای "راه کارگر"

سازمان "راه کارگر" یک تک برگی خبری منتشر می‌کند. در شماره ۶۱ این تک برگی، مقاله‌ای به قلم "محمدرضا شالگونی" منتشر شده است. نویسنده این مقاله که پس از شکست سنگین سیاست تحریم انتخابات ریاست جمهوری، در مصاحبه‌ای با نشریه ارگان این سازمان اعلام کرده بود «۸۰ سال دیگر هم انتخابات را تحریم خواهیم کرد»، این بار نظیرات جدیدی را عنوان کرده است. این که وی بعد از ۲ و نه ۸۰ سال به این نتیجه جدید رسیده که «شرکت در انتخابات تاکتیک خوبی است»، گرچه تغییر مشی و سیاستی تاکتیکی هم باشد، خود یک گام مثبت است!

شالگونی کوشیده است به سه سؤال پاسخ بدهد:

۱- آیا کنترل مجلس از طرف این یا آن جناح حکومتی می‌تواند تأثیری بر مبارزات مردم بگذارد؟

۲- آیا با تحریم انتخابات نیز می‌توان به رژیم ضربه زد؟

۳- آیا در شرایطی که رژیم در حال سرنگونی است شرکت در انتخابات این سرنگونی را عقب نمی‌اندازد؟

چرا باید به لیست "جبهه مشارکت ایران اسلامی" رای داده می شد!

«تاریخ جوامع، تاریخ نبرد طبقاتی است»

۳- این حکم بانیان سوسیالیسم علمی تردیدی را برای توده‌ای‌ها باقی نمی‌گذارد که انتخابات ششمین دوره مجلس اسلامی، یکی از صحنه‌های نبرد طبقاتی است. لذا موضع علمی در برابر این واقعه باید برپایه تجزیه و تحلیل «واقعیت عینی مشخص» اتخاذ شود. «منافع طبقاتی» لحظه تاریخی کنونی، که «منافع کل و عمومی» جامعه را تشکیل می‌دهد، کدامست؟ پاسخ باید دقیق و مشخص باشد. به گفته زنده یاد کیانوری «صحنه نبردی که هر لحظه انتخاب می‌کنیم، باید صحنه اصلی‌ترین نبرد در جامعه باشد».

بر این پایه است که باید تعیین شود که در مرحله کنونی، کدام «منافع طبقاتی» و کدام تضاد عمده ناشی از آن «منافع کل و عمومی» جامعه را تشکیل می‌دهد و منافع کدام طبقات و اقشار جامعه را بیان می‌کند.

به نظر حزب توده ایران در مرحله کنونی منافع عمومی جامعه در منافع اقشار و طبقات بینایی جامعه فشرده شده‌است، که می‌کوشد با ایجاد شرایط سیاسی برای حاکمیت بورژوازی ملی-تولیدی، شرایط ضروری رشد اقتصادی و در نتیجه آن اجتماعی را در کشور فراهم کند [۳].

با تمام محدودیت تاریخی این منافع، در لحظه حاضر این خواست و منافع طبقاتی، خواست و منافع کل جامعه - منهای نیروهای واپس‌گرا و ارتجاعی - نیز هست. امری که شرکت میلیونی مردم در انتخابات مجلس اسلامی بر آن مهر تأیید زد [۴].

۴- برنامه "جبهه مشارکت ایران اسلامی"، همانطور که در اطلاعیه انتخاباتی منتشره در "راه توده" نیز در ۱۷ بند تنظیم و برشمرده شده است، بطور عمده بیان خواست‌های جنبش مردم و بیان‌کننده آن منافع عمومی و کل جامعه در مرحله کنونی و با توجه به شرایط خاص حاکم بر کشور است، که دسترسی به آن، ادامه نبرد طبقاتی را به مرحله‌ای عالی‌تر ممکن کند.

صراحت موضع جهت دادن رای به لیست "جبهه مشارکت..." از این تحلیل مشخص از "نبرد که برکه" در لحظه کنونی ناشی می‌شود.

۵- نیروهای راست در اپوزیسیون خارج از کشور و همچنین طیفی از نیروهای ملی و ملی-مذهبی در داخل کشور - فارغ از این که چنین تحلیل و بینشی را می‌پذیرند یا نه و با در نظر داشتن تفاوت دیدگاه تئوریک - در مرحله نخست انتخابات مجلس ششم از پیش، شعار و سیاست اعلام شده در اطلاعیه انتخاباتی حزب توده ایران، که توسط راه توده منتشر شد پیروی نکردند. جریان‌های مختلف طیف چپ در اپوزیسیون خارج از کشور نیز «نتوانستند تکلیف خودشان را با تشکلهای موجود در صحنه روشن کنند»؛ از جمله سازمان فداییان خلق (اکثریت)، و یا "نامه مردم". در این طیف نیروهای نیز قرار داشتند، که در میان حیرت همگان و از موضع چپ‌نمایانه حکم به تحریم انتخابات دادند. از جمله حزب باصطلاح کمونیست کارگری، که تحلیلی مشترک با رضا پهلوی ارائه داده و تحریم انتخابات مجلس ششم را از رادیو بی. بی. سی اعلام داشت!

در صادق‌ترین بخش این چپ، اسارت در بندهای ذهن گرای و آگنوستیسیسم و شعار «سر و ته یک کرباسند» چنان است که گوئی تا وقتی مردم شعار حداکثر آنها را نپذیرند حاضر نیستند در کنار آنها قرار بگیرند! به قول لنین، آنها ترجیح می‌دهند تا ایستگاه آخر در کوچه گرم قطار بنشینند!

۱- ارنست بلوخ فیلسوف آلمانی قرن بیستم نیز در اثر خود تحت عنوان "پرنسپب امید" (۱۹۵۹- ص ۷۲۳) همین نکته را چنین توضیح می‌دهد، که اتویست‌های ۹۰ دهه آنچه نوشتند، در ترمیم جامعه‌ای بود که می‌خواستند جایگزین کنند، در حالی که تنها یک دهه گفته‌هایشان در تجزیه و تحلیل آن چیزی بود، که می‌خواستند تغییر دهند.

۲- "کبر کجی" در مقاله "فقر و مسکنت- نظریه اعتدال گرای" (روزنامه "فتح" شماره ۴۵۰، ۱۶ بهمن ۱۳۷۸) در توضیح نظر ارسطو در زمینه «حکمت نظری و ادراکات حقیقی» می‌نویسد: ... بین صادق و کاذب حد وسطی وجود ندارد. نمی‌توان به افراد دستور داد آراشی را بپذیرند، که نه صادق صادق و نه کاذب کاذب باشد. تمام کوشش اندیشمندان معطوف به تقرب به حقیقت و صدق است ... و خود ادامه می‌دهد: «تألمان از آن نظر که عالم اند، فقط دغدغه و سودای حق و باطل (صحت و سقم) را دارند».

در همین مقاله کجی در ارتباط با مصلحت و حقیقت و خطاب به متفقدان مقاله اش درباره «عالیجناب سرخپوش» اضافه می‌کند: «... اگر ما حقیقت را با امل نجات بخش می‌دانیم، دیگر نباید دغدغه آثار و نتایج اظهار و اشاعت آن را داشته باشیم. باید بگذاریم که حقایق منتشر شوند و در اختیار همه قرار گیرند. زوایا و متعقبات که حقیقت بالاخره نمره‌ای جز نجات بشر نخواهد داشت. مگر اینکه اعتقاد داشته باشیم که حقیقت نجات بخش نیست و یا هر حقیقتی نجات بخش نیست، یا هر نجاتی از طریق کشف حقیقت حاصل نمی‌آید... گاهی شنیده می‌شود که کسانی می‌گویند: فلان مطلب حقیقت است، اما نباید گفته یا نوشته شود... فلان مطلب حق را نگوییم تا که مصلحت اقوایی حاصل شود یا فوت نشود».

۳- به مقالات مربوطه در راه توده مراجعه شود.

۴- به عنوان نمونه ای از سردرگمی سیاسی و انتخاب شعارها و رهنمودهای شگفت انگیز مراجعه کنید به سرمقاله نشریه کار (شماره ۴۲۲، اسفند ۱۳۷۸) و ارزیابی ارائه شده پرامون توان محمد خاتمی و درک توده مردم.

۱- ذهن‌گرایی Subjektivismus و آگنوستیسیسم Agnosticism که منکر وجود قانونمندی در تاریخ و بطریق اولی امکان شناخت روندهای اجتماعی است، دو اسلوب متداول در جهان بینی بورژوازی است. این دو اسلوب ستون فقرات تئوری شناخت بورژوازی را تشکیل می‌دهد. وظیفه این دو شیوه آن است که توجه را در بررسی روندهای اجتماعی به «منافع خرد» سوق دهد، تا تضادهای اصلی و تعیین‌کننده در روندها در پرده ابهام باقی بماند. پایبندی به چنین شیوه‌ای امکان نمی‌دهد مرحله مشخص تکامل روندها، و از جمله "نبرد که برکه" در جامعه شناخته شده و وظائف روز برجسته شود.

با این شیوه، سازش بین رقبای اجتماعی بر سر "منافع خرد" و غیره عمده ممکن می‌گردد. سازشی که می‌تواند "منافع کل" جامعه را پنهان ساخته و یا حتی علیه آن باشد.

برعکس، شناخت علمی روندهای اجتماعی برپایه بررسی واقعیت عینی لحظه تاریخی و نتیجه‌گیری ناشی از آن که در خدمت منافع "کل" و عمومی جامعه است، شناختی متکی به واقعیت و آزاد از پیش‌داوری‌ها، تمایلات و آرزوهاست. این شناخت، خطر انحراف در تعیین رهنمود و شعار روز را بر طرف می‌کند و یا، لااقل محدود می‌کند.

از دید اسلوب‌شناسی، ذهن‌گرایی و آگنوستیسیسم سلاح ایدئولوژیک طبقاتی هستند. این سلاح علیه منافع آن طبقه‌ای در جامعه بکار برده می‌شود، که منافع او، منافع عموم را در مرحله تاریخی معین تشکیل می‌دهد. کتاب فلسفی لنین، "ماتریالیسم و امپروکرییتیسم"، علیه نفوذ این دو اسلوب و سلاح ایدئولوژیک بورژوازی در جنبش انقلابی سوسیال دموکرات روپیه نوشته شد.

۲- اهداف می‌توانند آرزوگونه نیز باشند، اما تضمینی برای دست یابی به آرزوها وجود ندارد. برای رها نشی از چنگال خیال‌پردازی، بانیان سوسیالیسم بر اسلوب علمی و بررسی عینی واقعیات تأکید کردند و بر آن پایبند باقی ماندند.

نه دهم مطبوعات مارکسیستی، از کاپیتال مارکس تا نظرات لنین درباره امپریالیسم، وضع موجود سرمایه داری را بر می‌شمرد. «هر کس می‌داند که مثلاً "کاپیتال"، مهمترین و پایدارترین اثر سوسیالیسم علمی، تنها به اشارات کلی درباره آینده بسنده می‌کند و تنها سایه‌های آینده‌ای را نشان می‌دهد. هر کس می‌داند، که درباره ترسیم نمای آینده توسط سوسیالیست‌های گذشته، مطالب بسیاری منتشر شده بود. آنها جامعه آینده را در ریزه‌کاری‌های آن بر می‌شمردند، تا انسان‌ها را به کمک تابلویی که ترسیم می‌کنند، برای جامعه آینده بر سر شوق آورند، جامعه‌ای که در آن بدون نبرد می‌توان زیست، روابط اجتماعی دیگر برپایه استعمار قرار ندارد، بلکه بر مبنای اصول ترقی‌خواهانه و مطابق با ماهیت واقعی انسان بنا شده‌است. اما تئوری آنها از واقعیت زندگی بلور بود...» (لنین «دوستان» خلق کیانند، و چگونه علیه سوسیال دموکرات‌ها می‌رزمند) کلیات، جلد ۱ ص ۱۱۹ [۱]

به نظر فیلسوف و کمونیست معاصر آلمانی H. H. Holz در کتاب "سوسیالیسم بجای بربریت" (انتشارات Neue Impulse Verlag در شهر اسن آلمان ۱۹۹۹، ص ۹) «دقت بررسی علمی در تجزیه و تحلیل از آنرو ضروری است که نتیجه آن نمی‌تواند "سازش بین نظرات" باشد؛ برعکس، صحت و صائب بودن نتیجه‌گیری علمی ناشی از دقت، موشکافی و برآسی استدلال‌های آن است. هیچ نتیجه‌گیری علمی نمی‌تواند ابدی باشد و یا کل واقعیت را بیان کند، اما هر نتیجه‌گیری واقعا علمی باید ناب و خالی از سازش باشد، تا در برخورد نتایج متفاوت، واقعیت از هر سو دقیق طرح گردد... نیمه حقایق، همیشه نادرست‌اند، زیرا نیمه حقایق اصلا وجود ندارند. در مورد قوانین رشد و تغییرات جامعه نمی‌توان به چانه‌زدن پرداخت» [۲]

از این رو نیز شعارها و رهنمودهای نتیجه‌گیری شده از واقعیت لحظه نمی‌توانند فاقد صراحت و روشنی باشند. و آنجا که چنین است، «از تجزیه و تحلیل علمی ناشی نشده، بلکه دارای پایه و اساس ایدئولوژیک بوده» (هولس، همانجا) و نتیجه ذهن‌گرایی و آگنوستیسیسم بورژوازی مستولی بر ذهن حاملان آن هستند.

نگاهی به مواضع منتشره در نشریات
"نامه مردم"، "کار" و "راه کارگر"
پیرامون انتخابات مجلس ششم

تردید و تزلزل در برابر عزم راسخ مردم

ب. ا. بزرگمهر

انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی به رغم همه تمهیدات نیروهای واپسگرای اجتماعی، به سود نیروهای اصلاح طلب تمام شد و شکست کمر شکنی به نیروهای راستگرا وارد شد.

پس از هر انتخاباتی، در سال های گذشته رسم بر این بوده است تا مواضع نیروهای سیاسی اپوزیسیون خارج از کشور بررسی شود و پیش رفت و پس رفت های آنها در هم آهنگی و یا مخالف خواهی با جنبش مردم در داخل کشور ارزیابی شود. به سهم خود سعی کرده ام مواضع سازمان های حاضر در جنبش چپ را از روی مطبوعات و انتشارات آنها بررسی کنم.

مهم ترین نکاتی که از این نظر به چشم می خورد به شرح زیر است:

۱- روند تحول مثبتی در تقریباً همه نشریات طیف چپ که در انتخابات ریاست جمهوری از شعار تحریم انتخابات پیروی کرده بودند به چشم می خورد. این روند در جهت نزدیکی بیشتر به تحولات درون کشور حرکت کرده است، حتی در میان نظریه پردازانی که از گزوم تحریم انتخابات تا ۸۰ سال دیگر را جایز دانسته بودند! (مراجعه کنید به مقاله محمد رضا شالگونی، از رهبران سازمان راه کارگر، که پس از انتخابات ریاست جمهوری و پیروزی محمد خاتمی در این انتخابات، در نشریه "راه کارگر" منتشر شد.)

در جریان انتخابات مجلس ششم، حتی همین سازمان هم ناچار به پذیرش ضرورت شرکت در انتخابات شد، گرچه با شرط و شروطی که باید تردید داشت نویسندگان آن، خود نیز بدان باور داشته و یا قائل به تطبیق آن با شرایط کنونی داخل کشور باشند!

به این جمله از مقاله نشریه راه کارگر توجه کنیم: «لااقل بعد از دوم خرداد ۷۶، با ضربه ای که مردم به دستگاه ولایت زدند، هر انتخاباتی برای ولایت فقیه به یک کابوس تبدیل شده است و در این دوره آنها دریافته اند که عدم شرکت مردم در انتخابات معمولاً کم خطرتر از شرکت فعال و اعتراضی آنهاست. تردیدی نیست که هنوز هم تحریم انتخابات گاهی بهتر از رای اعتراضی عمل می کند، اما در مجموع، بعد از دوم خرداد ۷۶، شرکت مردم در انتخابات دیگر به نفع رژیم تمام نمی شود، بلکه غالباً زخم درونی آنها را ترمیم ناپذیرتر می سازد، زیرا به دوره ای وارد شده ایم که مردم دیگر نمی خواهند ولایت فقیه را تحمل کنند و می توانند بسیاری از انتخابات جمهوری اسلامی به فرصتی برای بیان کردن این خواستن تبدیل کنند. البته بعضی از مخالفین رژیم معتقدند که رای اعتراضی معنایی ندارد و هر نوع شرکت در انتخابات، در هر حال رای دادن به جناحی از حکومت کنندگان است و باید ضمنی رژیم این نظر در صورتی درست می بود که اصلاح طلبی شانسی برای پیروز شدن و نجات رژیم از طریق اصلاحات می داشت، اما در افق های مشهود نه دست یابی اصلاح طلبان به اهرم های اصلی قدرت یک امکان واقعی است و نه بازسازی جمهوری اسلامی از طریق اصلاحات...»

نشان تحولات درون کشور بر نیروهای مانند راه کارگر به اندازه ای نیرومند است که به رغم تئوری پردازی هایی که نمونه ای از آن را در بالا ذکر کردیم، این فشار آنها را وادار کرده تا از مشتی ۸۰ سال تحریم پیشاپیش هر انتخاباتی علول کرده، از لاک خلیات خود بیرون آمده و تا حدودی که اطلاع و آگاهی اجتماعی و تئوریک شان اجازه می دهد با جنبش و توده های مردم همگام شوند.

۲- به رغم تحول مثبتی که در بالا از آن یاد شد، هنوز سازمان هایی که از سیاست و شعار "تحریم" در انتخابات ریاست جمهوری پیروی کردند، به آن نقطه از صداقت و صراحت در گفتار و اندیشه نرسیده اند که با ساده ترن کلام، اگر به مردم نمی گویند و یا صدایشان به مردم نمی رسد، حداقل به هواداران خود بگویند: «ما در گذشته اشتباه کردیم و اکنون می خواهیم اشتباه خود را تصحیح کنیم!»

حرکت براساس تغییر و تحولات و رویدادهای جداگانه و نداشتن زیر بنای علمی و تئوریک - علیرغم ادعاها - اغلب به سیاست های این نیروها حالت روز مرگی داده است؛ به نحوی که با هر برآمدنی سیاست های آنها دچار نوسان می شود. امری که در جمله بالا و تئوری پردازی های آن کاملاً مشهود است. آنها ناچار می شوند آسمان و ریمان را به هم ببافند تا به طرفدارانشان ثابت کنند که تحولات انجام شده در جهت سیاست آنهاست!!

همین نیروها که متفقاً دست به تحریم انتخابات ریاست جمهوری زده بودند، اکنون گرچه با اما و اگرهای بسیار اعلام می کنند که دست از تحریم برداشته و درک می کنند که «... تغییر ترکیب نمایندگان مجلس به زیان نیروهای اقتدارگرا، می تواند در محدود کردن اقدامات آنها علیه اصلاحات و در تسهیل روند پیشرفت توسعه سیاسی در کشور موثر افتد» (نگاه کنید به بیانیه انتخابات دوره ششم مجلس شورا و مواضع ما، نشریه کار شماره ۲۲۵، ۶ بهمن ۱۳۷۸)

به این ترتیب، سیاست "همه را به یک جوب راندن" و هرگونه تحولی را زیر عنوان "همه سخته یک کرناستند..." نفی کردن جای خود را به سیاستی سپرده است که گرچه همچنان فاقد منطقی پیگیر است، اما بهر حال تلاش دارد خود را همسو با روند تحولات در جامعه قرار دهد.

۳- نبود منطق پیگیر علمی-طبقاتی در تحلیل اوضاع و احوال سیاسی کشور که خود تا حدود زیادی ناشی از نداشتن همان صراحتی است که در بالا به آن اشاره شد، منجر به آن شده است که در رابطه با انتخابات مجلس ششم، تقریباً هیچکدام از نیروهای سیاسی نتوانند رهنمود مشخصی جهت شرکت در انتخابات ارائه دهند. شعارهای آنها از حدود شعارهای کلی و عمومی دعوت به شرکت در انتخابات فراتر نرفت و در بعضی موارد سیاست انتظار در پیش گرفته شد و تصمیم گیری به "روشن شدن لیست های انتخاباتی..." موکول شد! (رجوع کنید به نشریه "نامه مردم" شماره ۵۷۳، آذرماه ۱۳۷۸ - مقاله مربوط به انتخابات مجلس)

و در بهترین حالت «رای دادن به نامزدهای مستقل» رهنمود عمل قرار گرفت، آنهم درست در شرایطی که راستگرایان با اطلاع از شکست سنگینی که در انتظارشان بود و برای کاهش ضربه، تعدادی از وابستگی به جبهه خود را تحت عنوان "مستقل" وارد میدان انتخاباتی کرده بودند! (رجوع کنید به اعلامیه انتخاباتی منتشره در "نامه مردم" شماره ۵۷۶ مورخ ۱۹ بهمن ۱۳۷۸، یعنی ۹ روز مانده به انتخابات!)

همه شواهد و قرائن انکار ناپذیر نشان می دهد که انتخابات مجلس ششم و نتایج دور اول آن که با پیروزی چشمگیر جبهه مشارکت ایران اسلامی پایان پذیرفت، بار دیگر مشی علمی-طبقاتی حزب توده ایران را که در ماهنامه "راه توده" و فوق العاده انتخاباتی ۲۳ بهمن آن به مناسبت این انتخابات بازتاب یافت به اثبات رساند و نشان داد که حزب توده ایران، به رغم ضربات سنگین وارده به آن در جمهوری اسلامی، همچنان در مرکز تحولات اجتماعی کشورمان قرار دارد و همگام با توده های مردم به سوی تحولات پیش می رود.

چنانچه روند تحولات در سمت کنونی ادامه یابد، جای امید بسیاری است که اراده گرایی غالب بر بخشی از این نیروها که به صورت تکرار ترجیع بند "طرد رژیم ولایت فقیه" و "در رژیم ولایت فقیه هیچ تحولی ممکن نیست" خود نمائی می کند از یکطرف، و پراکندگی سازمانی و آشوب فکری مسلط بر بخش دیگری از این نیروها که سازمان های آنها را تا حد باشگاه سیاسی تنزل داده بهبود یابد و جنبش چپ ایران بصورت یکپارچه و با یک سیاست واحد سهم شایسته خود را در روند تحولات کشورمان بیش از پیش ایفاء کند.

توضیح - در مقاله ای به قلم نویسنده مقاله بالا در "راه توده" شماره ۹۳، متأسفانه نام دو مقاله ای که از راه توده و نامه مردم با هم مقایسه شده بود، عنوان دو مقاله حذف شده بود که برای علاقمندان مراجعه به این دو مقاله، عنوان آنها در زیر آورده می شود.

۱- "سخن آخر را جنبش مردم خواهد گفت، نه مجلس!" شماره ۹۱ دیماه "راه توده"

۲- "حزب توده ایران و انتخابات مجلس" شماره ۵۷۳ "نامه مردم" آذرماه

آیا جنگ داخلی و تجزیه ایران یک بدبینی است؟

در سال های اخیر، هر بار که از خطر تجزیه ایران، جنگ داخلی در ایران و برپا رفتن تمامیت ارضی کشور یاد شده و نسبت به آن هشدار داده شده است، بوده اند کسانی که آن را در جهان امروز یک بدبینی تاریخی معرفی کرده اند. همین افراد، که عمدتاً پس از فروپاشی اتحاد شوروی و یک قطبی شدن جهان، دنیا را دهکده ای کوچک ارزیابی کرده و مرزها را به رسمیت نمی شناسند، غافل از تضادهای درونی و ماهیتی نظام سرمایه داری امپریالیستی، جنگ و تقسیم کشورها را سیاستی می دانند که متعلق به دوران استعمار کلاسیک و قدیم است و تاریخ مصرف آن در اواخر قرن بیستم به پایان رسیده است!

با باز شدن نسبی فضای سیاسی در مطبوعات داخل کشور، این نوع نظرات، در تئوری های مختلف منتشر می شود و مدافعان صاحب نامی نیز دارد. از جمله و در صدر لیست این تئوریسین ها "صادق زیبا کلام" و "مردی ها" قرار دارند. متأسفانه هنوز فضایی در این مطبوعات برای بیان نظرات متقابل آن ها وجود ندارد و این فضا بسته است. فضایی که باید با تمام توان کوشید پروی خود باز کرد و به یکسویه تکرانی پایان بخشید!

آنچه را در زیر می خوانید، در نوع خود پاسخی است به نظریه پردازانی که امریکا و امپریالیسم جهانی را خیرخواه یافته، جهان را دهکده ای کوچک فرض کرده اند که کدخدای دیگری جز امریکای فاصله گرفته از خصلت های شناخته شده اش در میان نیروهای مرفعی ندارد و جنگ و تجزیه ایران هم امری است قابل وقوع و جدی نیست.

در نوشته زیر می خوانید که همان استعمار کهنه ای که امروز در جمهوری اسلامی نفوذ سیاسی گسترده ای در حاکمیت دارد، چگونه در اندیشه تکه تکه کردن جهان با روش های جدید، اما با همان اهداف قدیمی است و کارگزاران داخلی اش از چه راه و روشی در خدمت آن عمل می کنند.

می توان متأسف بود که امثال نویسندگانی که در بالا نامشان برده شد به این واقعیات توجه ندارند، اما این ابراز تأسف هرگز کافی نیست و باید سیاست هائی را معرفی کرد که در خدمت اهداف استعماری است، با این امید که طرفداران امپریالیسم خیرخواه، مخالفان تئوری توطئه و شیفتگان دهکده آرام جهانی نیز نیم نگاهی به واقعیات نهفته در این جبهه نظری بیاندازند!

اگر از زبان و قلم حزب توده ایران نمی پذیرند، حداقل حرف و نظر تئوریسین های استعمار قدیم و جدید را بپذیرند؛ چه از نوع امریکائی آن و چه انگلیسی آن.

با درک و قبول این واقعیات است که آنوقت می توان سیاست جبهه ارجاع-بازار را در مخالفت با آزادی ها و مطبوعات، عملیات کودتائی نظیر حمله به کوی دانشگاه تهران و تبریز، ترورها و ... را عمیق تر درک کرد و ریشه های آن را در برخی مناسباتی با همین تئوریسین ها جستجو کرد و در افشای آن لحظه ای کوتاهی نکرد. از جمله به رفت و آمدهای امثال آیت الله مصباح یزدی به انگلستان و سازمان های مذهبی که در این کشور و یا حتی در امریکا بوجود آمده است. وقتی حضور مردم در صحنه انتخابات، بزرگترین مانع اجرای سیاست های استعماری و امپریالیستی در ایران و کورکننده تونل حضور نظامی امپریالیسم در ایران است، وقتی آزادی مطبوعات در عالی ترین سطح برشمر و آگاهی عمومی می افزاید و آنها را برای دفاع از استقلال کشور در صحنه تکه میدارد، آنوقت مقابله با این حضور معنای کامل همسویی با استعمار و سیاست های استعماری را به نمایش می گذارد. وقتی ترورها با هدف حفظ شبکه های مافیائی مرتبط و یا همسو با اهداف امریکا و انگلستان انجام می شود، اگر در جستجوی دست خارجی بزنیم، این جستجو پرحاصل است، اگر این شبکه ها برای کوتاه سازی دست دراز انگلستان و امریکا در ایران متلاشی شوند!

روای تئوریسین های انگلیسی و امریکائی!

م. معتمد

اروپائی ها و بخصوص اروپای غربی، همواره آنچنان متقاعد به "حقانیت" خویش بوده اند که به زیر سلطه کشاندن ملل دیگر - به زعم ایشان "اقدام وحشی- و اعمال اراده خویش بر آنان را "حق" مسلم خویش می دانسته اند.

وقتی در قرون گذشته اسپانیائی ها سرزمین جدیدی را "کشف" می کردند، متن از قبل آماده ای را از جانب شاه و کلیسا برای ساکنین این سرزمین ها می خواندند: «به نام شاه به شما فرمان می دهم که کلیسا را بعنوان مادر خویش و بنام پاپ، شاه را بعنوان ارباب خویش و سرزمینتان بپذیرید و از دستوراتش فرمانبرداری کنید. تاکید می کنم که اگر شما به این امر تن در ندهید به یاری خداوند و با اعمال زور علیه تان خواهم جنگید. من علیه تان خواهم جنگید همه جا و با هر وسیله ای. من اراده شاه و کلیسا را بر شما اعمال خواهم کرد و شما از آنها اطاعت خواهید نمود... نه شاه و نه این مردان شریف که مرا همراهی می کنند، بلکه شما خود مسئول مرگ و بدبختی هستید که از این لحظه به بعد بایستی متحمل گردید.»

امروز نیز فرامین همانگونه صادر می شود، اما نه برای دفاع از حاکمیت کلیسا و پادشاه بلکه برای "بازار آزاد".

امروز امتداد خط خونین جنگ های صلیبی در هزار سال پیش آغشته به نفت و بازار بورس است. مانند قرون گذشته که متجاوزین قبل از حمله به سرزمینی، به ملت آن اولتیماتوم می دادند. اولتیماتومی که پیشاپیش غیرقابل پذیرش بودنش مشخص بود. متجاوزین عصر جدید نیز حمله به هر کشوری را معمولاً با یک اولتیماتوم غیرقابل پذیرش زمینه سازی می کنند و افکار عمومی را آماده حمله می نمایند، مانند آنچه که در جریان حمله کشورهای عضو پیمان ناتو به کشور یوگسلاوی به شکل قراردادن "مبویه" دیده شد.

مدافعان "بازار آزاد" و حکومت جهانی فراملی ها برای اعمال اراده خویش بر خلق های جهان به هر شیوه ای متوسل می شوند، از جمله دفاع "از دموکراسی!"

رسانه ها در آمریکا که در تحمیل مردم ید طولانی دارند این احساس را در انسان بوجود می آورند که گویا در جهان تنها منافع امریکا در اولویت است.

در آلمان رسانه های گروهی در جا انداختن همان طرح های فرانتس کیندلر، ایندولوگ نازیسم و طراح اندیشه "نژاد برتر" منتهی به شیوه های مدرن تر عمل می کنند. وی معتقد بود که «... نسل پدید آمده که مورد شست و شوی فکری قرار گرفته حتی در صورت شکست در جنگ جهانی باز هم برنده خواهد بود چرا که روحیه برتری نژادی در آنها کاملاً جا افتاده است و اندیشه خود برتری بینی در ذهنشان جریان دارد...»

در این کشورها که سابق بر این مردم کشورشان را از هیولای کمونیسم می ترسانند، در مدت ده سالی که از فروپاشی سیستم سوسیالیستی در شرق اروپا می گذرد، اکنون همان مردم تحمیل شده را این بار از هجوم "تمدن های" خارجی و "اسلام" می ترسانند. در حالیکه خود سازمانده، مشوق و تامین کننده سلاح برای خونریزترین گرایش های اسلامی اند! آنها با این اسلام در اندیشه و عمل تجزیه خاک کشورها و برقرار نظم نوین استعماری اند!

مارتین پالمر، مشاور پرنس فیلیپ در "امور فرهنگی و مذهبی" در مصاحبه ای در ۱۶ سپتامبر سال ۱۹۹۹ در ارتباط با بالکانیزه کردن بعضی کشورها اذغان داشت (یا به گونه ای افشاء کرد) که: «... طبیعی است که هدف سیاست خارجی بریتانیا تجزیه روسیه، انونسزی و دیگر امپراطوری های می باشد.»

وی موقعیت کنونی سیاست جهانی را مقایسه می کند با "تحركات جغرافیایی صفحه قاره ها" و می افزاید: «ما شاهد تغییرات تکنونیکي هستیم [توضیح مترجم: پوسته زمین بر روی لایه های زیرین و مرکز زمین که مذاب هستند به صورت صفحاتی قرار دارد که نسبت به یکدیگر مدام در حال حرکت هستند و گاه نیز با هم برخورد می کنند (پدیده زلزله)، این واقعیت در زمین شناسی "تکتونیک صفحه ای" نامیده می شود] آنچه که ما امروز شاهد آن هستیم نتیجه پروسه فاجعه بار تجزیه هایی است که از سال ۱۹۱۴ شروع شدند.

روسیه متلاشی می شود، کنترل امپراطوری قدیمی تزارها بر آسیای میانه در مراحل پایانی است که ما شاهد ابزار وجود ملیت هائی در صحنه جغرافیا می شویم که از وجود آنها قرن های متمادی هیچ کس چیزی نشنیده

در سال ۱۹۷۵ کمیسیون سه جانبه اقدام به انتشار گزارشی تحت عنوان "بحران دموکراسی" کرد. هانتینگتون از جمله نویسندگان این گزارش بود. در این گزارش آمده است: «سؤال برانگیز آنست که آیا دموکراسی پارلمانی و انستیتوها و تحرکات براساس قانون اساسی در عصری که در آن اجرای اقدامات صرفه جویانه رژیم های پست دموکراتیک و غیر دموکراتیک شان را می طلبند هنوز هم قابل برقراری و دفاع هستند یا نه؟»

در کتاب "جنگ تمدن ها" وی با دلائل ساده لوحانه ای سعی در اثبات ادعاهایش دارد. وی می نویسد: «جنگ سرد سپری شده. تقسیمات پایه ای تر انسان ها براساس تعلقات خلقی، مذهب و تمدن باقی است و بر این اساس شعله جنگ های جدید برافروخته می شود.»

در جای دیگر وی همین مسئله را از این هم ابتدائی تر مطرح می کند: «تمدن ها دست آخر همان اقوام هستند و نبرد تمدن ها درگیری بین اقوام در سطح جهانی است... روابط بین گروه ها با تمدن های مختلف... هیچگاه نخواهند توانست روابطی تنگاتنگ باشند، بلکه معمولاً روابطی سرد و خصمانه هستند.»

در جای دیگر با غرور می نویسد: «... من در روابط بین المللی بر تئوری بریتانیائی "در مورد این روابط تکیه دارم." وی در مورد اطلاعات عمومی اش در رابطه با "تاریخ تمدن ها" اغلب به آخرین آثار "آرنولد توین بی" فرد با نفوذ سازمان جاسوسی بریتانیا در قرن بیستم اشاره می کند که "جنگجوی متخصص نبرد با تمدن ها" بود. در صدر تقسیمات "هانتینگتون" نبرد بین "دنیای غرب و بقیه جهان" خودنمایی می کند. وی معتقد به شدیدترین درگیری ها بین "دنیای غرب از یک طرف و مسلمانان و جوامع آسیائی از طرف دیگر" می باشد. یعنی غربی ها بایستی خود را در یک درگیری غیر قابل اجتناب با مسلمانان و چینی ها احساس کنند. می پرسید به چه دلیل؟ دلیل را خود "هانتینگتون" در کتابش عنوان می کند. براسی که نظراتش مایه شگفتی می شد اگر وی عضو برجسته یک کلسوپ متشکل از همفکران خود نبود. و اما دلیل وی: «آسیائی ها بدلیل رشد اقتصادی شان و مسلمانان به جهت میزان فوق العاده بالایی رشد جمعیت غرب را تهدید می کنند.»

(بقیه تعبیر خواب ... از ص ۱۴)

که موفقیت اصلاح طلبان آن را تقویت و یا تضعیف می کند و ظاهراً پیروزی اصلاح طلبان بر مبنای گفته آقای شالگونی برابر است با شکست آنها و پیروزی تمامیت خواهان، زیرا در هر صورت نظام تقویت نمی شود!! البته، بر هر خواننده ساده ای این امر روشن است که ایشان با این جمله بندی و درحقیقت با بکارگیری یک فعل منفی "نعل" را "وارونه" به پای اسب خیال میخ زده تا از موضع گیری مثبت برگریزد. این نوع گریز از بیان صریح حقایق، حتی نشانی از زیرکی سیاسی هم با خود همراه ندارد، چه رسد به صداقت سیاسی!

وقتی ذهنیت بر واقعیت برتری پیدا می کند و اراده گرائی جای واقع گرائی را می گیرد، هیچ نوع مانور سیاسی قادر به یاری رسانی نه تنها به جنبش، بلکه به یاران هم سازمانی خود نیز نیست. مانوری در این جملات، که در پاسخ به سؤالات تک ورقی راه کارگر داده شده است: «... اما در افق های مشهود، نه دست یابی اصلاح طلبان به اهرم های قدرت یک امکان واقعی است و نه بازسازی جمهوری اسلامی از طریق اصلاحات...»

ترجمه این جمله به زبان ساده یعنی اصلاح طلبان بیخود وارد صحنه مبارزه شده اند، زیرا امکان ندارد آنها به اهرم های قدرت دست پیدا کنند. تلاش مردم برای نشان دادن آنها بر جای مخالفان اصلاحات نیز بیهوده است. این جنبش هم برای بازسازی جمهوری اسلامی است که در اساس در حال سرنگونی است! بنابراین بروید در خانه هایتان بنشینید تا همان تمامیت خواهانی که شالگونی نگفته است کیستند و ریشه هایشان چیست، دیکتاتوری کامل خود را بر جامعه حاکم کنند! جمهوری اسلامی هم تعریف طبقاتی مشخصی ندارد، همانگونه که جانشین این نظام در حال سرنگونی هم هنوز از سایه بیرون نیامده تا ایشان پایگاه طبقاتی اش را برشمرد!

بهر نیست با همین صراحت و در همین کلمات، اندیشه های آقای شالگونی طرح شود تا طرفداران و معتقدان این نظرات در اطراف ایشان جمع شوند. بالاخره این سیاستی روشن و عاری از ابهام است که بهر حال می تواند طرفدارانی در داخل و یا خارج کشور داشته باشد!

بود. تیمور شرقی در اندونزی مثل یک کل است [کل: شکاف در لایه های فوقانی پوسته زمین. م]. بعد از جدا شدن تیمور شرقی نوبت به "آچه" است که مایل به جدایی است. برسر بقیه جزایر چه می آید؟ همان مشاور پرنس فیلیپ می گوید: «واقعیت اینست که اندونزی و یا اتحاد شوروی امپراطوری هایی هستند که در نتیجه جنگ با امپراطوری های دیگر بوجود آمده اند.»

وی در ادامه به ایجاد "ملل کوچک جدید" می رسد. البته او در این رابطه کمتر به «تقاضای خودمختاری رو به رشد اسکاتلند و ولز می اندیشد، بلکه به "آسیای میانه، جایی که خان نشین های فوق العاده کوچکی اند.» [که از وجود آن نزدیک به ۵۰۰ سال هیچ کس چیزی نشنیده. م]

و می افزاید: «در این رابطه بهتر است به وضعیت داغستان و مناطق در حال تشکیل جنوب گرجستان نظر افکنده شود. این همان جابجایی عظیم امپراطوری ها به سبک تکتونیک صفحه ای است. برای درک بهتر این پدیده توجه شود به جنگ های طولانی که قرن ها بین امپراطوری دوم سیزان و امپراطوری فارس بوجود پیوستند.»

جالب اینجاست که وی از طرفی ایجاد تغییرات منطقه ای و تجزیه روسیه را هدف سیاست خارجی بریتانیا می داند و از طرف دیگر از پروسه تجزیه بعد از ۱۹۱۴ بعنوان "پروسه فاجعه آمیز" یاد می کند!

با اینکه وی در این مصاحبه به چند فاکت تاریخی اشاره می کند و سپس از امپراطور دوم سیزان به عصر حاضر برمی گردد و افکار بیمارگونه خود را ادامه می دهد: «... تجزیه امپراطوری ها برای سیاست بریتانیا از ارزش حیاتی برخوردار است که بایستی تقویت گردد... سیاست خارجی بریتانیا در ۲۰۰ سال اخیر بر پایه تفکر مرکزی از هم پاشاندن امپراطوری های دیگر قرار گرفته. در سیاست خارجی بریتانیا تفکر ایجاد تفرقه بین کشورهای عربی امری بدیهی است. بریتانیا بایستی کنترل روسیه بر آسیای میانه را از بین ببرد. شما کافی است که به محبوبیت کتاب های پتر هاپکوک (تاریخ نویس وابسته به وزارت خارجه و نویسنده کتاب "بازی بزرگ" که در دهه نود منتشر شد) توجه کنید. هرگونه پیشروی در جهت هندوستان و یا ترکیه زیربنا گذاشتن منافع بریتانیا محسوب می شود.»

وی در خاتمه با یک خنده پرمعنا اینطور مصاحبه را به پایان می رساند: «... "رویا پیر" زنده است و خوشحال از سلامت فوق العاده اش. وزارت خارجه بریتانیا کماکان دارای شعار کاملاً مشخص "تفرقه بینداز و حکومت کن" است.»

از جمله کسان دیگری که در جهت جا انداختن قسمت دوم این سیاست پد طولانی دارد یکی از اعضای کمیسیون سه جانبه با نام "سامونل هانتینگتون" است که افکارش را در کتاب معروفش "جنگ تمدن ها" بر روی کاغذ آورده است.

بعد از آنکه در سال ۱۹۹۳ وی که پروفیسور دانشگاه هاروارد است برای اولین بار در مجله فارین افرز (امور بین الملل) که وابسته به شورای مناسبات خارجی است افکار خود را به "کشورهای کنفوسیولی-اسلامی" - چیزی که اصلاً وجود خارجی ندارد - را اعلام داشت. امید آن می رفت که نظرات و نوشته های او جدی گرفته نشود، ولی برعکس این نظرات باعث بحث و جدل های فراوان راجع به "جنگ تمدن ها" گردید.

براساس شعار "یک افسانه را آتقدر تکرار کن تا آن را دیگر نه افسانه، بلکه واقعیت بیندارند" وی و همفکرانش وقوع جنگی را پیش بینی کردند که خود در واقع سال ها در ذهنشان پرورش داده و سناریو نویسی بودند. این افسانه باید تکرار شود که این و آن "دشمن" شما هستند تا بالاخره اثر هیستریک ایجاد شده و درگیری اجتناب ناپذیر گردد.

"جنگ تمدن ها" در واقع نه یک مقاله است و نه یک کتاب، بلکه پروژه ایست که "هانتینگتون" فقط یکی از مبتکران آنست، پروژه ایست مربوط به یک "طرح جنگ ژئوپولیتیکی". جالب اینجاست که بر روی جلد کتاب نظرات برژنسکی و کسینجر درج شده که اثر "هانتینگتون" را با تمجید فراوان مورد حمایت قرار داده اند.

هانتینگتون در ژانویه و فوریه سال ۱۹۹۱، در زمان حمله به عراق مقاله ای در مجله "سورویوال" وابسته به انستیتوی بین المللی مطالعات استراتژیک نوشت که در آن معتقد بود سیاست امریکا در مقابل "یورو-آسیا" می بایستی براساس سیاست های ژئوپولیتیکی بریتانیا پایه ریزی شود.

لرد "کاستریج" در کنگره وین در سال ۱۸۱۵ برای اولین بار این سیاست خود را مطرح کرد. وی در آن زمان وزیر امور خارجه بریتانیا و قهرمان ذهنی "هنری کسینجر"، وزیر خارجه اسبق امریکا بود.

همینجا باید گفت که اعتیاد گسترده فقط در شهرها خود را نشان نمی دهد. شخصا در روستاهای فاصله شهر شیراز تا فرودگاه این شهر شاهد چنان اعتیاد گسترده ای بوده ام، که جز در حوالی کرمان و زابل، در هیچ نقطه دیگر ایران به چشم ندیده ام. این که می گویم در روستاهای دیگر ندیده ام، با عنایت به این واقعیت است که به اقصای نقاط ایران سفر می کنم.

با وجود این، علاوه بر شواهدی از آنچه در بین مردم می گذرد، نظر آنها درباره اوضاع کشور را می توان ارزیابی کرد. برخی حوادث - مثل قتل روشنفکران و ملی گرایان، یورش به دانشگاه و کوشش برای کودتا، ترورها و خلاصه همه این مقابله های جناح راست در یکپارچه شدن بازهم بیشتر مردم برای ایستادن در برابر روحانیون حکومتی نقش قطعی دارد.

گذشته از این، متأثر از جو ترور و وحشت، هنوز پس از گذشت ۲۰ سال از انقلاب، اظهار نظرهای غیر مستقیم در زبان شوخی و طنز وجود دارد. بعد از انتخابات مجلس به وفور بر زبان ها جاری است. (در این ارتباط به صفحه نامه ها و پیام ها و از قول یکی دیگر از کسانی که از داخل کشور برای راه توده نامه نوشته مراجعه کنید.)

بانت عجب مانده اجتماعی هنوز در ایران باعث می شود تا مردم بدی های موجود در اجتماع را به همسایه نسبت دهند و در نتیجه تهرانی ها شوخی ها را همچنان برای شهرهای دیگر می سازند. در دوزخ قاجار که عنده ای از حکومتیان همراه شاه از تشریز می آمدند، ساخت طنز برای آذربایجانی ها رونق گرفت و امروز که برخی حکومتگران از نقاط دیگرند، برای مردم آن نواحی مضمون کوک می شود.

آشکارا بخشی از دست اندرکاران حکومت، که از لایه میانی جامعه می باشند، با جا به جایی در قدرت طیف خود را به عده زیادی از امثال خویش گسترش داده اند، چرا که طی بیست سال شگردهای بازار را به شکل های گوناگون به طیف وسیعی از مردم کوچه و بازار آموخته اند. در زمینه اقتصادی، اکنون مبنای کار صرفا "کسب سود" است، به هر وسیله ممکن. دولت نیز در این سال ها، به این وضع دامن زده و با اجازه تاسیس شرکت، کسب سود و تامین مخارج را به برخی از دستگاه های دولتی می دهد. از آنجا که در این گونه دستگاه ها کسب سود بیشتر تشویق می شود، روند کاسبکاری که بر سیاست های کشور غلبه دارد رونق پیدا می کند و به این ترتیب فساد و کار در روند ظرفی به هم گره می خورد. مردم این گره ظرفی را "بندوبست" می نامند. اشاره آنها به "هزار فامیل" و الیگارش می موجود در جمهوری اسلامی است که چند خانواده معروف و از جمله مهره های مهم جناح راست، اعضای هیات متولفه، خانواده رفسنجانی، رفیقنوست و دیگران را شامل می شود.

اشکال در این است که نظام کاسبکاری از طرق مختلف و با اهرم هایی که در دست دارد و با آنها می تواند در زندگی فرهنگی مردم هم دخالت کند، جریان کسب سود را به لایه های پائین تر اجتماع هم سرایت داده است. گذشته از این، هر کسی با اندکی تجربه می فهمد که نمی توان قواعد بازی را نادیده گرفت؛ در نتیجه، بقال سر کوچه هم از نظر مردم مجبور به حفظ خویش و ادامه وضع موجود است.

همین وضع را در بین استادان دانشگاه ها، دبیران و دیگران تحصیل گردگان هم می توان دید، که به ماشین تدریس تبدیل شده اند. استاد راهنما در جلسه دفاع به خواب می رود، زیرا ساعت استراحتش کم است. هر استادی راهنمایی هر رساله ای را بز عهده می گیرد، زیرا درآمد دارد. بسیاری از استادان رساله های بسیار ضعیف را "قبول" می کنند، زیرا به درآمد این کار نیاز دارند. به این ترتیب، فرهنگ کسب سود ریشه های دانش را در کشور می پوساند!

مردم اینها را می بینند و در سطوح مختلف تشخیص می دهند. بسیاری از دانش آموزان و اولیا دانشجویان و استادان هم به این نکات معترفند، اما راهی برای اصلاح وضع نمی شناسند.

کارمندان

در جمهوری اسلامی، به علت گستردگی بوروکراسی قشر بزرگی وجود دارد که باید آن را کارمند نامید. قبل از انقلاب این قشر بخشی از طبقه متوسط بود، اما اکنون با عظیم تر شدن تفاوت طبقاتی، تجزیه شده است. کارمندان سه دسته شده اند:

اشاره - یکی از ایران شناسان، نویسندگان و محققان بنام ایران، که از طریق "اینترنت" راه توده را مطالعه می کند و پیوسته مشوق نویسندگان راه توده بوده و نگاه نظرات و پیشنهاداتی را نیز برای تدقیق نوشته های منتشره در این نشریه ارسال می دارد، اخیرا، گزارش گونه ای را که در زیر می خوانید، از داخل کشور برای انتشار در "راه توده" ارسال داشته است. برای ایضان موفقیت های بازهم بیشتر آرزو می کنیم!

گزارش دریافتی از داخل کشور

زیر خاکستر چه آتشی نهفته است!

* یکی از بزرگترین دغدغه ها، در تمامی خانواده ها آینده "جوانان" است! و خطرناک ترین پدیده موجود در میان نسل جوان، باروت خشم و نفرتی است که با یک کبریت می تواند به انفجار کور تبدیل شود!

* سقوط دانش، فرار مغزها، "پول معیاری" و تصفیه های مذهبی - ایدئولوژیک بزرگترین ضربه را به کیفیت تحصیلات دانشگاهی زده است.

در حالی که جناح راست، علیرغم همه شکست هائی که در چند انتخابات اخیر خورده، همچنان پی گیرانه و با راهنمایی علنی و پنهان بیگانگان در برابر مردم ایستاده، گفتن این که مردم چنه می کنند، آسان نیست.

نبود تجارب سیاسی و آشکار نبودن منافع جناحی از حکومت که در برابر مردم ایستاده و منافع خود را پشت تظاهرات مذهبی (مثل راه انداختن مجالس مذهبی، صندوق های نیکوکاری و تصدی اموری که ظاهرا قصد خدمت به محرومان را دارد) پنهان می کند، هنوز بعنوان یک اهرم انفعالی در بخشی از نیروهای پیرامونی حکومت و حتی اقشاری از مردم عمل می کند.

هنوز در روستاها و شهرهای کوچک، مردم تحت تاثیر خودداری از "غیبت" که یک پرهیز مذهبی است دهانشان را علیه روحانیونی که می دانند آخرت را به دنیا فروخته باز نمی کنند. برایتان خواهم گفت که اینها حرف هائی استنباطی نیست، بلکه متکی به مشاهدات مستقیم است.

در شهرها وضع به گونه ای دیگر است. شیوع اعتیاد به مواد مخدر، رواج تریاک، وجود مشروبات الکلی دست ساز، که در بازار سیاه به فروش می رسد، رواج فحشاء، فقر و فاصله باور نکردنی طبقاتی، خشم و نفرت از نمایندگان مذهبی حکومت را بی وقفه تشدید می کند.

کارمندان و نظامیان

چنین وضعی، اکنون حتی در میان بخش نظامی جمهوری اسلامی هم دیده می شود. مردم تشخیص می دهند و به زبان می آورند که فلان فرمانده سپاه پاسداران یا نیروی انتظامی این کارهای تند را به آن خاطر می کند که در درآمدهایی که نصیب کارهای تجاری و ساختمانی سازمان های آنان می شود، سهمش برسد. هر کدام در سال های اخیر صاحب خانه، مغازه، سهام، اتومبیل، ویلا شده اند.

در مقابل، بدنه این سازمان ها مثل عمده کارمندان دولت فشار ناشی از وسعت گرفتن فاصله طبقاتی پس از انقلاب را تحمل می کنند. در میان همین کارمندان نظامی هم کارهای متفاوتی از مسافرتی تا شرکت در کارهای مافیائی رایج است.

یکی از بازاری های اسم و رسم دار، که مدتی است با یکی دیگر از بازاری ها بخاطر طلبش از او درگیر شده، اخیر از قول یکی از فرماندهان آشنا و در تماس با شبکه های مافیائی و دارو دسته لات های تهران به من می گفت:

«به من نشان بد، می کنمش توی گونی و می آورم تحویل می دهم، آن وقت ببین طلبت را می دهد یا نه»

حالا خودتان حدس بزنید این فرماندهان چه دیدی نسبت به دانشجویان و فعالان سیاسی دارند و چرا تشنه به خون آنها هستند.

از آنجا که انتخاب و استخدام این نظامی ها و این دسته از باصلاح کارمندان در سال های جنگ و اضطراب با دقت صورت نگرفته و مثل نقل و نبات درجه و نشان بین شان تقسیم شده، گاه در میان آنها اعمالی دیده می شود که به طور عادی نباید کار نظامی و کارمند باشد. مردم این ها را می فهمند و می گویند «وقتی هر کسی را که از راه برسد درجه می دهند، فرقی بین اینها با چاقو کش ها، باج گیرها، قاچاقچی ها و قمارخانه دارها نیست».

وجود انواع شبکه های مشروب، فحشاء، تهیه فیلم های سکسی، پورنوگرافی، توزیع انواع مواد مخدر، رشوه گیری در قوه قضائیه و نیروهای انتظامی، فیلم های ویدئویی و انواع جنایات دیگر تائیدی است بر همان برداشتی که مردم از نیروهای انتظامی دارند. بندرت در میان آنها افراد تحصیل کرده و آشنا به قوانین و مقررات دیده می شود. یگانه هنری که این نیروها دارند ضرب و شتم مردم است و نسق گیری در محلات، که در این نسق گیری بسیج مساجد هم آنها را همراهی می کنند. فساد در بسیج محلات و مساجد آنقدر زیاد است که مردم به شوخی می گویند «وقتی از جلوی مسجد رد میشی، در جیب و جلوی دماغت را بگیر!»

همین ها شبکه های ترور درست کرده اند، بازداشتگاه پنهان دارند، می کشند، ترور می کنند.

زیر پوشش "ازدواج موقت" وقیح ترین عسرتکده ها را در قم و مشهد بر پا کرده اند. در یکی از باغ های شهریار کرج، عسرتکده ای کشف شده که در آن پسر بچه های ۱۰-۱۲ ساله را با دندان های کشیده به بی شرمانه ترین شکل ممکن مورد سوء استفاده جنسی قرار می داده اند!

علاوه بر نیروهای نظامی و امنیتی، در ارگان های دیگر نیز وضع مشابه است. یعنی گروهی با تاسیس شرکت های خدماتی، شریک شدن با بازرگانان کوچک و سهمیه شدن در شرکت های بساز و بفروش و دلال ها، مواضع طبقاتی جدیدی به خود گرفته اند و در دفاع از این مواضع و موقعیتی که در اوضاع کنونی جمهوری اسلامی دارند، با جان و دل علیه تغییر وضع موجود عمل می کنند و به نیروی حامی مخالفان دولت خاستی تبدیل شده اند.

انتقال ثروت به خارج

بخش های آگاه از مسائل اقتصادی جمهوری اسلامی می دانند، که یک سر ثروت های باد آورده به خارج کشور منتقل شده است. انتقال ثروت به خارج از کشور بیش از دوره سلطنت است. روحیه بنی وطنی و

۱- مدیران همگام با نظام غارت، که همان سرمایه داری تجاری باشد. این مدیران در خدمت آن نظامند، زیرا اکنون در حکومت ایران دولت چندان توانائی برای نظارت و دخالت در مسیر مخارج ندارد. حتی اگر طبق قانون و تصویب نامه ها بودجه مشخصی برای مصارف عمومی وجود داشته باشد، در عمل راهی جز به سوی صندوق سرمایه داری تجاری هموار نیست و عامل به مسیر انداختن بودجه ها همین مدیران هستند.

کارمندان عالی رتبه و روسای بانک ها و شعب مهم آنها، کارمندان وزارتخانه های مثل صنایع، بازرگانی، کشاورزی، راه و دارائی که در سطح بالاتری از دیگران و در اجرای تصمیم ها یا اعمال سیاست های دولت دخیل هستند، معاونان وزارتخانه و اعضای از دولت تا آنجا که توانسته اند از راه رشوه گیری ثروتمند شده اند. عده زیادی از قضات و کارمندان فنی دادگستری در این طیف قرار دارند. تبدیل کلیه پاداش های قضائی به جرائم نقدی به جانی رسیده است که به حسب برآورد مردم، دادگستری بندرعباس در سال ۷۵ بیست میلیارد تومان درآمد داشته است!

بنابراین و بدنه بستان در کلیه کارهای رایج است که منابع، وسائل و سرمایه های آن را دولت تامین می کند و مردم این را خوب می دانند.

۲- کارمندان درجه دوم، که در واقع کارگزاران کارمندان درجه یک هستند. اینها از وضع موجود و مقررات اضطراری و استثنائی استفاده می کنند و با ایجاد ساعات اضافه کار (و نه واقعا کار اضافی) حقوق کارشناسی و حقوق فرعی دیگر، گرفتن زمین و اتومبیل از دولت که در سایه خدمت به کارمندان درجه یک ممکن است، زندگی قابل قبولی دارند و رضایت اضطراری دارند، چرا که می دانند واقعا نمی توان چنین گذرانی را زندگی کارمندی دانست. بخشی از استادان دانشگاه و دبیران هم که می توانند با اضافه تدریس یا تدریس خصوصی زندگی مرفه تری داشته باشند، جزو این دسته اند. یک استاد دانشگاه که به دیدارم آمده بود می گفت:

«هفته ای ۸ ساعت تدریس موظف دارم و بیست و سه ساعت غیر موظف. نتیجه چیزی است ماهانه در حدود چهارصد هزار تومان، فعلا می گذرانم، اما دیگر به مطالعه جنی و تحقیق نمی رسم».

۳- کارمندان درجه سوم که توده کارمندان را تشکیل می دهند. این عده هستند که اغلب به کار دوم می پردازند.

مسافرتی، خرید و فروش جزئی، کار در موسسات خصوصی، کار در شرکت ها و موسساتی که کارمندان درجه یک راه می اندازند یا در آنها سهمیه می گیرند، تعمیر کاری و کارهای ممکن در منزل، کارهای خدماتی مثل کارهای مربوط به برق، اتومبیل، سرمایش و گرمایش و ... زمینه اساسی فعالیت های این عده است.

یکی از این نوع کارمندان، اخیرا به من می گفت:

«تمام حقوق من، با اضافه کار می شود ۹۰ هزار تومان. با سه تا بچه به کجا می رسد؟ از اداره که در می آیم به یک شرکت می روم، تعدادی موتور می گیرم و می آورم، سیم پیچی می کنم و بعد از چند روز می برم و تحویل می دهم و مزدش را می گیرم و زندگی ما که باطل شد، شاید بچه ها به جانی برسند»

یکی از پیروان سابق یکی از گروه های سیاسی، که اکنون حدود پنجاه و پنج سال دارد، به شوخی به من می گفت:

«بعدها در تاریخ ایران خواهند نوشت که پیش از انقلاب طبقه متوسطی وجود داشت که در دوره اسلامی نسلش به علت گرسنگی منقرض شد».

همین فعال سیاسی می گفت: «این قشر متوسط پس از انقلاب دو شاخه شده است، یک شاخه باریک رو به بالا می رود و در واقع با آگاهی، مواضع طبقاتی خود را تغییر می دهد و شاخه بزرگتر هم مواضع طبقاتی خود را از دست می دهد و به حیطه محرومان می پیوندد. البته این قشر را نمی توان ناآگاه دانست، می توان ناچار شمرد».

چنین توصیفاتی شاید چندان دقیق و علمی نباشد، اما بار بزرگی از واقعیت را همراه دارد که نمایانگر اوضاع امروز ایران است.

نه تنها غیرت انسانی، بلکه غیرت دینی نیز در میان بخشی از فرماندهان بسیج و نیروی انتظامی جای خود را به پول پرستی و کسب ثروت در مافیای حکومتی داده است!

۱۰ درصد نیز کسانی هستند که در رشته‌هایی مانند الکترونیک تحصیل کرده‌باشند. البته، این عده چون به آینده خود امیدوار بوده‌اند، خوب تحصیل کرده‌اند. درصد بسیار اندکی امکان مهاجرت دارند. این‌ها هم حداکثر کوشش خود را برای یادگیری می‌کنند، زیرا باید به جوامع پیشرفته‌تری پا بگذارند. بقیه، مخصوصاً در رشته‌های که امیدی به آینده را بر نمی‌انگیزد، خوب درس نمی‌خوانند و در غم‌نا و آینده نامعلوم دوران تحصیل را سپری می‌کنند. بسیاری از آنها در حین تحصیل، شغلی، مثل کارهای خدماتی یا فروشندگی پیدا می‌کنند و در نتیجه تحصیل را یدک می‌کشند، مگر این که تحصیل آنان مکمل یا مددکار شغل آنان باشد.

در هر حال، عمده جوانان تحصیل کرده بیکار می‌شوند و یکی از علل و ریشه‌های خشم در جنبش دانشجویی، همین چشم‌انداز تیره آینده است.

در میان خیل عظیم جوانان، بخش مهم و اکثریت دیلمه‌ها راه به دانشگاه ندارند، زیرا یا امکان پرداخت شهریه دانشگاه غیردولتی را ندارند و یا اصولاً قبول نمی‌شوند. این عده هم چندان امکانی برای کار هم ندارند. از میان همین جوانان است که مافیای جنایتکاری انواع شبکه‌های راهزنی، پخش مواد مخدر، قاچاق، پخش مشروبات الکلی و باج‌گیرها و... را سازمان داده‌است. از دل همین شبکه‌ها، دارو دسته‌های چماق بدست هم بیرون آمده‌است. خشم و نفرت و عصیان این بخش از جوانان را در پایان اغلب مسابقات فوتبال می‌توان دید، که در ویرانی اتوبوس‌ها و حتی استادیوم‌ها خود را نشان می‌دهد.

وضع چنان است که اکنون "جوان" تبدیل به اصلی‌ترین مسئله خانواده‌ها شده است و در کمتر مهمانی و مجلس و محفلی است که موضوع گفت و گو و بحث نباشد. جوانان نیز خود چه در محافل و مجالس، چه در دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها و چه در جامعه مشکل خود را بیان می‌کنند. با وجود حاد بودن وضعیت و سرباز کردن زخم به صورت اعتراضات دانشجویی کسی به فکر آنان نیست. روحانیون حکومتی که خود گرفتار سقوط اعتبار مذهبی در جامعه‌اند، همچنان بر این تصوراند که این معضل را با کشیدن جوانان به مساجد و مجامع مذهبی می‌توان حل کرد! هرچند انتخابات مجلس ششم و باخت بزرگ این روحانیون مثل بمب اتمی بود که در قم و مشهد و اصفهان منفجر شد! باید منتظر مساند و دید رویارویی روحانیون طرفدار فاصله‌گیری از دولت و روحانیون دولتی به کجا خواهد کشید.

معضل ازدواج - ازدواج را تبلیغ می‌کنند، اما با کدام پول، آینده کاری و تأمین معیشت؟ جوانان را از بالای منابر و نماز جمعه‌ها نصیحت می‌کنند، اما کیست که نداند اعتبار این دسته از روحانیون در جامعه چنان سقوط کرده که بندرت حرف و سخنی از آنان را جوانان باور دارند.

برای آگاهی بیشتر از سقوط همه جانبه در جمهوری اسلامی، برایتان با اطلاع کامل می‌نویسم که دو مرکز بزرگ در شهر قم و مشهد درست شده است با عنوان شرعی ازدواج موقت، یا همان "صیغه" اسلامی. آنها که خبرهای مربوط به این دو کانون را برای من آورده‌اند، با اشاره به دختران جوان و نوجوانی که در این دو کانون شرم آور جمع کرده‌اند، می‌گویند زیرچتر اسلام و شریعت عشرتکده‌هایی برپا کرده‌اند که تباهی جنسی در آنها بیداد می‌کند.

در شهریار خانه‌ای ویلائی را در یکی از باغ‌ها، در همین هفته‌ها کشف کردند که در آن پسر بچه‌های ۱۰ تا ۱۳ ساله را برای اعمال جنسی جمع کرده بودند. تمام دندان‌های این معصومین بی سرپرست را کشیده بودند...

تصور نمی‌کنم حتی در کشورهای امریکا لاتین چنین پدیده‌هایی یافت شود.

فجایع فساد آلود از این دست بسیار است و حداقل بخشی از نیروهای انتظامی و اطلاعاتی از آن باخبرند. انسان حیرت می‌کند که اگر به غیرت دینی اینها بر نمی‌خورد، حداقل چرا به غیرت انسانی شان بر نمی‌خورد!

ادامه وضعیت فعلی و پافشاری بخش مخالف دوم خرداد برای سرکوب جوانان، کشور را به سمت یک فاجعه می‌برد و راه را برای شورش‌های کور هموار می‌کند. در هر محله و خیابانی هزاران جوان در خیابان‌های تهران در انتظار یک جرقه‌اند تا به کورترین شورش‌ها پیوندند.

حتی کسبه محلات و مغازه‌دارها و گردانندگان فروشگاه‌ها هم می‌دانند که آنها نخستین اهداف یک قیام کور و بی‌هدایت خواهند بود

بی‌اعتنائی به سرنوشت کشور، در میان این بخش از حاکمان چنان است که کوچکترین شرم و یا مخالفتی از ادامه فقر در کشور و بریاد رفتن استقلال ملی کشور ندارند. نه تنها ندارند، بلکه مشوق دراز کردن دست به سوی منابع بین‌المللی نیز هستند. آنها می‌دانند که با ورود پول قرضی به کشور، آنها باز هم خواهند توانست بخشی از آن را به جیب بزنند و به خارج کشور منتقل کنند. کاری که در ۸ سال حکومت رفسنجانی کردند. بزرگترین هدف این جماعت غارت است. همین امر خود نشانه آنست که آنها هیچ امیدی به ادامه حیات جمهوری اسلامی ندارند و تنها به فکر چپاول، انتقال این چپاول به خارج از کشور و آینده خود و خانواده خویش در خارج از ایران هستند. خنده دار است که این جماعت، اصلاح طلبان مذهبی مثل همین باقی و حجابیان و گنجی و بقیه را متهم به ضدیت با انقلاب و میهن می‌کنند. درحقیقت مارک خودشان را روی پیشانی دیگران می‌چسبانند. هرچه اصلاح طلب‌های مذهبی می‌کوشند جمهوری اسلامی را رفوکاری کرده و نگهدارند، این جماعت با نا امیدی مطلق نسبت به آینده جمهوری اسلامی در پی پرکردن جیب خود و فرار هستند. یقین اینها به سقوط بیشتر از کوشش آنها برای جلوگیری از سقوط است!

مثل نقل و نبات در سپاه و بسیج درجه و ستاره تقسیم کردند و حالا این ژنرال‌های بعد از جنگ ارث پدرشان را از مردم طلب دارند!

مخالفت آنها با آزادی مطبوعات، برای جلوگیری از افشای همین واقعیات و باز شدن چشم و گوش مردم است. آنها بسیار می‌کوشند تا مردم از ماهیت قراردادهای بین‌المللی و ضد ملی نفت و فلزات و دیگر منابع کشور در سال‌های یک‌ه تازی رفسنجانی با اطلاع نشوند.

جوانان

یکی از مسایل حاد جامعه ما وضعیت جوانان است. هر کسی که در خانه، در همسایگی، در خانه دوستان، آشنایان و خویشاوندان یا در میان نوه‌ها و نتیجه‌های خویش جوانی دارد، این وضعیت وخیم را با گوشت و پوست خود حس می‌کند.

بازاری‌های فربه جامعه را عقیم کرده‌اند. "تولید" همچنان رو به موت است، تنها فعالیت موفق و پول ساز همچنان دلالتی و تجارت است. بندرت دانشجویی بر سر کلاسی نشسته که باب طبع و ذوقش باشد. رشته‌های تحصیلی براساس امکان کار و درآمد آینده انتخاب می‌شود! در این میان چه بسیار استعدادها که می‌سوزد و چه بسیار که از تحصیل محروم می‌شوند.

دانشگاه دولتی - برای رفتن به دانشگاه دولتی در رشته‌های کارآمد، پدر و مادر باید سرمایه‌گذاری کند و جوان فداکاری. رشته‌هایی که درآمد مهمی ایجاد نمی‌کنند، مثل پرستاری، علوم پایه، علوم کاربردی مثل کشاورزی، جنگلداری و... طرفدار ندارند، مگر دانشجویی از روی ناچاری آنها را انتخاب کند.

دانشگاه غیر دولتی - دانشگاه غیردولتی تجارتخانه بزرگی است که از بدو تاسیس تاکنون با انواع تمهیدات درآمدزا و استفاده از نفوذ سهامدارانش - مثل خرید ساختمان‌ها و زمین‌های مصادره شده به کمترین قیمت، تبدیل به یکی از مهمترین قطب‌های درآمدزای کشور شده است؛ به حدی که سال‌هاست به کارهای بزرگ تجارتهای دست می‌زند. به عنوان مثال، مطابق گزارش دانشجویان و کارمندان این دانشگاه، ساختمان و زمین بسیار بزرگ آن در شرق میدان امام حسین کنونی در سال‌های ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۶ انبار اتومبیل‌هایی بوده است که این دانشگاه در دسته‌های دویست-سیصدتایی از شرکت‌های خودروسازی می‌خریده و تک تک در بازار آزاد می‌فرخته است. اینک سرنوشت بیش از نیمی از دانشجویان کشور در دست مدیران این شرکت عظیم تجارتهای است که با دادن سهم‌های کوچکی به برخی از استادان، کوشیده است تا خطر استنادی را که قضایا را بیشتر و دقیق‌تر می‌فهمند، کم کند.

در هر صورت، اکثریت این جوانانی که به این دانشگاه‌ها - چه دولتی و چه غیر دولتی - می‌روند، وقتی فارغ‌التحصیل می‌شوند، بیکار می‌مانند، زیرا جامعه امکان جذب بیش از ده درصد آنها را ندارد. این

می‌بندند. یک روز توطئه قتل نویسنده‌گان ایران را می‌چینند و روز دیگر برای مقابله با مردم، یکی از مهم‌ترین امامان خویش را سوژه نمایشنامه می‌کنند (اشاره به نمایشنامه موج و محاکمه و دستگیری چند دانشجو)، چرا که دولتی ظهور کرده که خیزهای ملی بر می‌دارد. در چشم مردم، عمده کارگردان این صحنه رسوا امپریالیست کهنه‌کار انگلستان است. مردم کمر این روحانیت را در انتخابات شکستند، اما سادگی است اگر فکر کنیم به این آسانی کنار خواهند رفت.

در جناح راست حاکمیت، طیف وسیعی وجود دارد، اما بخش بارزی از آن، مثل جمعیت موتلفه و انجمن حجتیه و کارگردانان تربیت شده مدرسه حقانی بیشترین حجم اقتصاد ایران را در چنگ دارند.

در نسل جوان و گاه در تمام ایران، این اطلاعات دهان به دهان می‌گردد. در میان همین نسل، افراد کم تجربه گرفتار نوساناتی می‌شوند که بخش کهنه کار جناح راست از آن بلافاصله استفاده می‌کند. با استفاده از همین تجربه کم است که جناح راست موفق می‌شود چهره‌هایی را به درون صفوف دانشجویان رسوخ دهد و یا افرادی را بسرعت تبدیل به رهبر کند و سپس او را دستگیر کرده و نمایش‌های تلویزیونی به راه بیاندازد. در حوادث کوی دانشگاه، دانشجویان یکی از این افراد را دستگیر کردند، عکسش را گرفتند و پس از مدتی گفتگو با دانشجویان، سرانجام اعتراف کرد که برای شلوغ کاری در تحصن دانشجویی، پول گرفته است.

نسلی که در انقلاب ۵۷ شرکت مستقیم داشته، امروز خوب می‌داند چه کسانی و با کمک چه خوادثی انقلاب را منحرف کردند. همین نسل، امروز تجربه و مشاهدش را در اختیار نسل جدید می‌گذارد. ■

آرای واقعی محمد خاتمی

۲۵ میلیون بود!

نشریه "عصرما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در سرمقاله شماره ۱۱ اسفند ماه گذشته خود، در اشاره به ارکستری که کیهان، رسالت و لشارات در رشای آن باصطلاح ۱۲ میلیونی که در انتخابات مجلس ششم شرکت نکرده‌اند، برای نخستین بار از قلب در آرای انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم کرد.

این نشریه نوشت: «مثلاً در انتخابات ریاست جمهوری گذشته رای برخی از کاندیداها مقداری ناقابل اضافی اعلام شده باشد.»

عصرما در مقام پاسخگویی به جنجال "تیروی سوم" برخاسته که جبهه ارتجاع-بازار آن را به حساب خود گذاشته و وعده به میدان کشاندن آن را جهت مقابله با جنبش مردم داده است.

عصرما بدرستی می‌پرسد که اگر این ۱۲ میلیون نفر مذهبی، روستایی و اقشار مذهبی و مستضعف جامعه بوده‌اند، چگونه است که آنها با فتوای مراجع تقلید و خواست صریح ولی فقیه پای صندوق‌ها حاضر نشدند؟ (مراجعه کنید به مقاله "تیروی سوم" در شماره ۹۲ راه‌توده) آنچه که در سرمقاله عصر ما حرف و افشاگری تازه است

همانا تقلب در انتخابات ریاست جمهوری است، که راه‌توده در اطلاعیه مربوط به این انتخابات، پس از اعلام پیروزی محمد خاتمی آن را افشا کرد. راه‌توده نوشت که رای واقعی محمد خاتمی ۲۵ میلیون است، که بیش از سه میلیون آن به سود ناطق نوری خوانده شده بود تا بلکه بتوانند او را از صندوق انتخابات بیرون بیاورند، اما آرای خاتمی آنقدر بالا بود که این تقلب ناممکن بود و در صورت اعلام پیروزی ناطق نوری بیم شورش در سراسر ایران می‌رفت.

این نکته، یعنی تعداد واقعی رای محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، تاکنون بارها در راه‌توده عنوان شده است، اما این برای نخستین بار است که نشریه "عصرما" در داخل کشور اشاره به این تقلب می‌کند! ■

وغارت و چپاول نابودشان خواهد کرد. این ترس را حتی صاحبان اتومبیل‌های گران قیمت هم دارند. چنان که یکی دو نمونه کوچک آن تا به حال اتفاق افتاده است.

اکنون فراوانند جوانان بالای سی سال که ازدواج نکرده‌اند و تن به ازدواج نمی‌دهند، زیرا آینده را روشن نمی‌بینند. حتی عده زیادی جوان دل به مهاجرت به کشورهای شرق بسته‌اند، جایی که در آنجا گاه تا سر حد مرگ باید حمالی کنند تا پس از پنج شش سال کار سرمایه‌ای بیسازوند و برای کار بهتری به کشور برگردند. همچنان که سال‌ها کارگران فیلیپینی، هندی و پاکستانی در کشورهای خاورمیانه دیده می‌شدند، اکنون نوع ایرانی آن هم رو به فراوانی است.

مغزی‌های ایران را می‌برند!

یکی از موضوعات تاسف‌بار در این زمینه جذب جوانان با استعداد به قطب‌های سرمایه داری جهانی است. این وضع ریشه در حکومت شاهنشاهی دارد و در سال‌های جنگ و بعد از آن دوباره آغاز شد و اکنون با شدت ادامه دارد. با ادامه این مهاجرت، جامعه ضعیف می‌شود و سطح دانش و آگاهی، تفکر، ابداع و نوآوری پیوسته کم می‌شود و با سقوط مواجه می‌شود، به حدی که اکنون گاه در میان کارمندان به اصطلاح تحصیل کرده، دولت هم با اشخاص عقب‌افتاده، سطحی، کم سواد و ناتوان مواجه می‌شویم. کارمندی که فقط مجری تنبیل و کند ذهن مقررات هستند. با هر نوع کار جدید، تغییر برنامه کار و نوآوری مخالفند و در مواجهه با اشخاص جدی، سریع العمل و دانا، کج خلقی نشان می‌دهند.

مجموع تدبیرها و سیاست‌های جمهوری اسلامی در سال‌های گذشته مشوق تکروی و فردگرایی، روی گردانی از کار جمعی و مخصوصا سیاسی، تظاهر و تزویر و ریا بوده است. چنین بود تا آقای خاتمی داوطلب ریاست جمهوری شد. ناگهان مردم با مردی مواجه شدند که علاوه بر معروفیت به کمک، مدارا و احتراز از خشونت، حرف‌هایی می‌زند که کمتر شنیده شده بود و در جلب رضایت مردم، اثر شدیدی می‌گذاشت. عکس‌العمل ناگهانی و شدید مردم در انتخابات نشانه حال و روز مردم بود، به حدی که حتی پس از اعلام پیروزی قطعی او، مردم این پیروزی را قطعی تر می‌دانستند و شایعات فراوان دایر بر وجود تقلب یا نوعی سازش در انتخابات که رای او را به حدود بیست و یک میلیون فروکاسته است، بر سر زبان‌ها افتاد. (در این ارتباط، در همین شماره راه‌توده خبری را می‌خوانید)

دیوان سالاری فاسد حکومتی، میوه تلخی است که از پیوند با فرهنگ "بازار" و "تجارت" به بارآمده است.

متاسفانه این هشدار برای عده زیادی مخصوصا جناح راست حکومت گر ایران نه تنها کافی و قانع کننده نبود، بلکه آنان را به عکس‌العمل‌های سنجیده و شتابان سو مهمتر از همه در خلاف جهت منافع ملی- تشویق کرد، به حدی که پس از انواع دسیسه‌های پنهان و آشکار، مثل انواع ارتباط با انگلستان و گرفتن راهنمایی از کهنه کارترین عوامل استعمار کهنه کار جهان، هدایت سرمایه‌ها به جیب‌هایی با عمق بسیار، تار و مار کردن اشخاص ملی و وطن پرست که تعدادشان بسی بیشتر از میزان شناخته شده پس از قتل فروها است. از ایجاد تهمت و افترا و ساختن و پرداختن انواع نمایشنامه‌های رسوا و درجه سوم و استفاده از حربه تکفیر و دشنام و تهمت ابائی نشان ندادند. درکنار همه این رسوائی‌ها، در سیمای زشت تلویزیون ظاهر شده و برای مردم موعظه کردند و مردم را به سوی خویش فرا خوانند، که جواب دندان شکنش را در انتخابات مجلس از مردم گرفتند!

میلیون‌ها مسلمان معتقد و پایبند به مبانی اسلامی، اینک خود را در برابر چهره‌های پرسالوسی یافته‌اند که دین را به ابزار زمخت و ناکارآمدی برای مقاصد حکومتی تبدیل ساخته‌اند و هر روز به رنگی در می‌آیند. یک روز رهبران سالمند و دانشمند حزب توده ایران را به دار می‌کشند و روز دیگر کمر به قتل بازمانده‌های نهضت ملی ایران

روند انقلابی، اما تغییرات تدریجی!

میهن ما بیست سال پس از پیروزی انقلاب بهمن اکنون مرحله تغییرات تدریجی و "رفرم" را در جریان "نبرد که برکه" می گذراند. در طول دو سال و نیم پس از پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری، جنبش عمومی مردم ایران برای تحولات در نبردی بسیار دشوار و گام به گام برخی از مواضع از دست رفته سال‌های اول پیروزی انقلاب ۵۷ را بازیافت، گرچه هنوز آنچه بدست آمده تثبیت نشده است.

بدیهی است که تغییرات در این دوره در عین حال که باید با آرامش و صبر انقلابی و در عین حال شفاف پیش برود، محتوای آن باید بازگو کننده تحولاتی در قالب خواست‌های انقلاب ۵۷ نیز باشد. با آرامش و صبر انقلابی از آن جهت که هنوز خطر ماجراجویی‌های ارتجاع داخلی از سین نرفته است. ماجراجویی‌هایی که می‌تواند وسیله کافی در اختیار امپریالیسم و در رأس آن امپریالیسم آمریکا برای سوءاستفاده از شرایط باشد.

ضرورت علنیت و شفاف بودن تغییرات از ضرورت آگاهی بیشتر توده‌های مدافع اهداف آزادی و ترقی خواهی انقلاب بهمن برمی خیزد. شرکت توده‌های مردم در یافتن راه کارهای ضروری و نهایتاً شرکت عملی آنان در تصمیم‌گیری‌ها برای توسعه سیاسی و اقتصادی، مشخصه دموکراتیک است. اما مفهوم خواست انقلابی ناشی از چه واقعیتی و دارای چه محتوایی است؟

تمام توطئه‌های امپریالیستی پس از پیروزی انقلاب بهمن علیه میهن ما و انقلاب مردم آن با هدف تغییر مسیر انقلاب در ایران و بازگشت سیطره امپریالیسم اجرا شد. اکنون نیز تلاش برای ایجاد انحراف در مسیر جنبش، همین هدف را دنبال می‌کند. لذا محتوای انقلابی و قاطعیت تغییرات را می‌توان همچنان عاملی خلاف خواست و منافع امپریالیسم ارزیابی کرد. البته، در مقایسه با دهه اول پیروزی انقلاب، تغییر تناسب قوا در صحنه بین‌المللی بسود امپریالیسم این امر را بغرنج‌تر ساخته است.

به عبارت دیگر، تغییرات و رفرم تدریجی در چارچوب "نبرد که برکه" در ایران در شرایطی بغرنج‌تر و نامناسب‌تر از دهه ۶۰ باید اکنون انجام شود. ارتجاع داخلی، در صورت عدم توان در متوقف کردن تغییرات، خواهد کوشید آنها را از محتوای ترقی خواهانه خود تهی سازد. این کوشش از حمایت امپریالیسم جهانی نیز برخوردار است، چنانچه در جریان طرح اعتدال در توسعه دیدیم که چگونه طرح وزیر خارجه اسبق آمریکا، "سایروس ونس" توسط رهبران ارتجاع و مخالفان تحولات در ایران با استقبال روبرو شد و اشکال سازمانی نیز به خود گرفت.

در عین حال، ارتجاع داخلی می‌کوشد، در صورت بسته بودن همه درها و ناچار شدن به عقب نشینی "رفرمیسم" را به رادیکال‌ترین نیروهای درون و پیرامون حاکمیت، که طرفدار رفرم‌هایی در چارچوب رسیدن به اهداف اساسی انقلاب بهمن ۵۷ هستند تحمیل کند. از جمله دلائل ضرورت توضیح دقیق‌تر "رفرم" و افشای راه حل‌های رفرمیستی، رفتن به استقبال خنثی سازی این کوشش در میان پیرامونیان و درونیان حاکمیت است.

در واقع، آنچه که در برابر ما قرار می‌گیرد و باید به آن پاسخ بدهیم آنست که تفاوت بین "رفرم" و "رفرمیسم" چیست؟ چرا رفرم می‌تواند در چارچوب اهداف انقلابی باشد، اما رفرمیسم کوششی ارتجاعی برای گریز از رفتن به سمت رفرم‌های انقلابی و حفظ شرایط موجود است. حفظ شرایط موجود از طریق تغییرات پانولی و جابجایی منافع "خرد" اقتدار اجتماعی، با هدف ابدی ساختن وضع موجود.

در ایران نیز، امروز بحث همین است. رفرم انقلابی، و یا غالب شدن ایدئولوژی "رفرمیسم" که حتی بخشی عمده و رو به افزایشی از جناح راست و جبهه ارتجاع‌بازار نیز حاضرند تن به آن داده و بدین طریق حاکمیت طبقاتی خود را در جمهوری اسلامی حفظ کنند. سیاستی که از حمایت جهانی امپریالیسم نیز برخوردار است. ریشه‌های طرح "اعتدال در توسعه" که "سایروس ونس" نخستین بار آن را عنوان کرد و اکنون در ایران طیف شناخته شده‌ای از نیروهای راست و متزلزل‌ترین بخش جبهه ضد ارتجاع‌بازار از آن دفاع می‌کنند را نیز در همینجا باید جستجو کرد! تضاد بین "رفرم انقلابی" و "رفرمیسم ضد انقلابی"!

تغییرات و رفرم تدریجی انقلابی و "رفرمیسم"
مواضع رفرمیستی دارای دو مشخصه عمده است:

اول- یا اساساً منکر "محتوای انقلابی" تحولات و یا "انقلاب" در تاریخ است و یا آن را امری ملاموم و لااقل غیرضروری می‌داند و خواستار آنست که با تمام نیرو از وقوع آن جلوگیری شود. رفرمیسم می‌کوشد اینگونه تبلیغ کند، که گویا روند پایدار ترقی اجتماعی تنها از طریق تغییرات تدریجی، آنهم فقط در سطح شکل و سازماندهی حیات اجتماعی ممکن می‌شود!

دوم- مشخصه دیگر نظرات رفرمیستی آن است که مدعی است "روند پایدار ترقی اجتماعی" تنها با تغییرات "کمی" و تصحیح اشتباه از طریق "آزمون و خطا" ممکن است.

رفرمیسم معتقد است اهداف استراتژیک و دورنمایی شناختنی نیستند، وجود قوانین رشد تاریخی جامعه را نفی می‌کند.

با چنین ارزیابی و برداشتی از "رفرم" و "رفرمیسم" نمی‌توان تغییرات تدریجی در قالب "نبرد که برکه" را بعنوان نیروی چپ انقلابی همانند "رفرمیست‌ها" ارزیابی کرد. چنین برداشتی، همانطور که در زیر خواهد آمد، در طول زمان تنها به سود منافع ارتجاع خواهد بود. در برابر این خواست باید تغییرات تدریجی انقلابی را خواستار شد.

در کتاب "سوسیالیسم بجای بربریت" (۱۹۹۹) فیلسوف و کمونیست معاصر آلمانی، "هانس هینس هولس" درباره انقلاب سوسیالیستی چنین می‌نویسد: «تنها انقلاب، به مفهوم مرحله از نظر زمانی محدود نبرد برای سرنگونی مناسبات حاکم است که می‌تواند شرایط تغییرات مسالکیت [زیربنایی] را بوجود آورد. پس از این مرحله باید در یک روند آرام و طولانی انقلابی، ساختار کل جامعه [زیربنایی] تغییر یابد. این امر نیاز به زمان دارد. در این مرحله سازش با آنهایی ضروری است که هدفشان تنها برطرف ساختن جوانب خشن و یک‌سویه سرمایه داری [و در کل، گذشته] است، و هنوز متوجه این امر نشده‌اند، که نارسایی‌ها در یک سیستم را تنها زمانی می‌توان برطرف ساخت، که علل ایجابی آنها را در سیستم برطرف سازیم...».

بدین ترتیب مشخصه «تغییرات تدریجی انقلابی»، هم مضمون تکمیلی آن نسبت به انقلاب وقوع یافته است و هم ماهیت رادیکال آن، یعنی توجه به "ریشه" و علل اصلی آنچه باید تغییر یابد. چنین روندی در بند "محدودیت تاریخی" شرایط حاکم گرفتار نمی‌ماند. ترقی خواهی اجتماعی را روندی خطی و ازجمله دورانی نمی‌داند، که آغاز و پایانی نداشته باشد. در عین حال تغییرات تدریجی انقلابی به هیچ وجه نبردی "علیه" ساختارهای جامعه نیست، نبردی "علیه" جامعه نیست. زیرا این تغییرات ثبات نسبی جامعه را نیز ممکن می‌سازد. ثباتی که در دوران تاریخی حیات سیستم، پیروزی ساختارهای جامعه را تشکیل می‌دهد.

زیربنای تئوریک رفرمیسم را امروز مواضع پوزیتیویستی تشکیل می‌دهد، که تر "مهندسی اجتماعی" کارل پوپر مشخص‌ترین کاریابیه تئوریک آنست. برپایه این تر، "تصحیح" مداوم روندها تنها در محدوده "کمی" تحقق می‌یابد و لذا هدف آن حفظ شرایط موجود است؛ موضع برداشت مثبت و حمایت وضع موجود.

برای مثال نگرش به مقوله "اقتصاد سیاسی" - به معنای علم قوانین تولید و توزیع نعمات مادی در مراحل مختلفه تکامل جامعه انسانی - را هم می‌توان با محک‌های "رفرمیستی" و هم با هدف ایجاد تغییرات تدریجی انقلابی مورد توجه قرار داد. در هفته‌های اخیر که مسئله توسعه اقتصادی پس از برگزاری موفق انتخابات مجلس ششم به مسئله روز بحث‌های اجتماعی تبدیل شده است، این مقوله بدرستی به یکی از موضوع‌های بررسی در برخی از نشریات معتبر ایران، ازجمله نشریات سازمان‌های چپ مذهبی، تبدیل شده است. در "عصرما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی "جوانب مختلفی از مسئله توسعه اقتصادی مورد بررسی قرار گرفته است. ازجمله درباره چگونگی رابطه با سازمان تجارت جهانی و این نکته که آیا و در تحت چه شرایطی ایران باید به WTO ملحق گردد. دو گفتگو با "دکتر فرشاد مومنی" (شماره ۱۵۰) و با دکتر عباس شاکری" (شماره ۱۵۳، ۱۱ اسفند)، که در آن‌ها از دیدگاه اقتصاد ملی و ضرورت‌های آن درباره نسخه‌های اقتصاددانان کشورهای سرمایه داری برای تحمیل سیاست لیبرالیسم اقتصادی امپریالیسم، برخوردی مشخص و روشن‌گرانه آرایه شده است. این در حالی است که در شماره ۱۵۲، ۴ اسفند ۷۸ همین نشریه در مقاله "مروری بر سیر تحولات در روش‌شناسی علم اقتصاد"، انواع نظرات و برداشت‌های نظریه پردازان بورژوازی درباره مضمون "اقتصاد سیاسی" مطرح می‌شود، بدون آنکه به این پرسش پراهمیت درباره جای خواست "عدالت اجتماعی" در آن مواضع عنوان شود. در این مقاله که تئوری‌های "آنتاب گرایان"، "پوپری‌ها"، "آنتاب گرایان"، و یا دیدگاه‌های "ریکاردو" و "استوارت میل" و... به بحث گذاشته می‌شود، پاسخی به این پرسش داده نمی‌شود، که این تئوری‌ها و نظرات در خدمت چه کسانی، در خدمت کدام طبقات و اقشار قرار دارند، و تجربه و عمل برپایه این نظرات و اجرای تغییرات رفرمیستی بر این پایه به سود چه کسانی در جوامع سرمایه داری است؟ به کدام نارسایی‌های این جوامع پایان داده است؟ ارتباط این نظرات با شرایط مشخص جامعه امروز ایران در چه پدیده‌ای تظاهر می‌کند؟ (بقیه در ص ۳۲)

افشاکری تاریخی "هاشم آغاچری" در "صبح آزادگان":

ارتباط "سعید امامی" با مجاهدین خلق!

در پی ترور "سعید حجاریان" و پرتاب چند خمپاره در تهران، نویسندگان صاحب اطلاع مطبوعات طرفدار تحولات، با صراحتی کم سابقه در جمهوری اسلامی، به افشاکری پیرامون رابطه رهبری سازمان مجاهدین خلق با جناح راست و بویژه بخش ماجراجو و خشونت طلب این جناح پرداختند.

مستقیم ترین و مستندترین افشاکری در این زمینه، در مصاحبه‌ای که روزنامه "صبح آزادگان" با "هاشم آغاچری" انجام داد، توسط وی صورت گرفت. وی در این مصاحبه، برای نخستین بار فاش ساخت که "سعید امامی" پیش از مرگ، به ارتباط گیری باند تحت رهبری خویش با مجاهدین خلق اعتراف کرده بود!

هاشم آغاچری که از رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی است و صلاحیتش را شورای نگهبان برای نمایندگی مجلس ششم رد کرد، در این مصاحبه گفت:

«استراتژی مسعود رجوی و گروه تروریستی او با محافل راست افراطی مبتنی بر امحای فضای باز و روند اصلاحات دموکراتیک در ایران است. اما شاید فراتر و عمیق تر از این پیوند استراتژیک و سیاسی، نوعی پیوند تشکیلاتی و ارتباط عملیاتی نیز بتوان میان این دو عملیات، یعنی ترور آقای حجاریان و خمپاره پرانی در تهران پیدا کرد. فراموش نکنیم که برخی از تیم های رجوی در داخل کشور به نوعی با شبکه سعید امامی و محافل قتل های زنجیره ای ارتباط داشتند و سعید امامی قبل از مرگش به آن اعتراف کرده است.

این نوع خمپاره پرانی ها نمی تواند کار تیم های عملیاتی منافقین به تنهایی باشد، زیرا حمله با خمپاره ۶۰ و الزامات آن نیازمند ملزومات امنیتی ویژه ای است و در شرایطی که پس از ترور حجاریان فضای تهران فضائی شدت امنیتی است و پلیس و نیروهای امنیتی در سطح شهر مشغول بازرسی اتومبیل های مشکوک هستند و با توجه به این که تیم های عملیاتی منافقین در داخل کشور چندان با تجربه و حرفه ای نیستند، شاید بتوان نوعی ارتباط دقیق تر بین این دو جریان به ظاهر متفاوت پیدا کرد.»

پیرامون این افشاکری و ضرورت توجه به حادثه جونی هائی که در ایران می شود، راه توده پیش تر مطالبی را بویژه در ارتباط با توابعین آزاد شده مجاهدین خلق در داخل کشور منتشر کرده بود، که اکنون با اظهارات آقای هاشم آغاچری این مطالب تأیید می شود. "راه توده" در شماره ۵۳ خود (آبان ماه سال ۷۵)، ضمن تأکید بر ضرورت توجه به واقعیات و بیان صریح و بی پروای آنها، در همین ارتباط نوشت:

«گروه فرهنگی روزنامه کیهان را حسین شریعتمداری هدایت می کند. یکی از افراد گروه فرهنگی، بنام "حسن داداش زاده" است که با نام مستعار "برادر حسن" در بخش ایدئولوژیک زندان ها فعال بوده است. حسن شایانفر، مدیر روزنامه کیهان نیز با نام مستعار "برادر معصومی" در زندان ها مسئول تواب سازی بود. (بتدریج فاش شد که "صفارهرندی"، سردبیر کیهان نیز سرتیپ پاسدار و از فعالان زندان بوده است)

از طریق گروه فرهنگی، سروکله توابعین مجاهدین در روزنامه کیهان پیدا شد. از جمله "راضیه نجار" و "هما کلهر" که در زندان ها مسئول شکنجه روحی مجاهدین بر سر موضع بودند. شاهرخ سنائی یکی از بریده های سازمان پیکار نیز به قلم زنی در روزنامه کیهان برده شد. از میان توابعین عده ای هم بعنوان خبرنگار و خبرگزار (بویژه در ارتباط با کیهان هوائی) به جمهوری های مسلمان نشین اتحاد شوروی سابق اعزام شدند، که فعالیت آنها شرح جداگانه ای دارد.»

راه توده در شماره ۸۰ (بهمن ماه ۱۳۷۷) نیز نوشت: «... شایعات مربوط به سازماندهی مجدد تیم های ترور و خانه های تیمی از سوی مقامات امنیتی و افرادی نظیر حسن شایانفر و حسین شریعتمداری، با استفاده از توابعین

مجاهدین خلق به حقیقتی تکانه دهنده خواهد انجامید. از جمله دلائل پافشاری جناح راست و ماجراجویی های گروه های فشار وابسته به آن برای جلوگیری از تغییر مدیریت در وزارت اطلاعات و امنیت بیم و هراس از بر میل شدن این واقعیات و از هم پاشیدن لانه های توطئه و ترور است.»

راه توده در همین ارتباط، برای نخستین بار و در سال ۵۵ فاش ساخت که دلیل برکناری "عباس سلیمی نمین" از سردبیری کیهان هوائی اختلافی بود که بین وی و حسن شایانفر و حسین شریعتمداری بر سر نحوه ارتباط با مجاهدین خلق بروز کرد. آنها که همگی در بخش امنیتی سپاه، وزارت اطلاعات و زندان ها بوده اند، بر سر طرحی که شایانفر جهت ارتباط گیری با مجاهدین مستقر در شهر هرات افغانستان تهیه کرده بود، دچار اختلاف شدند. در آن زمان هنوز نقش سعید امامی در وزارت اطلاعات و امنیت و ارتباط وی با روزنامه کیهان بر ملا نشده بود. این طرح سرانجام توسط وزارت اطلاعات و امنیت (باحتمال بسیار توسط سعید امامی، معاون امنیتی وقت این وزارتخانه) تأیید شد و سلیمی نمین، بعنوان مخالف طرح از کیهان هوائی کنار گذاشته شد. آنچه که هاشم آغاچری در رابطه با اعترافات سعید امامی مطرح کرده است، نمی تواند بی ارتباط با این طرح باشد. بیشتر نیز، در ارتباط با محافل پشت پرده قتل های سیاسی-حکومتی "اکبرگنجی" در یکی از مقالات خود و در پاسخ به چنگ و دندان که حسین شریعتمداری به وی نشان داده بود، تلویحا نوشت که برادر زن حسین شریعتمداری از فرماندهان سازمان مجاهدین خلق در عراق است. موقعیتی که احتمالا از طریق آن ارتباط ها برقرار شده و یا گسترش یافته است.

ریشه ترورها، انفجارها و حوادث سال های اول پیروزی انقلاب را، که نقش تعیین کننده ای در به انحراف کشیده شدن مسیر انقلاب داشت باید در این نوع مناسبات جستجو کرد. مناسبات و حوادثی که عملا به تقویت موقعیت ارتجاع مذهبی و سرمایه داری بزرگ تجاری در جمهوری اسلامی ختم شد!!

خاتمی خطاب به وزیر اطلاعات و امنیت:

چشم "فتنه" را باید درآورد!

محمد خاتمی طی نامه ای خطاب به وزیر اطلاعات و امنیت، که روز هفتم فروردین در ایران منتشر شد، بر ضرورت درآوردن چشم فتنه های داخلی و خشکاندن قطعی ریشه های ترور و توطئه تأکید کرد و نوشت:

«آنچه در چهره زشت خشونت متکی به سلاح بار دیگر و در ادامه جنایت های تروریست های رانده شده از میان مردم آشکار شد، خبر از فتنه تازه ای می دهد که اگر چشم آن با قدرت در نیاید و ریشه های آن خشکانده نشود، می تواند منشاء مشکلات و خسارت های فراوان شود.»

آگاهان سیاسی، این بخش از نامه خاتمی را افشاء کننده رابطه توطئه های اخیر جناح راست با سازمان مجاهدین خلق ارزیابی کرده اند! خاتمی در ادامه، با تأکید صریح بر داخلی بودن ریشه توطئه ها و ترورها، مسئله زمینه سازی برای جنگ داخلی و دخالت خارجی در امور داخلی ایران را مطرح کرد و نوشت:

«نباید ذره ای از فتنه خطرناکی که ریشه در درون دارد و خیلی ساده در اختیار فتنه گران بیرونی قرار می گیرد غافل ماند. فتنه ای که اگر خدای ناخواسته پا بگیرد همچون موربانه به جان قوام کشور، انسجام ملت و استواری دولت خواهد افتاد و راه را بر آزادی، آبادانی و حاکمیت قانون خواهد بست.»

خاتمی در بخش دیگری از نامه خود نوشت:

«بی هیچ گذشت و با نهایت هوشمندی و دلیری در شناخت و خشکاندن ریشه این فتنه اقدام کنیم و در همه حال بکوشیم تا با رعایت موازین امنیت ملی و بدون این که در امر پیگیری پرونده خللی وارد آید با اطلاع رسانی درست به افکار عمومی که بشتوانه اقتدار و امنیت کشورند، پاسخ مناسب بدهیم.»

(پیرامون ضرورت درهم کوبیدن کانون فتنه ها و توطئه ها، مراجعه کنید به اطلاعیه منتشره در "راه توده" در ارتباط با ترور "سعید حجاریان")

دهه ۶۰ در زندان های جمهوری اسلامی چگونه گذشت!

"م.ت"

آنچه بر نسل ما و "اذان" دلنشین دوران کودکی رفت!

روز ۲۰ مرداد سال ۶۷ بود. بلندگوی بند بصدا درآمد. نفس ها در سینه ها حبس شد. پاسدار بند اعلام کرد: «اسامی افسرادی که خوانده می شود، جهت بازجویی آماده شوید!» اسامی ۳ توده ای و ۲ نفر از سازمان اکثریت اعلام شد. شنیده بودیم که در طی چند هفته گذشته، تعدادی را از بند "آزادی ها" (۱) به دادگاه برده اند و به آنها حکم ارتداد داده اند و به کسانی که به عنوان "مرتد" محکوم شده اند، شلاق می زنند. شلاق ارتداد را "حد ارتداد" می نامیدند.

از جمع زندانیان توده ای و اکثریتی تصمیم گرفته بودیم که چنانچه چنین حکمی برای ما نیز صادر شد، به عنوان اعتراض، اعتصاب غذای خشک (۲) را اعلام بکنیم. در میان بدتره گرم و سرشار از حمایت دوستان و در جوی سرشار از اضطراب و هیجان حاکم بر بند از پله ها پایین رفتیم. در راهروی بند پایین، ۳ نفر دیگر را دیدیم که آن ها را نیز از بند "آزادی ها" برای بازجویی خواسته بودند. از زیر چشم بند آنها را شناسایی کردیم. ۲ نفر توده ای و ۱ نفر از سازمان اکثریت بودند. در مجموع ۸ نفر بودیم. (۵ توده ای و ۳ اکثریتی) ما را به صف به سوی ساختمان دادگاه بردند. به سوی سرنوشت نامعلومی پیش می رفتیم. در طی راه هر گاه که فرصتی دست می داد، کوتاه سخنی بعنوان مشاوره، دور از چشم پاسداران رد و بدل می کردیم.

تصمیم همگی، اعلام اعتصاب غذای خشک، بعنوان اعتراض به صدور حکم ارتداد و مجازات ناشی از آن بود. در ساختمان دادگاه، در اطراف اتاق محل تشکیل دادگاه، رو به دیوار و در حالی که همگی چشم بند بر چشم داشتیم، در انتظار نوبت خود برای فراخوانده شدن به دادگاه ایستاده بودیم. عاقبت نگهبان مرا به سوی اتاقی که محل تشکیل دادگاه بود، هدایت کرد. مردی با لحن آمرانه گفت: چشم بندت را بردار. در اتاق موسوم به دادگاه، نیری، بعنوان حاکم شرع، حلوائی موسوم به "برادر مجتبی" (*). دادیار جلال اوین و یک مرد ریشوری دیگر حضور داشتند. نیری را از پیش می شناختم. در دادگاهی که سال ها پیش حکم محکومیت چندین ساله مرا صادر کرده بود، او به عنوان حاکم شرع حضور داشت. حلوائی، "برادر مجتبی" نیز چهره شناخته شده و بی نهایت منفوری برای همه زندانیان اوین بود. او در تمامی اقدامات تنبیهی و ضرب و شتم ها نقش ویژه ای را ایفا می کرد. نیری نامم را پرسید: سپس از چگونگی وابستگی سیاسی ام سؤال کرد. گفتم: توده ای هستم. گفت: هنوز حزب توده را قبول داری؟ گفتم: بله. گفت: پدرت هم توده ای بوده است؟ گفتم: نه. گفت: نماز می خوانی؟ گفتم: نه. گفت: چون پدرت مسلمان بوده است، خودت مرتد محسوب می شوی و حکم زدن مرتد شلاق تا مرگ است.

نیری، حلوائی را مورد خطاب قرار داد و گفت: او را می برید و در هر وعده نماز (پنج بار در روز) هر نوبت ۵ ضربه شلاق می زنید، تا زمانی که متنبه شود و بصورت کتبی تعهد بدهد که نماز خواهد خواند. از دادگاه بیرون آمدم و همراه دیگران که دادگاه مشابهی را گذرانده بودند، در میان فحاشی و رجزخوانی نگهبانان به خارج از ساختمان دادگاه هدایت شدیم. از زیر چشم بند قادر به شناسایی مسیر

بودم. در نهایت حیرت متوجه شدم که به سوی بند عمومی پیش می رویم. آری اشتباه نکرده بودم، ما را مجدداً به بند عمومی بازگرداندند. برگرداندن ما به بند عمومی ناشی از اشتباه نگهبان نبود. هدف آنها این بود که ما دیگران را نیز در جریان مواقع و صدور حکم ارتداد قرار دهیم و در نهایت هدف نهایی آن ها، ایجاد جو رعب و وحشت در بند و نوعی اعلان جنگ غیر مستقیم بود. پس از گذشت ده دقیقه، مجدداً اسامی ما را جهت بازجویی از بلندگو اعلام کردند. ما را به سوی ساختمانی که محل استقرار سلول های انفرادی بود هدایت کردند. در ابتدای بند، تخت شلاق قرار داشت. صدای اذان ظهر در فضا طنین افکن شد. مرد پاسدار شلاق بدستی ستوال کرد: نماز می خوانی؟ گفتم: نه. گفت پس روی تخت دراز بکش. بعد از زدن شلاق پا با اصطلاح اجرای "حد شرعی" ما را به سلول های انفرادی منتقل کردند. هنگامی که پاسدار در سلول را پشت سرم بست، از شادی شروع به دست زدن و آواز خواندن کردم. دلیل شادی ام این بود که حدس زدم که برای مدت طولانی می توانم درد شلاق را تحمل کنم. شلاق به اصطلاح "حد" را به پشت می زدند و از جهت دردی که ایجاد می کرد، قابل مقایسه با شلاق زدن بر کف پا نبود. به عادت معمول زندانیان به کند و کاو سلول پرداختم. هنگامی که لبه موکت سلول را بالا زدم، در کمال حیرت دو تیغ تراش را در زیر موکت مشاهده کردم. معمولاً پاسداران سلول های انفرادی را پیش از انتقال زندانی کاملاً کنترل و بررسی می کنند تا وسیله ای جهت خودکشی در اختیار زندانی نباشد. وجود این دو تیغ تراش در زیر موکت پدیده بسیار عجیبی بود. آیا نوعی تحریک و تهییج جهت خودکشی بود؟

پاسدار زن در سلول را برای دادن ناهار باز کرد و من، طبق قراری که با دوستان دیگر داشتم، از گرفتن غذا خودداری کردم و شروع اعتصاب غذای خشک را اعلام نمودم. یک اسفنج و مقداری مسایع ظرفشویی در گوشه سلول از زندانی قبلی به یادگار باقی مانده بود.

بسرعت شروع به نظافت سلول کردم. احتمال می دادم که در روزهای آینده با توجه به اعتصاب غذا، توان این کار را نداشته باشم. زمانی که نوبت شلاق بعدی فرا رسید، سلول را کاملاً تمیز کرده بودم. در روزهای نخست، پاسداران مرد مأمور زدن شلاق بودند. یکبار حلوائی موسوم به برادر مجتبی (دادیار زندان) که در دادگاه نیز حضور داشت، شخصاً برای زدن شلاق به بند آمد. مجدداً ستوالات مطروحه در دادگاه را تکرار کرد. از جمله این که: نماز می خوانی؟ انزجار می دهی؟ گروخت را هنوز قبول داری؟ ... مرد قد بلند و تنومندی بسود و در شلاق زدن و درنده خویی استاد دیگران، آنچنان با بیرحمی و قساوت می کوبید که بدن انسان را بر تخت شلاق میخکوب می کرد. احساس می کردی که بدن با تخت شلاق یکی می شود. بعد از چند روز زنان پاسدار بند مسئول زدن شلاق شدند. دو نفر از آنها به نام های "اکبری" و "سیحانی" رفتاری خشن تر و حیوانی تر داشتند. پاسداران بند به تذکر مداوم من که در حال اعتصاب غذا هستم، توجهی نمی کردند و ظرف غذا را در سلول می گذاشتند و می رفتند. من مجبور بودم هر بار با دشواری فراوان به انتهای بند بروم و ظرف غذا را در زباله خالی کنم. به تدریج این کار برایم سخت تر می شد و انرژی فراوانی از من می گرفت. بعد از گذشته حدود دو هفته، اثرات اعتصاب غذا ظاهر می شد. گویا همه چیز در مه غلیظی فرو رفته بود. زمانی که پاسدار، در سلول را جهت بردن من به انتهای بند و زدن شلاق باز می کرد، چهره او را بخوبی تشخیص نمی دادم. گویا چهره او را پرده ای از دود پوشانده بود. احساس می کردم که قامت او از در سلول هم فراتر می رود. هر چه زمان بیشتر می گذشت، سقف سلول از من دورتر و دورتر می شد. دیگر احساسی بنام گرسنگی را نمی شناختم. اما تشنگی سخت آزاردهنده بود. احساس می کردم که در سینه ام آتشی روشن کرده اند.

زمانی که از شدت عطش بی تاب می شدم، سینه ام را به دیوار سرد سلول می چسباند. بعضی از شب ها صدای باز شدن فواره ای را که در هواخوری قرار داشت، می شنیدم. طنین ریزش دلنشین ترین موسیقی بود که در تمام عمرم شنیده بودم. یک رویای شیرین همدم بسیاری از شب های من بود. در خواب می دیدم که از پال های آخر قله توجال بالا می روم. همه جا را برف پوشانده است. از روی زمین برف برمی دارم و در دهانم می گذارم. رویای بس شیرینی بود و عطش کشنده مرا تا حدی فرو می نشاند. فاصله زمانی ما بین شلاق نوبت نماز عشاء تا نماز سحر، آرام ترین ساعات بود. فاصله بین این دو نوبت در مقایسه با نوبت های دیگر شلاق طولانی تر بود. همه جا را سکوت فرا می گرفت و می توانستی برای ساعاتی به خواب پناه ببری. با بلند شدن صدای اذان سحر، نوبت شلاق زدن شروع می شد. در سلول ها به نوبت باز و بسته می شد. تعداد

همراه داشت، ولی تمام نیرویم را جمع کردم و به او گفتم: شلاق می‌زنید، بهداری هم می‌برید؟ نه من کاری با بهداری ندارم.

هراس از انتقال به بهداری در حالت کما و تزریق سرم دوباره وجود را فرا گرفت. دقایقی بعد مجدداً نگیهان زن در سلول را باز کرد و گفت: بلند شو بنشین و حجاب داشته باش. بعد از چند لحظه دو هیولا به درون سلول خزیدند. هر دو پوتین سربازی به پا داشتند. احساس می‌کردم که پوتین‌های آنها تا نیمه‌های سلول را پوشانده است. به زحمت سرم را بالا کردم تا صورت آنها را ببینم. احساس می‌کردم که سر این دو هیولا به سقف سلول چسبیده است. هر دو اینفورم پاسداری بتن داشتند. یکی از آن دو شروع به صحبت کرد و گفت: من "فروتن"، رئیس جدید زندان هستم. به گوشه سلول که ظرف غذای ظهر در آن جا قرار داشت اشاره کرد و گفت: چرا غذایتان را نخورده‌اید؟ به دشواری و بریده بریده گفتم: خودتان بهتر می‌دانید تا زمانی که شلاق بزنید نمی‌خورم. گفت: غذایتان را بخورید، قول می‌دهم که دیگر کسی شلاق نخواهد خورد. مجدداً با دشواری گفتم: باور نمی‌کنم. "فروتن" به مرد دیگری که در کنارش ایستاده بود گفت: برادر مجتبی دیگر کسی حق ندارد شلاق بزند!

تازه متوجه شدم که این هیولای دوم همان حلوائی و یا برادر "مجتبی" جلال است. حرف "فروتن" را باور نداشتم و آن را شگرد تازه‌ای می‌دانستم، ولی حتی اگر مانور تازه‌ای بود، نوعی عقب‌نشینی محسوب می‌شد. حلوائی به من خیره شده بود. کینه و نفرت عمیقی در نگاهش بود. حالا که شلاق در دست نداشت با نگاهش مرا شلاق می‌زد. ساکت بود. مثل همیشه عریده نمی‌کشید. مانند حیوان زخم‌خورده‌ای خشمگین بنظر می‌رسید. احساس بسیار شیرینی بود. لذت و غرور بی‌پایانی تمام وجودم را دربرگرفت. صدای اذان مغرب و عشاء هم بلند شد. سکوت بند همچنان ادامه داشت. پاسدار زن در سلول را باز کرد و گفت: چرا غذایتان را نمی‌خورید؟ دیگر شلاق نمی‌زنند. اعتمادی به گفته‌هایشان نداشتم. دو روز بعد هم اعتصاب را ادامه دادم. اما برآستی زدن شلاق قطع شده بود. بعد از گذشت ۲۵ روز قادر به خوردن غذا نبودم. در بهداری بند پاسداری که ادعا می‌کرد دانشجوی پزشکی است بیهوده سعی در تزریق سرم داشت. ولی عاقبت موفق نشد. می‌گفت که رگ‌های خشک شده است و قادر نیست که رنگی برای تزریق سرم پیدا کنم. مقداری قند و نمک را در کیسه کوچکی ریخت و به من داد و گفت: در سلول محتوای این کیسه را با آب مخلوط کن و بخور. چون سرم هم در واقع ترکیبی از نمک و قند است. البته توصیه او را اجرا نکردم. ترجیح دادم که تنها با آب غذا را شروع کنم. احساس می‌کردم که به زندگی برگشته‌ام و جزو دنیای زندگان بشمار می‌روم. پیراهن سبز رنگی بتن داشتم که هدیه "سهیلا" (۳) بود. نمی‌دانستم که او دیگر در میان ما نیست. نمی‌دانستم که صدای خنده‌های پرشور او را دیگر هرگز نخواهم شنید. در یکی از نوبت‌های شلاق "اکبری" مسئول بند از شدت خشم پیراهن را به تن من پاره کرده بود. احتمال می‌دادم که ما را به بند بازگردانند. نمی‌خواستم با ظاهرا ناآراسته و با پیراهن پاره به بند بازگردم. تصمیم گرفتم که پیراهن را بلوزم. ولی تلاشی بیهوده بود. دستم توان نداشت. دید کامل چشمانم را هنوز بدست نیاورده بودم. هنوز همه جا در مه فرو رفته بود. بعد از سپری شدن یک هفته ما را به بند بازگردانند. آغوش گرم رفقایمان بهترین مرهم زخم‌هایمان بود.

(۱) بند آزادی‌ها از نداشتن تشکیل می‌شد که دوره محکومیت‌شان به پایان رسیده بود و یا اساساً حکمی نگرفته بودند و صفاً بدلیل نوشتن انزجارنامه و عدم پذیرش مصاحبه از زندان آزاد نمی‌شدند.

(۲) در اعتصاب غذای خشک، زندانی از خوردن غذا و آشامیدن آب به طور کلی خودداری می‌کند.

(۳) سهیلا درویش کهن از سازمان اکثریت همراه دو نوده‌ای دیگر از بند "آزادی‌ها" حکم ارتداد گرفت. او هرگز به بند بازنگشت. مسئولین زندان به خانواده‌اش اعلام کردند که در سلول با جادر خود را حلق آویز کرده است. از ناراضی قلبی رنج می‌برد. این احتمال منفی نیست که در زیر ضربات شلاق جان خود را از دست داده باشد.

* حجت الاسلام نیری اکنون سرپرست کمیته امداد امام است که یکی از چند بنیاد بزرگ مالی در جمهوری اسلامی و خارج از کنترل دولت است. علاوه بر حلوائی که در زندان اوین به "برادر مجتبی" شهرت داشته، "سیدامامی" نیز در دورانی که سرپرستی تیم بازجویی از رهبران حزب توده ایران را برعهده داشته، خود را "برادر مجتبی" معرفی می‌کرده است. در این دوران سربازجوی رهبری حزب "علی لاجیان" بوده و سیدامامی زیر دست او کار می‌کرده است.

شلاق‌های دیگران را می‌شمردی تا نوبت به خود تو برسد و زمانی که به سلول برمی‌گشتی، باز صدای اصابت شلاق به بدن‌های دیگر به گوش‌ات می‌رسید.

در گذشته‌های دور، شنیدن صدای اذان، همیشه یادآور خاطرات شیرینی برای من بود. دوران کودکی‌ام را به یاد می‌آورد که در کنار سجاده مادر بزرگ به خواب می‌رفتم و نوازش‌های دست‌های گرم و نوازشگر او را بروی موهایم. ولی اکنون صدای اذان، درد و سوزش کتفم را بیاد می‌آورد و دشنام‌ها و توهین‌های پاسدار را و آماده شدن برای نوبت شلاق بعدی. در آن زمان نمی‌دانستم که شنیدن صدای اذان تا پایان عمر برای من به طور شرطی یادآور صفر تازیانه و میله‌های زندان خواهد بود. پیمودن مسیر حد فاصل مابین سلول تا ابتدای بند که تحت شلاق در آن قرار داشت، روز به روز دشوارتر می‌شد. در روزهای آخر، دو دستم را بدیوار تکیه می‌دادم و با استفاده از دیوار و با گام‌های بی‌نهایت آهسته خودم را تا سلول می‌کشاندم. پاسداران نیز روز به روز خشمگین‌تر می‌شدند. در یکی از نوبت‌های شلاق "اکبری"، مسئول بند مجدداً سئوالات همیشگی را تکرار کرد و بعد از شنیدن جواب "نه" دیوانه‌وار شروع به زدن شلاق کرد. هنگامی که از تحت شلاق برخاستم و طبق معمول دست‌هایم را به دیوار تکیه دادم تا بتوانم با استفاده از دیوار راه بروم، با لگد محکمی مرا از دیوار جدا کرد. تعادلم را از دست دادم، ولی با دشواری فراوان خودم را به دیوار تکیه دادم تا به زمین نیافتم؟ یک روسری به گردنم بود. "اکبری" سر روسری را به پاسدار دیگری داد و گفت سر روسری را بگیر و او را مثل حیوان تا در سلولش بکش. می‌خواست به این ترتیب مرا خوار و زبون کند. ولی نمی‌دانست که عصبانیت و خشم بی‌نهایت او چه نیروی زیادی به من می‌دهد. در روزهای نخست، زمانی که به سلول بازمی‌گشتم، در سلول شروع به قدم زدن می‌کردم، ولی دیگر توان این کار را نداشتم و به مجرد بازگشتن به سلول به روی پتوی سربازی دراز می‌کشیدم. اما دراز کشیدن مداوم هم طاقت فرسا بود. تماس استخوان‌های بدنم با زمین دردآور بود. ولی آنچه بیش از هر چیز آزاردهنده بود، وحشت دائمی از جهت از دست دادن قوه ادراک و تمرکز در اثر طولانی شدن اعتصاب غذا بود. نمی‌بایستی قدرت تمرکز را از دست می‌دادم. نمی‌بایستی تعادل فکری‌ام را از دست می‌دادم. نمی‌بایستی کار ناخواسته‌ای انجام می‌دادم. کابوس همیشگی‌ام این بود که به حالت اغما فرو بروم و ناخواسته به من سرم وصل کنند. باید فکر را روی مسئله مشخصی متمرکز می‌کردم. رمان‌هایی را که خوانده بودم و یا اشعاری را که در گذشته بخاطر سپرده بودم مرور می‌کردم. مسیر کوه‌هایی را که طی کرده بودم از دامن تا قله بیاد می‌آوردم. در کوچه پس‌کوچه‌های شهرها و روستاهایی که سفر کرده بودم قدم می‌زد. یکبار زمانی که از تخت شلاق بلند شدم از زیر چشم بند متوجه دختر دیگری شدم که بعد از من می‌بایستی شلاق می‌خورد. پیراهن سبز رنگی بتن داشت. دیدن این پیراهن احساس آشنا و بسیار مطبوعی در من ایجاد کرد، ولی افسوس که چیز بیشتری بیاد نمی‌آوردم. بعدها با خبر شدم که بعد از ما تعداد دیگری را نیز به دادگاه برده بوده‌اند و آنها نیز شلاق ارتداد می‌خوردند.

یک روز در فاصله نوبت‌های شلاق، پاسداری مرا به ابتدای بند برد و روی یک صندلی نشاند و کاغذ و خودکاری رویویم گذاشت. چشم‌هایم خطوط کج و موجی روی کاغذ می‌دید. سرم را کاملاً بروی کاغذ خم کردم تا توانستم چند جمله‌ای بخوانم. سئوالاتی در مورد نحوه شلاق خوردن مطرح شده بود. بعدها متوجه شدم که هیاتی از سوی آیت الله منتظری برای بررسی وضعیت زندانیان به اوین آمده بود. بعد از گذشت چند لحظه پاسداری مرا بلند کرد و به طرف سلول برد، زیرا تشخیص داد که که اگر تصمیم به نوشتن هم داشته باشم، توان این کار را نخواهم داشت. قدرت تکلم را هم تا حدود زیادی از دست داده بودم. بیش از ۲۰ روز از آمدن ما به سلول و شروع اعتصاب غذا می‌گذشت. در روز بیست و سوم سکوت عجیبی بند را فرا گرفته بود. شلاق نوبت نماز سحر را خورده بودم. صدای اذان ظهر بلند شد و من خودم را برای نوبت بعدی آماده می‌کردم. عجیب بود! صدایی بگوش نمی‌رسید. آیا دیگر شلاق نخواهند زد؟ نه نه! چنین افکاری را نمی‌باید به سرم راه بدهم. نباید دچار خیالپردازی و خوشبختی شوم. نه نه! حتماً برنامه خاصی داشته‌اند و ساعت زدن شلاق به تعویق افتاده است. ساعت دانشگاه ملی ساعت ۳ بعد از ظهر را اعلام کرد. نگیهان زن در سلول را باز کرد و گفت: می‌خواهی به بهداری بروی؟ سئوال بسیار مضحک و عجیبی بود و از آن عجیب‌تر لحن و برخورد آرام او. چه اتفاقی افتاده است؟ ادای هر کلمه غذاب فراوانی به

"تیپ کودتا" و سیاه پوشان!

آنها خوب می دانستند و همچنان می دانند که بدون قدرت نظامی نخواهند توانست این ثروت را حفظ کرده و غارت را ادامه دهند. به همین دلیل، در آغاز اجرای برنامه تعدیل اقتصادی بخشی از فرماندهان سپاه پاسداران و کمیته ها (نیروی انتظامی کنونی) و بسیج را به شرکای خود تبدیل کردند و دستشان را در انواع امور تجاری بند کردند. همین طرح را در وزارت اطلاعات و امنیت نیز به اجرا گذاشتند، که منفورترین بخش این تجارت، ایجاد چک راه ترانزیت مواد مخدر بود که در جریان دستگیری و اعترافات سعید امامی فاش شد. تجارتی که عده ای از رقبای و مجریان در جریان آن تصفیه جانی نیز شدند. بخش های دیگر این تجارت نیز در جریان افشای عملیات احمد خوش کوش فاش شد و مشخص گردید که این مدیرکل وزارت اطلاعات و امنیت تاجر "تلفن دستی" بوده است.

بنابراین، فرماندهان نظامی و نیروهای امنیتی که در برابر تحولات و قانونمند شدن امور در جمهوری اسلامی مقاومت می کنند، در واقع از موقعیت و ثروت خود دفاع می کنند و این نوع دفاع، قطعاً بسیار جدی است! این "سر" از چه بدنه ای استفاده می کند؟

— از همان نیروهائی که اکنون بصورت یک "تیپ کودتا" سازمان یافته اند و همچنین بخشی از بسیج و نیروهای فشار که در پیوند با بسیج عمل می کنند. بسیاری از افرادی که بدنه این سر را در بسیج و نیروهای فشار تشکیل می دهند، نیروهائی هستند که طی ۱۰ سال گذشته جذب شده اند، اما بزرگان و فرماندهان آنها تازه کار نیستند.

از این مرز به بعد است که باید به حوادث و رویدادهای گذشته، به سال های دهه ۶۰ و بویژه قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ باز گشت.

تمام کسانی که حوادث بعد از ظهر روز ۲۳ تیرماه سال گذشته را بخاطر دارند، می دانند که تیم های چماق بدست که پیراهن های سیاه برتن داشتند، آتش سوزی ها و تخریب ها را انجام دادند. در شب یورش به خوابگاه دانشجویان نیز، بسیار بیشتر از نیروهای انتظامی، همین پیراهن سیاه ها جنایت آفریدند. در هر یورشی که در سه سال گذشته به مجامع و سخنرانی ها صورت گرفته، پیراهن سیاه ها حضور داشته اند. آنها و بویژه رهبران از چنان حمایت و پشتیبانی برخوردار هستند که حتی در محاکمه فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ به اتهام یورش به خوابگاه دانشجویان، پیراهن سیاه ها را کسی نتوانسته است به دادگاه فرا بخواند، در حالیکه آنها در عین داشتن ارتباط با نیروهای انتظامی و بسیج با سپاه پاسداران و بخش های امنیتی نیز در ارتباط هستند. برخی از آنها اکنون فرمانده بسیج اند و گردان های آن را فرماندهی می کنند. آنها که طی سه سال گذشته گرفتار نیروهای فشار شده اند، به چشم خود دیده اند که نیروهای انتظامی بیشتر از پیراهن سیاه ها حرف شنوی دارند تا فرماندهان خود!!

"تیپ کودتا" با کمک مستقیم همین پیراهن سیاه ها سازمان یافته و مانند نخ سیاه دانه های یک تسبیح را در واحدهای مختلف بسیج و سپاه و نیروهای انتظامی، امنیتی و گروه های فشار به رشته کشیده و آن را به کانون سیاسی نظامی توطئه علیه جنبش مردم وصل کرده است.

سیاه پوشان سال ۶۷

سیاه پوشان برای نخستین بار در جریان قتل عام زندانیان سیاسی، در تابستان سال ۶۷ دیده شدند. در تمام طول چند هفته ای که قتل عام زندانیان سیاسی در زندان های گوهردشت و اوین جریان داشت، کارگزاران این جنایت سیاه پوشانی بودند که دارهای شش ردیفه آملی تاتر گوهردشت و حسینیه و شوافزخانه اوین را برپا داشتند. آنها با آنکه پیش از آن نقشی در نگهداری زندان نداشتند، در آن دوران با در دست داشتن کارت ویژه، کنترل زندان را برعهده گرفتند و جز آنها هیچ نگهداری اجازه ورود به محل قتل عام را نداشت. همین سیاه پوشان، بعد از قتل عام و خالی شدن زندان ها در تشکلهائی سازمان یافتند که اکنون از "تیپ سیاه کودتا" سر درآورده اند. در طول این مسیر، آنها مجری قتل های سیاسی حکومتی در داخل و خارج کشور شدند و دستشان به انواع جنایات دیگر آلوده شد. یورش به کوی دانشگاه، در واقع تکرار یورش های نوبتی در زندان ها و به زندانیان بود، که این بار در خارج از زندان و در حمله به کوی دانشگاه تکرار شد تا تمرینی باشد برای عملیات بزرگ تر!

به محاکمه فراخواندن سیاه پوشان حمله کننده به کوی دانشگاه، اقدامی عملی برای متلاشی کردن سازمانی "تیپ کودتا" است. کودتا، در ایران کنونی و در شرایط کنونی شانسی برای موفقیت ندارد، اما صدمات و عوارضی را به جنبش مردم تحمیل خواهد کرد که می توان از هم اکنون جلوی آن را نیز گرفت.

در تهران آشکارا از یک "تیپ کودتا" سخن گفته می شود. این تیپ متمرکز در یک پادگان و یا بخشی از یک لشکر نیست، بلکه بصورت واحدهای کوچک در چند پایگاه سپاه پاسداران، نیروی انتظامی و بسیج بنامان یافته است. کسانی که این تیپ را فرماندهی می کنند، با واحدهای شبه نظامی بسیج در چند نقطه تهران در ارتباط سازمانی قرار دارند.

اوباش و گروه های فشار، که در ماه های اخیر بصورت تیم های ترور و تخریب تجدید سازمان یافته اند، توسط حلقه های واسطه با فرماندهان تیپ کودتا در تماس اند. این تیم های ترور و تخریب در حلقه های ۱۵ نفره عمل می کنند و گفته می شود، اخیراً به سلاح های غیر سازمانی در ارتش و سپاه پاسداران نیز مسلح شده اند. سلاح هایی که ساخت جمهوری چک و اسپانیا است. این سلاح ها، که حتی گفته می شود "خپیاره انداز" نیز در میان آنهاست، با استفاده از مجوزهای امنیتی و از افغانستان وارد ایران شده است. از جمله انگیزه های مسلح شدن این واحدها به سلاح های غیر سازمانی در جمهوری اسلامی، و انمود ساختن بی ارتباطی گروه های تروریست حکومتی، با واحدهای نیروهای انتظامی و سپاه پاسداران در صورت دستگیری در عملیات تروریستی است.

همچنین گفته می شود:

نحوه سازماندهی "تیپ کودتا" به گونه ایست که برای هر نوع عملیات نظامی علیه جنبش مردم، ابتدا باید واحدهای کوچک آن، در خود پادگان هایی که این واحدها در آن ها مستقراند وارد عمل شوند. یعنی ابتدا باید با ایجاد زعب و وحشت و ایجاد شورش در این پادگان ها، رهبری و هدایت آنها را در اختیار بگیرند و سپس بصورت نامنظم و باصطلاح برای دفاع از جمهوری اسلامی و ارزش های اسلامی راهی خیابان ها شوند و به گروه های فشار سازمان یافته پیوسته و سرکوب عمومی را آغاز کنند. بخشی از بسیج مساجد نیز قرار است تحت نام مردم با این شورش نظامی همراهی کنند.

در برخی محافل سیاسی تهران گفته می شود که این سازماندهی از دل چند تجربه ناموفق برای ایجاد بحران، اعلام حالت فوق العاده و اعلام سقوط دولت خاتمی بیرون آمده است:

— یورش اوباش تحت هدایت بسیج و فرمانده حفاظت نیروهای انتظامی (مسردار نقدی) به خانه آیت الله منتظری و حضور پنهان چهره هائی نظیر آیت الله یزدی و محسن رفیق دوست در این شهر و همزمان با این رویداد؛

— آدم ربائی و قتل های سیاسی حکومتی سه سال اخیر؛

— یورش به خوابگاه دانشجویان دانشگاه تهران و آتش سوزی و تخریب سازمان یافته توسط بسیج و واحدهای چماق بدست در روز ۲۳ تیرماه؛

در همین محافل گفته می شود، که سازماندهندگان و رهبران سیاسی نظامی این نقشه ها، سازماندهی های کودتائی حوادث روز ۲۳ تیرماه را موفق ترین عمل و سازماندهی می دانند و در پی تکرار دقیق تر و گرفتن نتیجه قطعی تر از آن هستند.

صرفنظر از اینکه در شرایط و اوضاع و احوال کنونی این نوع عملیات، مانند تمام عملیات مشابه آن طی سه سال اخیر به ضد خود تبدیل خواهد شد و جنبش به راه خویش ادامه خواهد داد، توجه به برخی ویژگی های این نوع سازماندهی ها، اندیشه ها، سوابق و نیروهائی که برای این منظور به کار گرفته می شوند نه تنها مفید و آگاه کننده است، بلکه جنبش کنونی هیچ راهی جز مرور گذشته و یافتن ریشه این مقاومت ها و نیروهائی که برای این منظورها بکار گرفته می شوند ندارد.

این مقاومت از سوی روحانیونی تائید و حتی هدایت می شود که اکنون بخشی از مافیای ثروت و قدرت در جمهوری اسلامی به حساب می آیند. آنها در طول برنامه تعدیل اقتصادی و خصوصی سازی صاحب کارخانه، واحدهای تولیدی، زمین های زیرکشت صنعتی، باغ های مرکبات، زمین های جنگلی، شرکت های برج سازی و بزرگترین تجارتخانه ها شده اند. بخش مکلای این مافیا نیز تجار بزرگ وابسته اند که مشترکاً با روحانیون حکومتی، بنیادهای مالی را در اختیار دارند، اتاق بازرگانی را به دولتی در دل دولت رسمی تبدیل کرده اند و نبض واردات و صادرات در اختیارشان است.

نامه ها و پیام ها

ایران - با آرزوی سلامتی و نشاط برای شما عزیزان. پیشاپیش فرا رسیدن نوروز خجسته را به شما و همه دوستان و رفقا تبریک می گوئیم و آرزو داریم سال جدید سال کنار هم زیستن و با هم بودن باشد. این آرزو، از آن آرزوهاییست که قطعا در آینده نه چندان دور تحقق خواهد یافت.

... در شمارش مجدد آرای تهران، حداقل در بخش ۱۱ تهران آنگونه که اطلاع یافته ایم تقابلهای کشف شده است. رای هاشمی رفسنجانی را افزایش و آرای رحمانی، کاندیدای جبهه مشارکت را کاهش داده بودند، طوری که در خیلی از لیست هائی که ۳۰ نفر کامل نوشته نشده بود، اسم هاشمی رفسنجانی را اضافه کرده بودند و از طرفی رای آقای رحمانی را به کس دیگری که اصلا مشهور نبود اضافه کرده بودند. اگر بازشماری ادامه می یافت قطعا تنها تفسیر آن بیرون رفتن رفسنجانی از لیست تهران بود. مقاومت شورای نگهبان و جناح راست در برابر آرای مردم تاکنون اعتراض هائی را در شهرستان ها همراه داشته است. با آنکه جناح راست مایل به پذیرش آرای مردم نیست و اقدام هائی در این جهت انجام داده و می دهد، در نهایت پیروزی اصلاح طلبان با حمایت مردمی اجتناب ناپذیر است. جناح راست و مخالفین مردم هر حرکتی در جهت پذیرفتن حقیقت انجام دهند به یقین تاوان سنگینی پس خواهند داد. این تاوان ممکن است به خشونت های عمومی منجر شود که در هر صورت بازنده اصلی نیروهای ضد مردمی جناح انحصار طلب خواهند بود. مردمی که با احساس گرم و منطقی بالا و انگیزه ای قوی به حمایت از اصلاحات حرکت می کنند تمامی مخالفین این حرکت مردمی را زیر پای قدرتمند خود خرد خواهند کرد. وقتی اکبر گنجی نوشت که فرزند پسر کسی که در سال ۷۵ بدست نیروهای ضد مردمی سعید امامی کشته شده، چشمان فرزندش نیاز به عمل جراحی دارد و ایشان مبلغی برای این عمل به خانواده او داده، باید می بودید و می دیدید که مردم با چه از خود گذشتگی اعلام آمادگی برای کمک کردند و نفرت خودشان را از جنایتکاران و در حمایت از مقتولان و خانواده آنها اعلام کردند. این موج، موجی مردمی در حمایت از آرمان های انسانی است که هر کس سد راه آن شود غرق خواهد شد. ما این را در محلات جنوبی تهران به چشم می بینیم. اکنون که این گزارش را برایتان می فرستیم با خبر شدیم که سعید حجازیان را ترور کرده اند و حال او بسیار وخیم است.

داستان خنده دار شمارش آرای رفسنجانی

ایران - تبلیغات را مخلوط کرده بودند تا از تکرار دوم خرداد جلوگیری کنند، اما در خفا و پنهان فعالیت گسترده بود و اثر خود را هم گذاشت. اگر محدودیت های ناشی از رد صلاحیت ها و به زندان انداختن ها نبود حتما کدیور، عبدا لله نسری، جلالی پور، ابراهیم یزدی، سجابی، صلواتی از اصفهان و جوادی حصار از مشهد رای می آوردند. روزنامه ها نقش مهمی داشتند، اما دانشجویها بیشتر! تمام خانواده ها دانشجو و دانش آموز دارند و اینها خیلی تاثیر گذارند. زندانی کردن کدیور و نوری و بعد هم به میدان آمدن رفسنجانی کینه مردم را از شورای نگهبان و دار و دسته وابسته به آن بیشتر کرد، مخصوصا سخنرانی زشت و زننده آیت الله یزدی در روز انتخابات و در نماز جمعه تهران که مثل کبریت به خرمن آتش خشم مردم بود.

همه این توپ هائی که جناح راست در این دو سال و اندی پرتاب کرده بود، در انتخابات ۲۹ بهمن به دروازه خودش برگشت.

حجاریان پیش از انتخابات گفته بود «مجلس حساب کنید چهره هائی خانه باید خانه تکانی شود» واقعا اینطور شد. شما حساب کنید چهره هائی مثل مرتضی نبوی، باهنر، لاریجانی، حمیدرضا ترقی، عباسی، فاکر، موحیدی ساوجی، خانم فیاض بخش، غفوری فرد، حسن روحانی و عده ای شبیه آنها را مردم خیلی صاف و ساده با رفتن پای صندوق های رای از مجلس بیرون کردند. کسانی که در این دو سال هر فتنه ای را که می توانستند علیه مردم و دولت خاتمی اجرا کردند. شاهکار شد، مردم گل کاشتند!

فائزه هاشمی با حمایتی که از پدرش کرد و علیه بعضی مطبوعات موضع گرفت در افکار عمومی سقوط کزد و نفر ۱۵۷ شد! درباره پدرش هم خبر دقیق داریم که در ردیف ۱۳۳م بود، اما جناح راست رخصتی را قربانی کرد تا هاشمی را به ردیف ۱۳۰م برسد. مردم همه می دانند اوضاع از چه قرار است. جمیله کدیور که برادرش در زندان است و شوهرش آقای مهاجرانی است و در انتخابات مجلس پنجم نگذاشتند از شیراز به مجلس بیاید حالا مردم بجای فائزه به او رای دادند. زن بسیار با سواد و فهیمه است. آیت الله حائری شیراز که یکی از آیت الله های وابسته به حجتیه و ارتجاع مذهبی است اجازه نداد کدیور به مجلس پنجم برود و دستور داد آراء او را باطل کنند و شورای نگهبان هم همین کار را کرد. این بار مردم در تهران جواب شورای نگهبان و آیت الله حائری را دادند. رفتار متین و آراء بالایی او در شورای شهر تهران هم در رای بالایی او در انتخابات مجلس ششم موثر بود. من پیش تر مصاحبه ای را از او خوانده بودم که در سفر به مصر با حسنین هیكل کرده بود. خیلی سوالات پخته ای کرده بود.

ششده ام وکلای مرتجع و مخالف مردم در مجلس پنجم که باز هم خودشان را داوطلب مجلس کرده بودند و مردم با رای خودشان آنها را از مجلس بیرون کردند، در اولین روز تشکیل مجلس، پس از انتخابات در راهروها همدیگر را «شید» خطاب می کردند!!

شرکت مهاجرانی در مراسم بزرگداشت دکتر پدایا الله سجابی تاثیر بسیار خوبی در مردم گذاشت. اصولا مردم از شهامت و پایداری مهاجرانی خیلی خوششان آمده است.

می دانید که من بدلیل شغلم و سن و سالی که دارم با خیلی از مردم در تماس هستم. مردم می گویند راستی ها سرگیجه گرفته اند و در «کما» بسر می برند. راستی هم باورشان نمی شود که اینطور در سراسر ایران با نفرت مردم روبرو شده اند. من که نمی دانم امام جمعه ها با چه روشی باز هم بالای منبر می روند و از پایگاه مردمی خودشان دم می زنند.

ماجرای رفسنجانی واقعا یک ماجرای خنده داری شده است. رفته بودم دان قناری بخرم، یکی که ظاهرا طبع شعر هم داشت، درباره افتادن رفسنجانی در دام جناح راست و شکستی که خورد گفت شعری را به این مناسبت گفته، که تا خواند یادداشت کردم. شعرش این بود «فراوان مرغ زیرک دیده ایام - که افتادن بهر دانه در دام»

خلاصه انواع داستان ها، جوک ها و شایعات سر زبان مردم است و همه می دانند اگر او به مجلس برود، مردم او را نبرده اند به مجلس، بلکه از روی سر مردم به مجلس رفته است. امروز خودم در اتوبوس شنیدم که شاگرد راننده به شوخی به بعضی مسافرها که جلوی در ایستاده بودند می گفت: «برادر برو جلو، اما بیا تنت به تنه اکبر نخوره!»

همه جا بحث از هاشمی رفسنجانی است، حتی شایع کرده اند که این نان را آیت الله مهدوی کنی گذاشت توی دامنش تا از سر راه برش دارد! باز توی اتوبوس خواندم که مردم پشت صندلی ها نوشته بودند (شورای نگهبان آسوده خواب، ما بیداریم!!)

ادبیات کوچه و بازار همیشه حکایت اندیشه های عموم مردم است.

روزنامه ها

ظهور نویسندگان جدید در روزنامه ها، مرا واقعا متعجب می کند. از کجا پیدا شدند؟ شگفت انگیز است. همه جا روزنامه ها را دست مردم می بینم، حتی ارتشی ها. اکبر گنجی، عمادالدین باقی، عباس عبدی، ابراهیم نبوی، جلالی پور، شمس، حکمت، ارغندپور، زیدآبادی، علیجانی و... بیداد می کنند. جناح راست که محاصره شده از هر طرف به مهاجرانی می تازد. او توانست بهمن استیضاح را از سر خودش بگذراند و حالا با عوض شدن ترکیب مجلس موقعیتش استوارتر از گذشته شده است.

از پس روزنامه در می آید و باید آنها را خواند، من هنوز فرصت نکرده ام کتاب اکبر گنجی را تا آخر بخوانم. انتقام به انبار روزنامه تبدیل شده است. حیف که چشم و سن و سال یاری نمی کند. به مرز ۷۰ رسیده ام. شنیدم یکی از رهبران جناح راست به یکی از خبرنگارها گفته «شماها مملکت را بهم ریختید!» البته منظورش مملکتی است که آنها برای خودشان ساخته بودند.

درباره سخنان گهبار آیت الله مصباح یزدی و نظر مردم پرسیده بودید. باور کنید در جنوبی ترین قسمت های شهر هم مردم کم سواد و حتی بیسواد مسخره اش می کنند. اسمش را گذاشته اند آیت الله سوسمار!

درباره انتخابات کاشان برایتان بنویسم که از نزدیک شاهدش بودم. امام جمعه کاشان آیت الله «یشری» است که همه می دانند حجتیه ایست و نماینده ولی فقیه هم هست. مال جناح ارتجاع است و مردم با

حساب بانکی نشریه که در صفحه آخر اعلام می شود واریز کنید. درباره شماره های گذشته که درخواست کرده اید، لطفاً به ما اطلاع بدهید چه شماره هائی را می خواهید تا برایتان ارسال داریم. برای شماره های گذشته، تنها قیمت اصلی نشریه از متقاضیان دریافت می شود. آخرین شماره نشریه را برایتان ارسال می داریم، با این امید که شما نیز پول آبونمان آن را در اولین فرصت پرداخت فرمائید.

راه توده هیچ منبع درآمد دیگری جز تک فروشی، آبونمان و کمک های مالی علاقمندان انتشار آن در اختیار ندارد و به همین دلیل انتظار منتظرکنندگان نشریه از مشترکین، کسانی که تقاضای آبونمان می کنند و بویژه کسانی که شماره های گذشته را طالب هستند پرداخت قیمت نشریه است.

مونستر- ۵۰ مارک کمک ارسالی دوست گرامی "ب" دریافت شد. سپاسگزاریم.

* راه توده، به همین مناسبت اعلام می دارد که مانند گذشته، در صورت تمایل و خواست کسانی که به این نشریه کمک مالی می کنند، نام و یا نام مستعاری که خود در اختیار ما بگذارند اعلام می کند.

تذکر و توجه!

از همه علاقمندان و خوانندگان "راه توده" تقاضا داریم وقتی پیام تلفنی و یا "ای میل" ارسال می کنند، نحوه ارتباط با خود را نیز ذکر کنند. بارها در پیام های مختلف افرادی با اسامی مختلف خواهان شماره های گذشته راه توده شده اند و یا برای بهبود کیفیت شبکه اینترنتی راه توده پیشنهادهایی داشته و ارائه داده اند، اما متأسفانه آدرس، تلفن و یا آدرس کامپیوتری خود را ذکر نکرده و یا ننوشتند که بتوان با آنها تماس گرفت. ما امیدواریم این توضیح برای برخی علاقمندان راه توده که از عدم ارتباط با آنها، پس از ارسال پیام برای ما گله کرده اند قانع کننده باشد. متأسفانه چون این افراد ذکر نکرده اند که ما می توانیم نامشان را در راه توده اعلام کنیم و یا خیر، از اعلام اسامی آنها معذوریم.

این اشکال در عدم ذکر دقیق آدرس و یا شماره تلفن نیز وجود دارد. برای نمونه تاکنون شماره های گذشته راه توده بنا به خواست و خواهش برخی علاقمندان ارسال شده، اما بدلیل دقیق نبودن آدرس بسته پستی بازگشته است. بویژه در ارتباط با کشور "کانادا" و شهر "مونتال" و "ونکوور" این مسئله تاکنون چند بار تکرار شده است که امیدواریم عزیزانی که برای ما پیام تلفنی گذاشته بودند، با خواندن این توضیح متوجه دلیل عدم دریافت نشریات ارسالی شده و از ما گله نداشته باشند.

(بقیه آنهایی که شوهای ... از ص ۲۷)

درباره حزب توده می گفته اند تأیید کرد و نشان داد که این حزب اساساً یک سازمان خیانتکار است. به گفته نهضت آزادی سرنوشت حزب توده برای آنهایی که زحمت خواندن قرآن مجید را به خود داده اند، قابل پیش بینی بود. (همانجا ص ۷-۱۸۶)

در اینجا بدون آنکه قصد باز کردن زخم های کهنه را داشته باشیم، باید به استفاده بخشی از رهبری سازمان از این نمایش های تلویزیونی، در مبارزه برای کسب قدرت در درون تشکیلات اشاره کنیم.

در این سوء استفاده از موقعیت پیش آمده، امثال "بابک امیر خسروی" نیز نقش بسیار مخرب خود را در ایجاد روحیه انفعال و شکست در بخشی از توده ای ها و تشدید روند فاصله گیری سازمان فدائیان اکثریت از حزب توده ایران بخوبی ایفاء کردند. در حقیقت اگر کسانی لازم باشد به اعاده حیثیت بیاندیشد، امثال بابک امیر خسروی هستند که از این شوها برای پیش تازاندن اندیشه های ایدئولوژیک سازمانی خود سوء استفاده کردند. کسانی باید به اعاده حیثیت و ضرورت آن بیاندیشند که سازمان اکثریت را از حزب توده ایران جدا کردند، ایدئولوژی را از آن گرفتند، به سوی سوسیال دموکراسی راست کشاندند و هویت آن را گرفتند.

۵- دلیل درنده خوئی اعمال شده درباره رهبری و کاذب های حزب توده ایران را باید در آن سیاسی جستجو کرد، که حزب ما در برابر انقلاب و جمهوری اسلامی داشت. سخن را باید از اینجا پی گرفت. از سیاسی باید اعاده حیثیت کرد که در سال های مهاجرت به آن تاخته اید و اکنون برای نزدیکی به جنبش کنونی مردم ایران و تحلیل دقیق اوضاع کنونی ایران هیچ گریز از بازگشت به اساس و اصول این سیاست نیست!

نفرت اسمش را می برند. با اطلاع از همین نفرت عمومی مردم، از تهران، شورای نگهبانی ها به او ندا داده بودند مرحمت کرده و از کسی حمایت نکنند و کسی را هم کاندیدای نکنند که حمایت کردن و کاندیدا معرفی کردن همان و شکست همان! پیش از انتخابات به بهانه زیارت رفت به مشهد دست بوس آیت الله واعظ طبعی. آخوند توطئه گر و خشونت طلبی است، در حالیکه می دانید مردم کاشان اصولاً مردمی ساده، مهربان و گریزان از خشونت هستند.

جناب راست خیلی روی "رضوی"، شهردار سابق کاشان سرمایه گذاری کرده بود و به پثری هم توصیه کرده بود کاری به کار او نداشته باشد تا بلکه بعنوان کاندیدای مستقل به مجلس برود. همه این خواب و خیال ها نقش بر آب شد و مردم کاشان که دست همه را از پشت خوانده بودند به دکتر توفیقی رای دادند که مشارکتی و از جبهه دوم خردادی ها بود. چنان رای بالائی آورد که هیچ تقلبی درد "رضوی" را نمی توانست درمان کند! دکتر توفیقی، دکترای کشاورزی دارد و مقیم کرج است و برادرش هم در جنگ شهید شده است.

از حالا مردم در باره مرحله دوم انتخابات صحبت می کنند. مجلس ششم بعد از برگزاری انتخابات مرحله دوم، قرار است در تاریخ ۷ خرداد تشکیل شود. اگر حادثه ای درست نکنند، انتخابات مرحله دوم هم به سود اصلاح طلبان تمام خواهد شد. خیلی ها بعد می دانند که آنها به عملیات ناشیانه گذشته خود ادامه بدهند چون هر چه کرده اند نتیجه معکوس گرفته اند، اما این نوع گمانه زنی ها درباره کسانی درست از آب در می آید که قدرت تفکر و اندیشه داشته باشند، خیلی از اینها فاقد این اندیشه و تفکرند و مال دنیا هم جلوی چشمانشان را گرفته است، فقط باید امینوار بود ضرر بزرگی نزنند.

تبریک سال نو

ایران- تهران سرفقای ثابت قدم- سال ۱۳۷۹ که تا چند روز دیگر تحویل خواهد شد به شما و از طریق شما به تمام دوستان و رفقا صمیمانه تبریک می گویم.

این فرزند (حزب توده ایران) در طول عمر خود مانند سایر برادران خود (احزاب برادر) زجر بسیار کشیده است. آن زمان، حدود یکصد سال پیش که گام های اولیه برداشته می شد هیچکس فکر نمی کرد پا به عرصه گذاشتن آنها مساویست با تغییر جهان. وقتی سیمای آن از سایه خارج شد استثمارگرایان جهان خوابی هولناک برای آن دیدند و زهری کشنده برای ریختن به کام آن فراهم ساختند. در این یکصد سال، شکست هائی وجود داشته که امریست طبیعی. با اینکه راهی بس دشوار و پر پیچ و خم در مقابل داریم، ولی در نهایت پیروزی از آن ماست. پس از آن تب و تاب و کف زدن های کودکان دشمنان، بار دیگر چهره خونین خود را پاک کرده و همراه مردم به حرکت ادامه می دهیم. رسالت دوران ساز خود را انجام می دهیم و گریزی هم نیست! این حکم و جبر تاریخ است.

سال نو را بار دیگر تبریک می گویم و موفقیت های بیشتری را برای همگی آرزو می کنم.

کمک مالی به "راه توده"

در هفته های اخیر و همزمان با افزایش تیراژ "راه توده" و هزینه های الزامی ناشی از این افزایش تیراژ، از سوی "راه توده" نامه ای مبنی بر نیاز به یاری مالی، برای برخی علاقمندان قدیمی انتشار این نشریه ارسال شد.

پیرو این درخواست و با هدف تأمین هزینه کاغذ چاپ نشریه، مبلغ ۱۵۰۰ مارک آلمان از سوی یکی از علاقمندان انتشار راه توده با نام مستعار "م. ص" در اختیار راه توده قرار گرفت.

ضمن سپاس فراوان از این همیاری صمیمانه، فرم های مربوط به خرید کاغذ برای ایشان و دوستان دیگری که در جمع آوری این پول کمک کرده بودند ارسال خواهد شد.

خارج از کشور

آلمان- برلین- دوست گرامی "سارا- الف" نامه شما، همراه با ترجمه و تدوینی که ارسال داشته بودید رسید. درباره آبونمان نشریه "راه توده" در اروپا شما می توانید قیمت ۱۲ شماره آن را برای یکسال، که می شود ۴۸ مارک با اضافه هزینه پست که ۱۸ مارک است (جمعاً ۶۶ مارک) به

عالیجنابان اقتصادی زیر پوشش "شرع مقدس"،
هم می کشند و هم غارت می کنند!

فرمان بانک جهانی با لعاب اسلامی

این گزارش براساس نامه ای که از داخل کشور و با توصیه انتشار آن بدستم رسیده تنظیم شده و برایتان ارسال می شود!

ع. یحیی

طرح انطباق (جدا کردن درمان زنان از مردان) در بیمارستان شهید بهشتی قم، یکی از نمونه های غارت اموال عمومی از سوی باندهای قدرت در جمهوری اسلامی است که بر سر آن "کلاه شرعی" گذاشته اند. این کلاه شرعی را می خواستند سر مردم بگذارند، اما دست ردی که توده مردم ایران بر سر متشرعین معمم و غیر معمم گذاشتند، نشان داد که مردم خوب می دانند زیر این کلاه چه نهفته است!

این طرح ظاهراً برای حفظ شئون اسلامی از طرف عده ای از نمایندگان مجلس پنجم با دو فوریت به مجلس برده شد. همان نمایندگانی که فراکسیون مجلس پنجم را تشکیل می دادند و انواع طرح های ضد مردمی را به مجلس بردند. طرح مذکور علیرغم همه تلاشی که بخشی از نمایندگان واقع بین و طرفدار اصلاحات کردند تا از تصویب آن جلوگیری کنند، در مجلس پنجم از تصویب اکثریت شکننده جبهه ارتجاع-بازار گذشت و برای اجرا به دولت ابلاغ شد.

این طرح آنقدر غیر واقع بینانه و غیرمنطبق با شرایط جامعه ایران بود، که مانند تعداد دیگری از مصوبات مجلس عملاً اجرای آن غیرممکن شد و دولت آن را از دستور کار خود خارج کرد.

علیرغم همه اینها، در برخی شهرها دست هایی که این مصوبه را از مجلس گذرانده بودند، بیکار نماندند و به بهانه این مصوبه، دست گذاشتند روی بیمارستان ها و آنها را شامل خصوصی سازی کردند، بی اعتنا به اینکه بر سر پزشک و بیمار و دانشجویان پزشکی کشور چه می آید.

بیمارستان شهید بهشتی قم که با یک زدوبند مشمول طرح انطباق شد و بعدها اعتصابات و اعتراضات بسیاری را در قم بدنبال آورد در مالکیت بنیاد شهید بود. طرح انطباق که همان خصوصی سازی و ادامه برنامه تعدیل اقتصادی است، با شعار سیردن کار مردم به خود مردم اجرا شد. شعاری که پوشش خصوصی سازی است!

در این رابطه حجت الاسلام شرعی، یکی از اعضای هیات امنای موسسه فاطمیه قم و بیمارستان شهید بهشتی، ببینیم "کلاه شرعی" را چگونه سر این نمونه چپاول اموال عمومی گذاشته است. او به نشریه "پیام قم" می گوید: «ما به عنوان یک موسسه اهدافی مد نظرمان بود که برای دستیابی به آن اهداف، بیمارستانی را که بنیاد شهید در معرض فروش گذاشته بود خریدیم و طبیعی است که نظام مورد نظر خودمان را در آن اجرا کنیم... که در عمل اینگونه نشد.»

او دلالت شکست نظام (طرح) مورد نظر خود را بیان نمی کند و به نشریه پیام قم نمی گوید، که این طرح با عدم استقبال مردم، بخصوص زنان شهر قم روبرو شد و با اجرای این طرح، عملاً بیمارستان مذکور که یکی از پر مراجعه کننده ترین بیمارستان های مدرن قم بود و اساساً آقای شرعی به طمع درآمد حاصل از این مراجعه و زیر پوشش اجرای طرح انطباق دست روی آن گذاشته بود، عقیم ماند! بیمارستانی که روزانه یک هزار مراجعه کننده داشت و ۶۰۰ تخت آن در اختیار بیماران بود!

اکنون به ازای هر ۶۰ دانشجوی حاضر در یک بخش، فقط ۲۰ بیمار بستری وجود دارد و در بخش اورتوپدی آن اصلاً مراجعه کننده ای وجود ندارد.

روی گردانی بیماران از بیمارستان شهید بهشتی قم، چنان است که انجمن اسلامی پزشکان نیز در برابر بنیاد شهید ایستاد و پرسید: «بیمارستان شهید بهشتی تنها مجتمع پزشکی استاندارد در استان قم است که در نحوه واگذاری آن جای سؤال های بسیاری وجود دارد که به خصوص نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی و مسئولین ذیربط وقت باید به آن پاسخ بدهند.»

همچنین انجمن اسلامی پزشکان ایران نامه ای خطاب به وزیر بهداشت و درمان نوشت و در بخشی از آن پرسید:

«در شهری که تمام بیمارستان های آن موقوفه و خیریه است چرا افراد نیازمند به این امر مهم را مورد بی مهری قرار دهیم؟ آنهم در موردی که با حیات و سلامتی آنها مرتبط است. این امر اهمیت دارد یا اجرای نظرات خاص، بدون در نظر گرفتن حقوق قانونی مردم؟... در حالی که در تنها مرکز درمانی اورژانس جراحی قم به علت مراجعات بیش از حد ظرفیت بیمارستان در راهرو بخش بستری می شوند.»

حتی همین شواهد کوچک نیز نشان می دهد که جبهه متحدی که ارتجاع مذهبی و سرمایه داری بازار تشکیل داده اند، به بهانه دفاع از ارزش های اسلامی چگونه در پی پر کردن جیب های گشاد خود هستند و خون توده مردم مسلمان را در شیشه کرده اند.

موسسه فاطمیه که حجت الاسلام شرعی بعنوان یکی از اعضای هیات امنای آن، دست گذاشته روی بیمارستان شهید بهشتی، موسسه ایست که یکی از عمده ترین سهامدارانش آیت الله یزدی، رئیس سابق قوه قضائیه است. کسی که بیش از همه سینه برای ارزش های اسلامی - و در واقع برای جیب گشاد عباوی خویش - در نماز جمعه ها پاره می کند و گفته می شود فرمان حمله به کوی دانشگاه از سوی او به نیروهای انتظامی صادر شده بود!

از جمله کارخانه های بنیاد فاطمیه، لاستیک سازی "دنا" است که سهامدار اصلی آن آیت الله یزدی است!

ببینیم حجت الاسلام شرعی در رابطه با اعتراض های مردم و دانشجویان چه می گوید:

«موضوعی که دانشجویان در مورد کمبود مریض عنوان می کنند چندان منصفانه نیست، چون ظرفیت بیمارستان زیاد است... فکر می کنند که تخت ها خالی مانده است. خیلی از این تخت های بیمارستان به جهت عدم مراجعه بیمار به بیمارستان شهید بهشتی خالی است.»

حجت الاسلام راست و پوست کنده دروغ می گوید. یعنی دین و ایمانش را به مال دنیا فروخته است و این همان دلیل اصلی سقوط تاریخی اعتبار مذهبی روحانیون در جامعه ایران است. میج حجت الاسلام شرعی را ما نمی گیریم، که بگویند توده ای ها گرفته اند، یقه ایشان را دکتر محمد علی بی طرف می گیرد که معاون درمان وزارت بهداشت است. دکتر بی طرف می گوید:

«بیمارستان شهید بهشتی قم دارای امکانات وسیعی است که با اجرای طرح انطباق در دانشگاه فاطمیه بلااستفاده مانده است. این مسئله باعث شده که حجم وسیع بیماران به سوی بیمارستان نکونسی قم سرازیر شوند.»

پوشش شرعی برای تملک پردرآمدترین بیمارستان قم چگونه فراهم شد: «در طرح انطباق تصویب شده بود که پزشک، پرستار، تکنسین، کارگر و... بیمارستان باید زن باشند.»

انجمن اسلامی پزشکان در نامه خود می نویسد: «از اهداف اولیه تشکیل دانشگاه مذکور ارائه خدمات درمانی به بانوان توسط پزشکان متخصص زن بود، در حالیکه با گذشت مدت کوتاهی از شروع کار و به بن بست رسیدن انطباق در مقاطع مختلف، مجدداً پزشکان مرد به ارائه خدمات در آن واحد مشغول شدند.»

در نتیجه، طرح انطباق که با جنجال بسیار و بحث های ارتجاعی در مجلس پنجم تصویب شده بود، در عمل بخش ارتجاعی آن با شکست روبرو شد، اما بخش خصوصی سازی آن به قوت خود باقی ماند، همچنان که اعتراض ها و اعتصابات در رابطه با خصوصی سازی آن نیز ادامه دارد.

دانشجویان دانشگاه فاطمیه و بیمارستان شهید بهشتی می گویند: «(این دانشگاه دارای ۵۰۰ دانشجوی دختر می باشد که از مدت ها پیش در اعتراض به وضعیت موجود از شرکت در کلاس های درس و برگزاری امتحانات خودداری کرده اند.

(بقیه در ص ۳۲)

(نویسنده مقاله منتشره در شهوند) در مطلبش دنبال حل معمای دعوی کیانوری و اسکندری می‌گردد و به نقش کشورهای دیگر نیز اشاره می‌کند. جالب و سوال برانگیز است که این افراد مدعی آزادی خواهی چگونه به حزب توده ایران که می‌رسند نظرات و آرای اعضای حزب برایشان کوچک و ناچیز و بی حساب می‌آید و بنابراین دعوا و اختلاف شخصی به کالبد شکافی حزب می‌پردازند. چنین روشی معمولاً ساده‌ترین و البته مبتل‌ترین راه توضیح مسائل نیز می‌باشد و ربطی به تحلیل واقعی ندارد.

شهوند، در ادامه نوشته «حزب توده (ایران) قویا از انقلاب و به ویژه دیدگاه‌های ضد امریکائی آیت الله خمینی و نیز اشغال سفارت امریکا پشتیبانی کرد، ولی به رغم این حمایت‌ها، سرانجام کیانوری به زندان افتاد و... حزب توده غیر قانونی شد.»

علت اشاره به این موضوع برای من خواننده معلوم نیست. آیا منظور این است که نگارنده خبر معتقد است که حمایت حزب و کیانوری از انقلاب و مواضع ضد امریکائی رهبری آن اشتباه بوده است؟ چرا که «علیرغم این حمایت‌ها، سرانجام کیانوری به زندان افتاد و حزب توده غیر قانونی شد»

اگر این است که در حمایت از آن سیاست باید بگویم که حزب توده ایران همچنان از انقلاب بزرگ مردم ایران حمایت می‌کند و همچنان بر اهداف واقعی آن انقلاب که آزادی، استقلال، صلح و عدالت اجتماعی بود و هست پای می‌فشارد و سرکوب و کشتار رژیم ولایت فقیه از حزب هم هیچ تغییری در این سیاست ایجاد نکرده است.

علت و شعار انقلاب ایران استقرار رژیم ولایت فقیه نبود و آنچه ساختار حکومت و آرایش نیروهای سیاسی را بدین جانب سوق داد از چنان پیچیدگی و ظرافتی برخوردار است که شکافتن آن قریب دو دهه از تحلیلگران و جامعه شناسان و سیاستمداران انرژی گرفته است و هنوز هم تمام ابعاد آن روشن نیست. البته می‌توان مسائل را در حد درک تنظیم کننده امثال این نوع خبرها ساده کرد و از حزب توده ایران تا بازگنان و فروهر و روشنفکران و دیگران را خائن و جاسوس و خود فروخته خواند و راحت به خانه رفت. اما چنین رویه‌ای راه به جانی نبرده است و نخواهد برد.

شق دوم برای بیان موضوع فوق نیز می‌تواند این باشد که نگارنده ابراز حسن نیست و دلسوزی به حال حزب و کیانوری کرده است و می‌خواهد بگوید که «علیرغم حمایت حزب و کیانوری از انقلاب و سیاست ضد امریکائی آیت الله خمینی، باز این رژیم به آنان رحم نکرد و آنان را مورد ضرب و شتم قرار داد» که البته بعید به نظر می‌رسد منظور نگارنده شق دوم باشد، چرا که در گذشته‌ی ایشان تأکیدی هم بر حمایت حزب از اشغال سفارت امریکا شده است که علت آن تأکید فقط می‌تواند شوراندن احساسات خواننده علیه حزب باشد و نه دلسوزی به حال آن. از طرفی بیان این موضوع که حزب از اشغال سفارت امریکا حمایت کرده است، نادرست است، زیرا آنچه را که حزب حمایت می‌کرد مبارزه‌ای بود که امپریالیسم امریکا را هدف قرار داده بود و متأسفانه در آن هنگام جوانان مسلمان دانشجوی به شکلی نادرست برای پیشبرد همان مبارزه به آن متوسل شده و عملاً نیز در آن مدت به پیشقراولان آن مبارزه تبدیل شده بودند.»

به حقیقت پایبند باشیم!

در همین ارتباط آقای «ساسان قهرمان» نیز، در نشریه شهوند کانادا مقاله‌ای نوشته است، که بخش‌هایی از مقاله وی را نیز در زیر می‌خوانید:

«... دو روز قبل، خبر مرگ نورالدین کیانوری را در شهوند خواندم. این خبر به احتمال زیاد از کیهان چاپ لندن یا منبع مشابهی گرفته شده است...»

نورالدین کیانوری درگذشت. در بسیاری از جوامع غربی رسم است (بویژه که مقارن با پایان هزاره‌ی دوم میلادی هم باشد)، به شخصیت‌های تأثیرگذار آن دهه یا سده، اگر شده در چند جمله‌ی کوتاه، اشاره می‌کنند و روند زندگی و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی یا فرهنگی و هنری‌شان را مورد بررسی قرار می‌دهند، مهم نیست که این شخصیت هیتلر است یا برشت، پل پوت است یا کاسترو، سعید امامی است یا صمد بهرنگی، مهم این است که حضورش در روند زندگی و تاریخ جامعه تأثیرگذار بوده است. نورالدین کیانوری، دبیرکل پرنسابقه‌ترین حزب سیاسی ایران معاصر در یکی از حساس‌ترین دوره‌های این تاریخ بود. نورالدین کیانوری پس از سال‌ها مهاجرت اجباری که به دنبال فرار وی

پس از درگذشت «نورالدین کیانوری»، مطبوعات فارسی زبان وابسته به طیف گسترده اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی در خارج کشور مطالب خصومت آمیزی را در ارتباط با شخص کیانوری، حزب توده ایران و سیاست آن در برابر انقلاب بهمن ۵۷ و جمهوری اسلامی منتشر کردند. از جمله در کانادا و در نشریه فارسی زبان «شهوند» که در این کشور منتشر می‌شود. اعضاء و هواداران حزب توده ایران، تا آنجا که اطلاع رسیده است با این کارزار به مقابله برخاسته و به مروجین تحریف تاریخ پاسخ داده اند. اخیراً در همین رابطه متن مقاله منتشره‌ای در نشریه شهوند، به قلم «برزو ابراهیمی» بدست ما رسیده است. وی در مقاله مشروح خود به دفاع حقایق مربوط به حزب توده ایران و شخص کیانوری برخاسته است.

علیرغم زمانی که از انتشار این مقاله و درگذشت نورالدین کیانوری می‌گذرد، از آنجا که استدلال‌های مطرح شده در مقاله آقای «برزو ابراهیمی» با توجه به سوژه‌های کهنه تبلیغاتی علیه حزب توده ایران، همچنان از اعتبار برخوردار است خلاصه‌ای از آن را منتشر می‌کنیم. این مقاله همچنین نشان می‌دهد که توده‌ای‌ها در هر کجا و در هر موقعیت سازمانی و یا غیر سازمانی که قرار داشته باشند از حقانیت حزبشان دفاع می‌کنند. در همین رابطه آقای «ساسان قهرمان» نیز مقاله‌ای در نشریه مورد بحث نوشته که در ادامه خلاصه‌ای از آن را نیز می‌خوانید.

آنچه را در زیر می‌خوانید، از مقاله منتشر شده در «شهوند» خلاصه شده است و پیشاپیش از نویسندگان که بدلیل محدود بودن صفحات راه توده مجبور به خلاصه کردن مقاله آنها شده ایم پوزش می‌طلبیم.

تاریخ حزب ما را تحریف نکنید!

دو پاسخ به قلم «برزو ابراهیمی» و «ساسان قهرمان»

«در هفته نامه شهوند شماره ۴۳۴ یک خبر و یک مطلب در مورد «درگذشت کیانوری» چاپ شده بود، که مضمون هر دو آن‌ها تاسف برانگیز بود. تاسف از اینکه چگونه از شخصی چون کیانوری، که به راحتی می‌توانست وزیر، وکیل، محقق، صاحب ثروت و... بشود، ولی چنین نشد و عمری را به درگیری، زندان، فرار، شکنجه و... گذراند و در پایان هم تحت نظر مرد، می‌توان بدین زشتی یاد کرد.»

نویسنده خبر، در نشریه شهوند می‌نویسد: «(کیانوری) با حمایت اتحاد شوروی صاحب عنوان پر "نفوذترین رهبر این حزب شد."»

مشخص نیست که نگارنده خبر آن اطلاع را از کجا گرفته است؟ آیا مثلاً یکدفعه اتحاد شوروی تصمیم می‌گیرد اسکندری را کنار بگذارد و کیانوری را جانشین وی کند؟!

شایسته است که نگارنده این خبر بداند که کمیته مرکزی حزب توده ایران (با حضور افراد برجسته‌ای که مطمئناً امروز کمتر آدم آگاهی‌ست که آن‌ها را نشناخته باشد و نداند که بخشی بزرگی از آنان را نویسندگان، محققان، مترجمان و فعالین برجسته‌ی اجتماعی و فرهنگی ایران تشکیل می‌دادند که در جریان کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ به قتل رسیدند) طی پلنومی (پلنوم ۱۶) این جابجائی (یعنی گزینش کیانوری به عنوان دبیر اول حزب) را با رای اکثریت اعضا انجام داد و این حقیر یقین دارم که این انتخاب یکی از برجسته‌ترین تصمیمات آن پلنوم بوده است و اگر دوباره و چند باره هم این انتخاب حتی در ایران به رای گذاشته می‌شد باز هم کیانوری انتخاب می‌شد. البته دلائل سیاسی آن هم وجود دارد که جای شکافتنش در این نوشتار نیست. همین قدر می‌توان اشاره کرد که هدایت حزب در چنان شرایط حساس سیاسی داخلی و بین‌المللی روحیه و نقطه نظرات کیانوری را می‌طلبید و کمیته مرکزی حزب توده ایران نیز این امر را در دستور کار خود قرار داد. اسناد پلنوم شانزدهم حزب توده ایران که بخش عمده آن توسط کیانوری تنظیم شده بود هنوز هم از معتبرترین اسناد سیاسی و تحلیلی دوران معاصر ایران است و اگر ایرادی به حزب وارد باشد، بطور کامل عمل نکردن به رهنمودها و تحلیل‌های آن پلنوم است.

ریاست جمهور داده شود. ضمن آنکه با اصل "ولایت فقیه" در قانون اساسی می توان مخالف بود (همچنان که حزب توده ایران از همان ابتدا و پیش از رفراوند قانون اساسی با آن مخالف بود) در این بحث می توان چنین استدلال کرد، که موضوع مورد مناقشه "اختیارات غیر قابل کنترل" است. چه این اختیارات در ید ریاست جمهوری باشد و چه در ید "رهبر". ما روسای جمهور تام الاختیاری را نیز در جهان می شناسیم که به مردم پاسخگو نیستند. بنابراین، بحث بر سر شکل نیست، بلکه بر سر محتوا است. یعنی بحث بر سر برقراری آن جامعه مدنی است که مردم بتوانند بر اختیاراتی که به این و یا آن مقام داده اند کنترل و نظارت داشته باشند. یعنی سیستمی دمکراتیک!

(بقیه فرمان بانگ ... از ص ۳۰)

در پی همین اعتراضات یک شبانه روز نیز در مقابل وزارت بهداشت و درمان متحصن شدند، که با قول رسیدگی به خواست های دانشجویان از طرف وزارت خانه به قم مراجعت کردند، ولی از رفتن به کلاس همچنان خودداری می کنند.

دانشجویان مشکلات خود را که پس از دست گذاشتن بنیاد فاطمیه بر این دانشگاه و بیمارستان وابسته به آن تشدید شده چنین بیان می کنند:

«کیفیت علمی و عملی دانشگاه آفندر پائین است که ما چیزی یاد نمی گیریم. در دفترچه دانشگاه ها و درباره رشته های غیر متمرکز ما نمی دانستیم این دانشگاه نه تنها غیر دولتی که غیرانتفاعی است، بعد هم بدون آنکه فرصت تصمیم به ما بدهند از ما تعهد محضری و شهریه های کلان گرفته اند. خواست دیگر ما برکناری حجت اسلام شرعی از ریاست هیات امنای دانشگاه است.»

به این ترتیب مشخص می شود که دانشجویان به کیفیت تدریس در دانشگاه و شهریه سنگین آن اعتراض دارند و خواهان مدیریت آن هستند که حجت الاسلامی وابسته به موفته اسلامی و مدرسه حقانی قم است. چهره ای مشابه رئیس دانشگاه آزاد اسلامی که "جاسبی" نام دارد و عضو شورای رهبری موفته اسلامی است.

نحوه مقابله حجت الاسلام شرعی با خواست دانشجویان و اعتراض مردم و کارکنان بیمارستان شهید بهشتی، همان شیوه ایست که دکتر جاسبی با استفاده از آن پاسخ دانشجویان معترض دانشگاه آزاد را داد و در نماز جمعه تهران آنها را تهدید به اخراج کرد و سرکوب دانشجویان را یگانه راه حل مقابله با جنبش دانشجویی کشور می داند. او را از جمله طراحان و تأیید کنندگان حمله به کوی دانشگاه نیز می دانند.

حجت الاسلام شرعی درباره اعتراض ها و خواست های دانشجویان می گوید که خواست های دانشجویان سیاسی است و نه صنفی؛ بنابراین باید با آن مقابله کرد!

عمق وابستگی مافیای سیاسی و قدرت حکومتی با مافیای مالی در جمهوری اسلامی را باید در کشف عالیجنابان اقتصادی و عالیجنابان سیاسی کشف کرد، که البته اغلب یکی نیز هستند. یعنی عالیجنابان اقتصادی، همان عالیجنابان سیاسی و صادرکنندگان فتوای قتل و ترور اصلاح طلبان نیز هستند. کشف نام برخی از اعضای هیات امنای بنیاد فاطمیه و افشای آن خود گویاست:

۱- آیت الله شیخ محمد یزدی ۲- حجت الاسلام طه هاشمی (صاحب امتیاز روزنامه "انتخاب" و هدایت کننده "اعتدال") ۳- وحیده دستجردی (نماینده مجلس که اخیراً گفته است اگر زنان نماینده مجلس ششم بدون چادر و با حجاب معمول در جامعه، یعنی روسری و مانتو در مجلس حاضر شوند ما آنها را خواهیم کشت!)

حزب ما چقدر درست گفت که در پس همه حوادث و رویدادهای جمهوری اسلامی، آن نبرد اساسی جریان دارد که از فردای پیروزی انقلاب آغاز شد: "نبرد که بو که"

پوشش ها و بهانه های این نبرد می تواند به اشکال مختلف بروز کند و انواع رنگ و لعاب های مذهبی را نیز داشته باشد، اما این رنگ و لعاب ها نباید ما را گمراه کند و از ریشه یابی آنها و ادامه لحظه به لحظه این نبرد غافل بنایم. ■

از زندان شاه صورت گرفته بود، به ایران بازگشت و خط مشی سیاسی ای که توسط حزیش در جهت همکاری نیروهای ضد امپریالیستی و انقلابی و حمایت از رهبری نیروهای پیرو خمینی در این اتحاد تدوین شده بود را هدایت کرد و آن را تا حد ممکن پیش برد. کیانوری در زمستان سال ۶۱ به همراه قریب هفتاد عضو دیگر رهبری حزب توده ایران دستگیر شد. چنانکه بعداً انشاء شد و در موارد بسیار دیگری نیز به کار رفت، تحت شکنجه های هولناک امثال لاجوردی و سعید اسلامی قرار گرفت و به اعترافاتی وادار شد که پیش از او بسیاری از اعضای سازمان های دیگر سیاسی نظیر مجاهدین، اتحادیه ی کمونیست ها، فدائیان، مشروطه خواهان و... و نیز اشخاصی چون احمدزاده، شریعتمداری و قطب زاده به آن تن داده بودند و پس از او نیز بسیاری کسان، از جمله سعیدی سیرجانی و فرج سرکوهی به اعتراف وادار شدند. کیانوری بعدها در دیدار گالیلینوئل از زندان اوین اینگونه اعترافات را نتیجه شکنجه خواند و با نشان دادن انگشتان خرد شده و دست های نیمه فلج خود، به این شکنجه ها و اعدام ها اعتراض کرد. در کشتار سال ۶۷، اکثریت قریب به اتفاق اعضای رهبری حزب توده هم اعدام شدند و تنها چند تن، از جمله محمدعلی عمونی، مریم فیروز، احسان طبری و کیانوری زنده نگاه داشته شدند که این دو تن اخیر تا لحظه مرگ تحت الحفظ در خانه ای زندانی بودند.

بحث این نوشته مطلقاً بر سر خط مشی حزب توده ایران و بر شمردن ضعف ها و یا قوت های آن و رهبری آن نیست، بحث بر سر ضرورت شرکت ما همه در بازسازی حقیقت است.

زندگی کیانوری آفندر بر حیات حزب توده ایران و حزب توده ایران آفندر بر حیات سیاسی و اجتماعی ایران تأثیر گذار بوده که لازم باشد روزنامه نگار مجرب، صادق و مسلط بر حقیقت واقعی دوران خود، با شتابی کمتر و دقتی بیشتر بر آن تکیه کند.

خبر منتشره در "شهروند" چه می گوید؟ در لابلای خطوط : «نورالدین کیانوری، رهبر فرمایشی یک حزب دست نشانده بود که از بلوای خمینی و حرکت نادرست ضد امریکائی آن دفاع کرد ولی با چند آدم کم اهمیت دیگر مدتی آب خنک خورد و در برابر دادگاه انقلاب اسلامی به جاسوسی طویل المدتش اعتراف کرد و بعد هم آزاد شد و با همسرش، که او هم آدم مهمی نبود و اتفاقاً مهمی هم برایش نیفتاده بود، در خانه ای در "شمال تهران" اقامت گزید و بعد هم مرد»

راستی چه کسی این خبر را تنظیم کرده است؟ ارتشبد نصیری؟ ارتشبد ازهارای؟ رضاقلبی؟ خبرگزاری جمهوری اسلامی؟ وزارت اطلاعات؟ سخنگوی ساواک شاه؟ رکن در ارتش؟ لاجوردی؟ سعیدامامی؟ شلمچه، کیهان، لئارات؟ و یا نیروهای دیگری که شعارشان هدفشان نیست؟ و هنوز خواب دوران کودکی جنبش را می بینند

کیانوری پیرمرد ۶۸ ساله ای بود که به عنوان رهبر پرباقه ترین حزب سیاسی چپ ایران به اسارت گرفته شد، شکنجه شد، درد کشید. وقتی از عبداً الله نوری دفاع می کنیم یا حتی از حق او برای محاکمه آزاد دفاع می کنیم و می گوئیم تا در باره ی او خبر بی تحریف منتشر سازیم، یعنی از حق انسانی انسان در بیان آزاد نظرانش دفاع می کنیم. مهم اینست که بدانیم وقتی می گوئیم سعیدی سیرجانی یا فرج سرکوهی زیر شکنجه های سیاه به اعتراف به گناهان ناکرده وادار شدند، یعنی که از حق محدودیت ناپذیر انسان در حفظ شان انسانی خود دفاع می کنیم. و بدانیم که اگر کرباسچی و نوری هم شکنجه شوند، در کنار منوچهر محمدی چیزی از شان انسانی ما کم خواهد شد.

مهم اینست که وقتی شعار لغو اعدام، لغو شکنجه، آزادی مطبوعات، مبارزه با سانسور و حقیقت جویی اجتماعی و حرفه ای را سر می دهیم، بدانیم چه مسئولیت سنگینی بر دوش خود و سخن خود می گیریم. سرری گرفتن این مسئولیت یکی از دلالتی است که وضعیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه ی ما را در ایران و در خارج از کشور در چرخه ای بسته نگاه داشته است و می دارد.

(بقیه روند انقلابی، اما... از ص ۲۳)

وقتی در باره اختیارات "ولی فقیه"، "رهبر" و ضرورت کنترل این اختیارات و حتی درباره حذف "ولایت فقیه" از قانون اساسی نیز صحبت می شود، مسئله از زاویه برخورد به دو مقوله "فرم" و "فرمیسیم" نیز قابل بررسی است. برای نمونه، عده ای عنوان می کنند که اختیارات "رهبر" باید به

چرا کتاب ها و فیلم های کودتای شیلی در ج.ا با استقبال روبرو شده؟

کودتا سازان، کودتا کنندگان!

هرگز در آن سال هائی که کودتای امریکائی در "شیلی" دولت ملی دکتر سالوادور آلنده را سرنگون کرد، گزارش ها، داستان ها و فیلم های مربوط به این کودتا در وسعت و اشتیاق کنونی در ایران خواننده و بیننده نداشت.

این اشتیاق عمومی برای اطلاع از جزئیات کودتای شیلی، ارتباطی با اخبار و جنجال های مربوط به بازداشت ژنرال پینوشه در انگلستان و انتقال احتمالی او برای محاکمه به اسپانیا ندارد. پیش از این جنجال خبری، همانقدر اطلاع از جزئیات کودتای شیلی برای مردم ایران و بویژه نسل جوان و دانشجوی کشور اعتبار داشت که پس از بازگشت ژنرال پینوشه به شیلی.

بدلیل همین اشتیاق عمومی است که انواع کتاب هائی که در باره این کودتا نوشته شده، اکنون در ایران ترجمه شده و انتظار یافته است. چند رویداد کودتائی سه سال اخیر نیز به این اشتیاق دامن زده است: قتل های سیاسی-حکومتی دگراندیشان، یورش به خوابگاه دانشجویان در تبریز، یورش به خوابگاه دانشجویان و حوادثی که پیراهن سیاهان، غروب روز ۲۳ تیرماه با ایجاد حریق و تخریب در تهران سازمان دادند، ترور سرلشکر صیاد شیرازی، محاصره اقتصادی مردم توسط شبکه مافیائی بازار و سرانجام ترور سعید حجاریان.

از سرلشکر صیاد شیرازی بعنوان نزدیک ترین همفکر نظامی محمد خاتمی در شورای امنیت ملی نام می برند، که گفته می شود بدلیل همین نزدیکی و همگامی ترور شد. او محبوبیت وسیعی در میان ارتشیان داشت و با بسیاری از فرماندهان سپاه پاسداران نیز از جبهه های جنگ با عراق آشنائی عمیق داشت. ترور او شباهت بسیاری به انگیزه های ترور ژنرال "اشنایدر" در شیلی دارد!

ایجاد بحران اقتصادی در داخل کشور، دامن زدن به این بحران و هدایت کردن ناراضائی مردم غارت شده به سوی اعتراض به دولت نیز طی سه سال گذشته از سوی مخالفان تحولات و غارتگران اجتماعی پیگیری شده است. همین طیف، حتی در هفته های پیش از انتخابات مجلس ششم قصد داشت تظاهرات یکپارگان را در تهران سازمان بدهد و این تظاهرات را تا مقابل ساختمان ریاست جمهوری هدایت کند. عملی که نتوانستند با رانندگان کامیون و تظاهرات زنان قابلمه بدست در شیلی سازمان بدهند.

گوشه ای از آن توحشی که کودتاچیان شیلی از خود نشان دادند نیز در حمله به کوی دانشگاه به نمایش درآمد. در روز ۲۳ و ۲۴ تیرماه مردم جماعت بدستان و رهبران بی سیم بدست آنها را با چشمان خود دیدند که پیراهن و شلوار سیاه به تن داشتند. جمعی از این جماعت بدست ها، سلاح کمری نیز در اختیار داشتند و بعد از آن، انصار حزب الله در "لنارات" نوشت و کیهان نیز با آب و تاب نقل کرد که "انصار را مسلح کنید!"

مردم و بویژه نسل جوان و دانشجوی کشور همه این صحنه را بخاطر دارند و با خواندن آنچه که درباره کودتای شیلی و اصولاً نحوه به ریاست جمهوری رسیدن دکتر آلنده منتشر می شود، مقایسه می کنند. به همین دلیل است که در سه سال گذشته آنچه که درباره کودتای شیلی و دکتر آلنده منتشر شده به تجدید چاپ رسیده است!

یکی از این کتاب ها "گمشده" نام دارد که نویسنده اش "تامس هاووز" است. گمشده را "عبدالرضا هوشنگ مهدوی" در تهران ترجمه کرده است. "گمشده" براساس تحقیقات وکیل خانوادگی یک خبرنگار جوان امریکائی تنظیم شده است که در آستانه کودتا وارد شیلی می شود و در یکی از شهرهای بندری شیلی، برحسب اتفاق با نقش ژنرال های نیروی نظامی امریکا در این کودتا آشنا می شود. این اطلاع و آگاهی اعدام او را توسط کودتاچیان به همراه می آورد. دولت کودتا خبر این اعدام را منتشر نمی کند، اما خانواده خبرنگار جوان به کمک وکیل خانوادگی خویش سرانجام به جزئیات مربوط به دستگیری و اعدام خبرنگار پی می برند. از روی یادداشت های خبرنگار و تحقیقات مستند وکیل خانوادگی، کتاب "گمشده" تنظیم شده است.

برای آشنائی با درک و انگیزه نسل جوان و دانشجوی کشور برای پیگیری کودتای شیلی، از روی این کتاب، که ۳۴۰ صفحه است، گزارش زیر تنظیم شده است. در این گزارش آن شباهت هائی بیشتر مورد توجه قرار گرفته است که با احتمال بسیار انگیزه نسل جوان و دانشجوی جمهوری اسلامی برای پیگیری رویدادهای منجر به کودتای شیلی است. نفس همین کنجکاوی و آگاهی خود به افشاء و خنثی شدن توطئه های کنونی علیه جنبش مردم کمک می کند.

امثال سردار تقدی، سردار ذوالقدر و دیگران می خواهند در ایران و علیه جنبش مردم، در قامت ژنرالی ظاهر شوند که او خود اکنون بر صندلی متهمی نشسته که صدور حکم مجرمیت برای وی نیازمند برپائی هیچ محکمه ای جز محکمه تاریخ نیست. دادگاهی که هیأت منصفه اش افکار عمومی جهان است. سرداران بسیج و سپاه و انتظامی بدون حمایت و هدایت قدرت های بزرگ پشت صحنه خواهند توانست دست به عمل بزنند؟ هر گاه که وارد عمل می شوند امید به همین جلب موافقت ندارند؟ تاریخ معاصر نشان داده است، که در پشت صحنه مقابله با رای و خواست مردم، پیوسته آن قدرت های جهانی قرار دارند که این خواست و این اراده منافع غارتگران آنها را تهدید می کند، بویژه در کشورهای که اقتصاد تک محصولی مانند نفت، مس و... دارند و یا در نقاط سوق الجیشی جهان واقع اند. ایران این هر دو را با هم دارد!

شباهت ها اتفاقی است؟

کودتا "شیلی"، حوادث "ایران"

۱۹۷۰ راضی شدند در استلافی تحت عنوان "جبهه وحدت مردم" شرکت و او را نامزد واحد خود اعلام نمایند.

اتومبیل سیاه رنگ آلنده براه افتاد. در سانتیاگو هر بار هزاران مرد و زن در اجتماعات انتخاباتی او شرکت می کردند و به سخنرانی هایش گوش می دادند. در "والپارزو و کنسپسیون" نیز انبوه مردم از او استقبال کرده و پشتیبانی خود را اعلام داشته بودند. نظیر این صحنه ها که مفهومی بیش از تظاهرات انتخاباتی داشت، در خلال سفر آلنده در سراسر شیلی تکرار می شد.

در راه تحقق آرزوهای!

اتومبیل در بیابان بی آب و علف و سوزان "آناکاما" مقابل یک گروه ده دوازده نفره روستائی متوقف شد که با زن و بچه هایشان در زیر آفتاب سوزان بی حرکت در انتظار آلنده ایستاده بودند. اتومبیل در نزدیکی این گروه متوقف شد. آلنده از اتومبیل بیرون آمد و با خوشرویی و ادب فراوان از آنان خواست تا با هم سرود ملی شیلی را بخوانند. وقتی سرود به پایان رسید آلنده

طبق قانون اساسی شیلی، رئیس جمهور "ادواردو فرای" پس از یک دوره شش ساله ریاست جمهوری، بلافاصله نمی توانست برای یک دوره دیگر به این مقام انتخاب شود.

حزب دمکرات مسیحی بجای او "رادومیر تومیک"، سفیر سابق شیلی در واشنگتن را نامزد کرد. در برابر او، "آلنده" هم شانس زیادی برای موفقیت داشت.

پس از دوبار رای گیری در جلسه هیأت رهبری حزب سوسیالیست، سرانجام آلنده با ۱۳ رای موفق در برابر ۱۱ رای مخالف به عنوان نامزد انتخابات ریاست جمهوری تعیین شد.

خوشحالی دیری نپایید زیرا پنج حزب چپ دیگر از جمله حزب کمونیست هر کدام نامزد جداگانه ای را معرفی کردند و در نتیجه جناح چپ شیلی بکلی متلاشی گردید. اما آلنده با تدبیر و مهارت بسیار موفق شد آنها را با هم آشتی بدهد و به ائتلاف وادار و سرانجام احزاب مزبور در اواش تابستان

هشت گلوله به درون اتومبیل شلیک کرد. اشنایدر سه روز بعد در بیمارستان نظامی درگذشت.

(علیرغم این ترور که با امید جلوگیری از تنفیذ پیروزی انتخاباتی آئنده از سوی پارلمان صورت گرفت) ریاست جمهوری آئنده تنفیذ شد. او پس از بست گرفتن زمام امور رسم دیرینه ای را که عکس رئیس جمهور می‌بایست در کلیه ادارات و سازمان‌های دولتی نصب شود، ملغی کرد و استدلال کرد، که این یک عمل پر خرج و بیهوده‌ایست که بیشتر زیننده کشورهای سلطنتی است نه یک کشور دموکراسی.

سیاستی که آمریکا در شیلی دنبال می‌کرد بسیار ساده بود: جلوگیری از ادامه حکومت آئنده!

امریکا سعی داشت با تخریب منظم اقتصاد شیلی مانع از ادامه حکومت او گردد. این در حالی بود که کارشناسان سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا اذغان کرده بودند که رئیس جمهوری شیلی هیچگونه خطری برای امنیت ایالات متحده بشمار نمی‌رود.

سازمان سیا طی گزارش‌های متعدد تصریح نمود که آئنده با دقت فراوان مواظب است که منافع شیلی را وابسته یا تابع هیچیک از قدرت‌های سوسیالیست یا کمونیست خارجی نکند و قصد دارد یک سیاست مستقل و ملی داشته باشد. معذالک جلسات هفتگی به ریاست هنری کسینجر ادامه داشت. یکی از اعضای شرکت کننده در این جلسات می‌گوید: «تنها هدف از تشکیل این جلسات این بود که مراقبت کند مبادا سازمان‌های مختلف اقتصادی و مالی آمریکا دیناری به رژیم آئنده کمک مالی کنند.»

به این ترتیب حتی قبل از آنکه مسئله پرداخت غرامت به شرکت‌های چند ملیتی آمریکایی پیش بیاید، حکومت نیکسون تصمیم گرفته بود سیاست اختناق اقتصادی را در شیلی عملی سازد.

مردم شیلی که از فشارهای اقتصادی آمریکا به ستوه آمده بودند، سرانجام به خیابان‌ها ریختند و نخستین تظاهرات علیه آئنده در دسامبر ۱۹۷۲ صورت گرفت. پنج هزار نفر از زنان طبقات متوسط و عالی در برابر کاخ ریاست جمهوری ماهی‌تابه‌ها و قابلمه‌های خود را مانند سنج به هم می‌کوبیدند و علیه آئنده شعار می‌دادند. به همین علت، این تظاهرات به "راه پیمانی قابلمه‌های خالی" مشهور شد.

هفت ماه پس از انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات شهرداری‌ها در آوریل ۱۹۷۱ صورت گرفت. مردم شیلی قدردانی خود نسبت به آئنده را نشان دادند. در حالیکه ائتلاف جبهه متحد مردم در انتخابات ریاست جمهوری ۳۶ درصد آراء را بدست آورده بود این بار ۴۹٫۷ درصد به آن رای دادند.

چندی بعد فیدل کاسترو از شیلی بازدید کرد و در استادیوم ملی سانتیاگو در برابر بیست هزار نفر سخنرانی کرد و گفت: «اکنون در شیلی یک روش مخصوص و منحصر بفرد بکار می‌رود و آن ایجاد تحولات اجتماعی از راه صلح و مسالمت می‌باشد. این یک روش انقلابی است که نیروهای مترقی و پیشرو شیلی دارند برنامه دگرگونی اجتماعی خود را از راه‌های قانونی و با رعایت قانون اساسی مرحله به مرحله به اجرا در می‌آورند، یعنی با همان قوانینی که برای حفظ جامعه طبقاتی وضع شده بوده‌است. این روش در تاریخ اجتماعات معاصر و حتی در تاریخ بشریت بی نظیر می‌باشد.»

آئنده که در همان استادیوم و در کنار کاسترو ایستاده بود، پس از کاسترو پشت میکرفن قرار گرفت و گفت: «شیلی با کوبا تفاوت بسیار دارد و وضع کنونی ما شباهتی به وضع کوبا در سال ۱۹۵۹ ندارد. در این جا دست راستگرایان در نتیجه قیام ملت از کارها کوتاه نشده، بلکه آنها در انتخابات آزاد شکست خورده‌اند، لذا احترام به قوانین و رعایت قانون اساسی تنها راه نجات ما می‌باشد. راهی که ما در پیش گرفته‌ایم دشوارتر است، زیرا حدود آن را قانون اساسی و سایر قوانین موضوعه شیلی تعیین کرده‌اند و ما ناچاریم قوانین مزبور را مراعات و به نظریات پارلمان گردن بنهیم...»

از هم پاشیدگی سیاسی و اقتصادی، برای ملت شیلی و رئیس جمهورش بسیار گران تمام می‌شد. بتدریج که بحران شدت می‌یافت، خطوط چهره پرزیدنت آئنده بیشتر درهم می‌رفت. شب‌ها بد می‌خوابید و از وضعی که هموطنانش دچار شده بودند ناراحت و نگران بود. تا اینکه سرانجام پس از مشاورات و تبادل نظرهای متعدد با همکارانش، طرحی در مورد اعاده نظم تهیه کرد.

انتخابات نه، کودتا بله!

هفتم سپتامبر ۱۹۷۳ آئنده تعدادی از افسران عالی‌رتبه ارتش شیلی، از جمله ژنرال آگوستو پینوشه را به حضور پذیرفت و بدون آنکه منکر اشکالاتی که طرحش در برداشت بشود، رنوس آن را برایشان تشریح کرد و اعلام نمود که در نظر دارد ظرف سه چهار روز آئنده ترتیب رفتارندوم را بدهد. هرگاه اکثریت مردم سیاست او را تأیید می‌کردند، می‌توانست پارلمان را منحل و اقدام به انتخابات جدید پارلمانی بنماید.

آغاز سخن کرد: «ما یک کشور ثروتمند هستیم که ثروتمان در اختیار مردم ما قرار ندارد. بیش از نیمی از کودکان کمتر از ۱۵ سال کشور ما از کم غذایی رنج می‌برند و ششصد هزار نفر از آنان به علت کمبود پروتئین دچار نقص فکری و روانی هستند. به فاصله ده دقیقه از کاخ ریاست جمهوری، اهالی شیلی در کلبه‌های حصیری و گلی بسر می‌برند و در زیر پایشان آب و کثافت جاری است. خاک شیلی انباشته از ذخائر طبیعی است، ما می‌توانیم کشور ثروتمندی بشویم در حالی که دچار فقر و بدبختی هستیم زیرا بیش از چهار صد سال است که بیگانگان بر ذخائر ما دست اندازی کرده و به غارت پرداخته‌اند. ابتدا اسپانیایی‌ها، بعد انگلیسی‌ها و اکنون آمریکایی‌ها. سودی که از معادن مس شیلی عاید شرکت‌های آمریکایی می‌شود، معادل تولید ملی کشور ما می‌باشد. من وعده نمی‌دهم که شما را ثروتمند کنم، بلکه فقط امید به یک زندگی شرافتمندانه و آزادی واقعی را می‌دهم.»

مخالفان بسیج شدند!

سازمان سیا به موجب دستور کمیسیون ۴۰ برنامه تبلیغاتی وسیعی را در ماه‌های قبل از انتخابات ریاست جمهوری در شیلی آغاز کرد. تعداد بسیار زیادی بروشور و اوراق تبلیغاتی چاپ و منتشر کرده و مبارزه مطبوعاتی شدیدی را در روزنامه‌های شیلی علیه آئنده ترتیب داد، که مفهومی این بود که پیروزی آئنده مترادف است با نابودی ارزش‌های مذهبی و خانوادگی و باعث سقوط اقتصاد کشور می‌شود.

ده روز بعد، دبیرکل حزب دمکرات مسیحی از هوادارانش در پارلمان تقاضا کرد که به رای مردم احترام گذاشته و به آئنده رای اعتماد بدهند. وی رئیس جمهوری آئنده شیلی را با لحن دوستانه‌ای به این نحو توصیف کرد: «او مردی است که اعتقادش به دموکراسی بخاطر احترام به قانون اساسی و مراعات کلیه قوانین کشور مدت‌هاست بخوبی شناخته و محرز شده است.»

ساعت سه و بیست و پنج دقیقه بعد از ظهر روز ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۰، ریچارد نیکسون سه نفر را در اتاق بیضی کاخ سفید به حضور پذیرفت. سه نفری که آن روز با رئیس جمهور ملاقات کردند عبارت بودند از هنری کسینجر، وزیر خارجه، جان میچل، دادستان کل و مشاور عالی نیکسون و ریچارد هلمز، رئیس سازمان سیا. نیکسون گفت: «شاید شانس ما کمتر از ده درصد باشد، ولی باید به هر قیمتی شده شیلی را نجات بدهیم. هر چه لازم باشد در این راه خرج می‌کنیم و هر خطری را که متوجه آن شود، می‌پذیریم. استقرار حکومت آئنده در شیلی برای ما غیر قابل تحمل است. سازمان سیا باید نقش مستقیمی در تدارک یک کودتای نظامی بعهده بگیرد.»

صبح روز بعد "هلمز" مشاوران خود را برای بررسی و تجزیه و تحلیل دستورات رئیس جمهوری در اتاق کارش حاضر کرد و دو روز بعد در کاخ سفید با کسینجر و کارامسین ملاقات و نتیجه مطالعاتشان را که یک طرح سه ماده‌ای بود به اطلاع آنان رسانید. این طرح که همان روز مورد موافقت نیکسون قرار گرفت و تلگرافی به دفتر سازمان سیا در سانتیاگو مخابره شد به این شرح بود:

- ۱- ایجاد محیط مساعد برای کودتا از طریق تبلیغات، نشر اخبار نادرست و شایعات و تروریسم؛
- ۲- جمع آوری اطلاعات درباره افسرانی که آماده شرکت در کودتا می‌باشند؛
- ۳- اطمینان دادن به افسران مزبور که دولت آمریکا هرگونه پشتیبانی به استثنای مداخله نظامی از آنان بعمل خواهد آورد.

ظواهر نشان می‌داد که موفقیت طرح، مستلزم از میان برداشتن ژنرال "اشنایدر" میباشد.

ساعت ۸ صبح روز ۲۲ اکتبر اتومبیل بزرگ سیاه رنگی که هر روز ژنرال اشنایدر را به ستاد کل ارتش می‌برد، در برابر خانه وی در سانتیاگو توقف کرد. دو روز بیشتر به رای گیری در پارلمان شیلی باقی نمانده بود و اشنایدر هم مانند همه مردم شیلی با بیصبری در انتظار نتیجه این رای مهم بود و عقیده داشت تنفیذ پیروزی آئنده از جانب پارلمان، تشنجاتی را که در سانتیاگو دیده می‌شد، تخفیف خواهد داد.

اشنایدر سوار اتومبیل شد و راننده راه خیابان مارتین دوزامورا را در پیش گرفت. هنگامی که اتومبیل وارد یک کوچه باریک یک طرفه گردید، چهار اتومبیل راهش را سد کرده و اشخاص ناشناسی از آن بیرون ریختند. یکی از آنان با پتک شیشه عقب اتومبیل اشنایدر را شکست و دیگری با سلاحش

یک امر عادی و روزمره درآورده بودند. گاهی شکنجه گران فقط برای لذت شخصی به قطع اعضای بدن مخالفان می پرداختند. شاهدان قابل اعتماد مواردی درباره قطع آلت تناسلی، ترکاندن تخم چشم و خوراندن نجاست به زندانیان را گزارش کرده اند. حشرات خطرناک و زهر آگین را در مهبل زنان حامله فرو کرده و آنها را آلتند با قنداق تنگ می زدند تا سقط جنین کنند. عده ای زندانیان را درعرشه کشتی "اسمرالدا" که در بند سانتیاگو لنگر انداخته بود، برهنه ساخته و به قصد کشت زدند و سپس اجساد در حال احتضارشان را به دکل های کشتی آویختند.

ویکتور خارا، فرزند یک خانواده دهقان فقیر جنوب شیلی بود که پدرش او را با موسیقی سنتی کشورش آشنا کرده و در زمان کودتا بی شک مشهورترین آهنگساز و نوازنده گیتار محبوب جوانان شیلی بود. او از هنرمندان پیشر و هوادار بی قید و شرط آئنده بود. در ۱۲ سپتامبر ۱۹۷۳ خارا بازداشت شد و به استادیوم ملی سانتیاگو برده شد. نظامیان میج های دو دستش را شکستند و به او امر کردند باز هم گیتار بزند و شعر بخواند. شش روز بعد همسر خارا جسد وی را در مرکز پزشکی قانونی سانتیاگو در میان انبوهی از اجساد ناشناس پیدا کرد. بدنش نیمه برهنه، غرقه در خون و سوراخ سوراخ از گلوله و دست هایش از مفاصل جدا بود. آخرین هدیه ویکتور خارا به هموطنانش شعری به این مضمون بود که قبل از اعدام در استادیوم ورزشی ساخته بود:

ما شش نفریم که در فضا گم شده ایم
در میان ستارگان
یکی مرده است
دیگری را آلتند زده اند
که من گمان نمی کردم بتوان انسانی را آلتند زد
قصابی، نشانه قهرمانی شده است.

پس از کودتا

آئنده ۳۴ ماه بر سر کار بود. در این مدت میزان بیکاری از ۸٫۳ درصد به ۳٫۱ درصد تقلیل یافته بود.

در مورد مسئله آزادی های اساسی و حقوق بشر، حوادثی که رخ داد گویاتر از هر چیز است. آئنده مصمم بود در حدود قانون اساسی حکومت کند و در دوران او اهالی شیلی می توانستند هر چه مایل باشند، بخوانند و بنویسند. می توانستند در خیابان ها تظاهرات و راه پیمانی کنند و نامه های اعتراض آمیز و شکوائیه به دولت تسلیم نمایند.

در ۱۱ سپتامبر ۷۳ که کودتای نظامی صورت گرفت، شورای نظامی پارلمان شیلی را به مدت نا معلومی تعطیل کرد. ده روز بعد فعالیت کلیه احزاب سیاسی چپ گرا و "مارکسیست" غیر قانونی اعلام شد و فعالیت سایر احزاب نیز به حالت تعلیق درآمد و یک کمیسیون خاص برای تلویز قانون اساسی جدید تشکیل گردید. در ۲۵ سپتامبر کلیه شهرداران و اعضای انجمن های شهر سراسر شیلی که در نهایت آزادی انتخاب شده بودند برکنار شدند و به جای شان اشخاصی که مخلوق رژیم جدید بودند منصوب گردیدند. پانزده روز بعد تعلیق فعالیت احزاب "غیر مارکسیست" به صورت انحلال دائمی آنها درآمد.

در ۱۷ اکتبر ۱۹۷۳ به موجب یک تصویب نامه، کلیه افسراد و گروه ها و انجمن های شیلی از هرگونه فعالیت سیاسی محروم شدند. شورای نگهبان قانون اساسی منحل گردید. دفاتر انتخاباتی که اسامی سه میلیون و نیم مردم شیلی که حق انتخاب کردن داشتند در آنها ثبت شده بودن منهدم شد. نظامیان حاکم بر شیلی به انحلال احزاب و ممنوع کردن فعالیت های سیاسی اکتفا نکرده و هرگونه آزادی را در هر زمینه ای از بین بردند. کنفرانس های مرکزی کارگران که هشتصد هزار عضو داشت منحل شد. دانشگاه ها را تحت مراقب شدید قرار دادند و استادان دانشگاه را وادار کردند که هر هفته برنامه تدریس خود را به تأیید مقامات نظامی برسانند. سانسور جراید و نامه ها به صورت دائمی درآمد و استعمال کلمه "کمپانی یرو" که هواداران آئنده به یکدیگر خطاب می کردند مجازات سنگین دارد.

دو هفته بعد از کودتای نظامی، دولت ایالات امریکا شورای نظامیان حاکم بر شیلی را به عنوان دولت قانونی این کشور به رسمیت شناخت. چند روز قبل از وقوع کودتا، حکومت نیکسون تقاضای وام شیلی را برای خرید گندم رد کرد در حالی که در آن هنگام آن کشور به شدت دچار کمبود مواد غذایی بود. اما یک ماه بعد که نظامیان قدرت را در دست گرفتند، اعتباری به مبلغ ۲۴٫۵ میلیون دلار به آنان اعطا کرد.

* در این دوران هر کس ریش داشت، او را طرفدار کاسترو و انقلاب می دانستند!

بدنبال این جلسه، ژنرال ها نیز جلسه ای تشکیل دادند. آنها اکنون می دانستند که ملت شیلی در ۱۱ سپتامبر اطلاع حاصل خواهد کرد که تصمیم در باره سرنوشتش را به خودش واگذار کرده اند، اما واشنگتن صریحا اظهار نظر کرده بود که راه حل نظامی را به راه حل انتخاباتی ترجیح می دهد. دومین شخصیت نظامی که حذف شد، ژنرال "کارلوس پراتس" بود که پس از قتل "آشنایدر" به فرماندهی کل نیروهای مسلح شیلی منصوب شده بود و در سه سال گذشته نقش مرد قوی رژیم و پشتیبان حکومت آئنده را ایفا می کرد. او نیز در ۲۳ اوت ۱۹۷۳ و بدنبال تظاهرات همسران افسران ارتش در مقابل خانه اش از سمت خود استعفا داد و معاونش ژنرال آگوستو پینوشه جانشین وی گردید.

جنگ آخر

دو ساعت تمام جنگ سختی بین رئیس جمهوری و ۴۲ نفر همراهانش با صدها افسر و سرباز که تا دندان مسلح بودند و زیر پوشش هواپیماها و تانک ها قرار داشتند، ادامه داشت. قسمت عمده کاخ "مونه دا" در میان آتش و دود منهدم گردید، اما گروه کوچک وفادار به آئنده مانند قهرمانان افسانه ای به مقاومت خود ادامه می دادند.

ساعت دو بعد از ظهر یک گروه کوماندو به فرماندهی سروان "ربرتو گارینو" توانست خط دفاع را بشکافد و تالار پذیرایی کاخ را که در طبقه دوم قرار داشت تصرف کند. چشم گارینو در انتهای تالار به قد متوسط و صورت گوشت آلود مردی افتاد که کلاه نظامی بر سر و عینک ذره بینی بر چشم داشت. بیدنگ آتش مسلسل خود را به روی سالوادور آئنده گشود. او به زمین در غلطید. دکتر آنریک پاریس، پزشک مخصوص رئیس جمهور در کنار جسد دوستش زانو زد و نبضش را گرفت؛ خون شدت از جراحات آئنده جاری بود. شش گلوله به شکم او اصابت و بدنش را سوراخ سوراخ کرده بود. دکتر پاریس در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود مرگ آئنده را اعلام کرد.

چهل دقیقه بعد، آخرین مدافعان آئنده نیز بقتل رسیدند و ژنرال پالاسیوس به محض ورود به تالار پرچم شیلی را که دوستان آئنده بر روی جسدش افکنده بودند و غرق در خون بود با لگدی به کنار زد و یکی از آجودانهایش با مسلسل دستی خود یک تیر خلاص در شقیقه جسد خالی کرد. تکه های استخوان مخلوط به مغز و قطرات خون به اطراف پاشیده شد.

آغاز درنده خوئی

در پشت دیوارهای سیاه و دود زده کاخ "مونه دا" که آئنده در آن کشته شده بود، یک تاکسی پیدا کردیم. منظره خیابان های سانتیاگو گواهی می داد که تعداد کمی اماکن از آسیب مصون مانده اند. کف خیابان ها پوشیده از خرده شیشه و پوکه فشنگ بود. در سر هر یک از چهارراه ها سربازان اتومبیل ها و عابرین پیاده را متوقف و از آنان کارت شناسایی مطالبه می کردند...

سربازانی را دیدیم که سوی سر و ریش عابرین بی گناه را به زور می تراشیدند. * سربازان دیگری را دیدیم که به زنانی که در صف شیر ایستاده بودند حمله ور شده و با فریادهای "زنان نجیب شیلی دامن می پوشند نه شلوار" شلوارهای آنان را پاره می کردند. شکنجه و اعدام دسته جمعی مخالفین در استادیوم ملی جریان داشت.

اسامی کسانی که می بایست بازداشت شوند به کلیه واحدهای نظامی ابلاغ شده بود. ۷۵ هزار نفر از اهالی شیلی که به علت مقررات حکومت نظامی و منع عبور و مرور ۲۴ ساعته نتوانسته بودند بگریزند و مخفی شوند در خانه هایشان بازداشت شدند و ۱۵ هزار نفر از آنان به جوخه های اعدام سپرده شدند.

نظامیان شیلی مانند یک ارتش اشغالگر در یک کشور خارجی رفتار می کردند. در سراسر ماه سپتامبر در گوشه و کنار کوچه های سانتیاگو اجساد که استخوان هایشان خرد شده و ناخن هایشان را کشیده بودند، پراکنده بود. گروهی از دهقانان هنگام عبور از رودخانه "تولیه" در مرکز شیلی، ده ها جسد بدون سر را که دست هایشان از پشت بسته بود در آب های رودخانه غوطه ور دیدند. ماهیگیران بنبر "تالکاهوتانو" وقتی تورشان را از آب بیرون کشیدند، با مشاهده قطعات دست و پای انسان که افراد نیروی دریائی شیلی به دریا ریخته بودند، دست از کار کشیدند.

در سراسر شیلی، بازداشت گاه ها و زندان های متعدد مانند قارچ می روئید. در بیابان "آتاکاما" ۶۰۰ نفر زندانی را در یک معدن نمک ممتروک که در روز حرارت آن بیش از ۴۵ درجه و در شب زیر صفر بود محبوس کردند که تقریباً کسی از آنان جان سلامت نبرد. مقامات نظامی شکنجه را به صورت

پشت درهای قفل شده سازمان اکثریت، چه کالائی انبار شده؟

کنگره اخیر سازمان اکثریت و مباحثی که بصورت رسمی و غیر رسمی در آن مطرح شد، نشان داد که درهای این سازمان به روی تحولات داخل کشور همچنان بسته است. امیدی به گشایش قفل بزرگی که درهای این سازمان را به هم دوخته وجود دارد؟

برای پاسخ دادن به این پرسش، ابتدا باید دید پشت درهای بسته و قفل شده این سازمان چه کالای نظری، سیاسی و تئوریک انبار شده است. سخنرانی های ایراد شده در این کنگره، مباحث مطرح شده در آن و میزان دقت نظر کنگره روی مسائل جاری در کشور و ارائه کارنامه برای تعیین تکلیف نظری-عملی با جنبش مردم و دهها عرصه کار و فعالیت در داخل کشور و نحوه روبرو شدن با آرایشی که از نیروهای اجتماعی در جامعه شکل گرفته لیست کاملی است از آنچه در پشت درها انبار شده است.

آیا این کالا در بازار جنبش خریداری دارد؟ آیا مسائل مطرح شده در کنگره از سوی سازمانی که می خواهد از جمله پیشگامان جامعه باشد، چند گام از چپ مذهبی و طیف های مختلف آن عقب نیست؟ اگر هست، آن نیروی که این سازمان می خواهد سختگوی منافع آن باشد کدام است، که پشت سر چپ مذهبی جمع نشده و پشت سر این چپ پیشگام جمع شود؟

نظراتی که همخوانی با طیفی از ملی-مذهبی های میانه و راست دارد و حتی در عرصه اقتصادی و شناخت جهان از طیف نظرات ملی-مذهبی چپ نیز عقب است، می خواهد کدام نیروی اجتماعی را رهبری کند؟

بحث هایی که در تدارک این کنگره درنظریه "کار" منتشر شد و نقطه نظرات نویسندگان "راه توده" نیز پیرامون برخی از آنها بتدریج انتشار یافت، نمونه ای از نوع تکرش رهبران این سازمان به جامعه ایران و مسائل جهان بود. بنابر این، آنچه که اکنون بعنوان حاصل کنگره مطرح و منتشر شده، غافلگیر کننده نیست.

آنچه را در زیر می خوانید، شاید آخرین بخش از بررسی نقطه نظرات رهبران سازمان اکثریت درآستانه کنگره اخیر این سازمان باشد. نقطه نظراتی که تأثیر تعیین کننده ای بر حاصل بدست آمده از این نشست داشته است. با انتشار مقاله زیر که نگاهی است به برخی نظرات "امیرمومینی"، می توان بازخوانی نظرات پیش از کنگره را خاتمه داد و به نظرات کنگره پرداخت.

نقطه نظرات آقای مومینی، درعین حال که می خواهد بازگو کننده نحوه عدالت اجتماعی یک نیروی چپ باشد، قصد دارد اقتصاد ملی را نیز تشریح کرده و توضیح بدهد. یعنی یکی از گرهی ترین مباحث موجود و جاری در کشور را، که راه توده طی ماه های گذشته در تدارک تشکیل سمیناری برای بررسی آن درکنار بررسی موقعیت کنونی ملی-مذهبی و ملیون در جمهوری اسلامی است.

استقلال ملی، یعنی حل شدن در بازار امپریالیستی؟

ع. سهند

در دوران پس از فروپاشی اتحاد شوروی دو دیدگاه اصلی درباره ماهیت "بازار" را می توان در جهان معاصر دید. دیدگاه نخست، دیدگاه نئولیبرالی است که ادعا می کند "بازار آزاد" یک پدیده طبیعی بوده و وضع هر نوع محدودیتی بر "بازار" غیر طبیعی و خلاف وضع طبیعی و منافع جامعه است یا بقول ممبینی "گره باید موش بگیرد، چه سیاه چه سفید".

این دیدگاه متکی بر اهرم های بین المللی و قدرت انحصارها در صدد از میان برداشتن همه موانع ملی بر سر منافع امپریالیستی مراکز است که ممبینی آنها را "قدرت های سیاسی-اقتصادی جهان" می خواند. ایسن قدرت های سیاسی-اقتصادی با استفاده از اهرم هایی مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول سیاست هایی را به کشورهای جهان سوم و از آنجمله ایران تحمیل کرده اند که نهایتا موجب وخیم تر شدن شرایط اقتصادی و تخریب اقتصاد مستقل و ملی در بسیاری از این کشورها شده اند. سیاست های نئولیبرالی مورد نظر این دیدگاه جملگی و در کشورها بر موارد زیر متکی بوده اند:

- کاهش بودجه دولت و افزایش هزینه استفاده از موسسات و خدمات دولتی؛
- از میان برداشتن کنترل بر قیمت ها، یارانه ها و دیگر موانع و محدودیت ها بر سر راه نیروهای بازار؛
- آزادگذاری مبادله ارزی و کاهش ارزش پول ملی؛
- افزایش نرخ بهره و خصوصی کردن بانک ها و مراکز مالی-محلی-ملی؛
- از میان برداشتن تعرفه و سهمیه تجاری و آزاد کردن واردات؛
- تأکید بر حمایت از صادرات بعنوان مهمترین اولویت اقتصادی.

دیدگاه دوم معتقد است که "بازار آزاد" پدیده ای غیرطبیعی بوده و "بازار" در طول تاریخ به انحاء مختلف، از طرف جامعه، در جهت قوام و انسجام اجتماع، تنظیم و محدود شده است. آشناترین و معروف ترین نظارت ها و محدودیت های اعمال شده بر بازار در طول تاریخ عبارتند از:

- تحریم و منع رباخواری در مذاهب کاتولیک و اسلام؛

امیر ممبینی در سند پیشنهادی خود به کنگره ششم سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) که در نشریه "کار" شماره ۲۲۱ تحت عنوان «برای توسعه سیاسی و بهسازی زندگی مردم» منتشر شده است، «نامشخص بودن سمتگیری و ترکیب ساختاری اقتصادی و آشفستگی و ماجراجویی در سیاست خارجی و تداوم تنش با قدرت های سیاسی-اقتصادی جهان» را از نمودارهای عمده تخریب اقتصاد و زندگی مردم تلقی کرده و در ادامه، سمتگیری اقتصادی مورد نظر و حمایت خود را بصورتی غیر شفاف و در لفافه چنین بیان می کند: «ایران بخشی از جامعه جهانی است و اقتصاد ایران با هزاران رشته به اقتصاد بسیاری از کشورهای جهان پیوند خورده است. هرگونه سمتگیری یا برنامه ای که بر ضد فرایندهای قانونمند رشد در مقیاس جهانی باشد و یا این قانونمندی ها را نادیده بگیرد از پیش محکوم به شکست است و کشور ما را با مشکلات بیشتری روبرو می کند. "گره باید موش بگیرد چه سیاه چه سفید".

در نوشته ممبینی کمترین اشاره ای به نقش سیاست های نئولیبرالی تعدیل اقتصادی در ایجاد بحران های اقتصادی در کشورهایی مانند ایران، نقش بازار ملی در ایجاد یک اقتصاد بالنده ملی، نقش دولت در تعیین سیاست های اقتصادی کلان ... و یا حتی "فرایندهای قانونمند رشد در مقیاس جهان" مورد نظر او دیده نمی شود. او در لفافه ادغام همه جانبه ایران در اقتصاد جهانی از طریق استقرار نظام اقتصادی مبنی بر بازار "آزاد" را حلال همه مشکلات اقتصادی کشور و شرط بهبود زندگی مردم قلمداد می کند.

این درحالی است که حتی بخشی از نیروهای ملی-مذهبی و ملیون داخل کشور (حتی اگر آنها را بخشی از طیف سوسیال-دمکرات هم بدانیم) نیز به این حقایق اعتراف داشته و نسبت به آن از خود حساسیت بموقع و میهن دوستانه ای نشان داده و می دهند.

جهت شناختن آشخور نظرات اقتصادی ممبینی لازم است که به نظرات موجود درباره نقش مکانیسم بازار در اقتصاد، بعنوان یکی از فرایندهای قانونمند رشد نگاهی بیاندازیم.

کدام بازار؟

جهانی فرا ملیتی ها و دولت های کشورهای سرمایه داری صنعتی پیشرفته و نیروهای غالب را تشکیل داده و قوانین بین المللی حاکم بر نظام تجارت جهانی را وضع می کند.

۳- اهداف استراتژی توسعه پایدار بدون نقش فعال دولت و بسیج مردمی قابل تحقق نخواهد بود. چنین نقشی برای دولت باید حداقل اصول زیر را در بر بگیرد:

۱- تامین خدمات اجتماعی مانند بهداشت، آموزش و بیمه. تجربه جهانی نشان می دهد که موسسات انتفاعی خصوصی به هیچ وجه درصدد تامین اینگونه خدمات برای فقرا و بی چیزان نیستند. (در ایران قانون اساسی برآمده از انقلاب بهمن ۵۷، پاسخ به این نیازها را بدون توجه به درآمد شهروندان مد نظر دارد). فهرست اینگونه خدمات در آینده می تواند متناسب با رشد اقتصادی کشور افزایش یابد.

۲- تامین شرایط لازم برای رشد همراه با توسعه پایدار با بکار گرفتن یک برنامه جامع مبتنی بر چهار عنصر اصلی تامین نیازهای اساسی مردم، توسعه منابع انسانی، بنای اقتصاد ملی با توجه به بازار داخلی بجای تاکید بر صادرات و دمکراتیزه کردن و شرکت مردم در اقتصاد. عناصر چهارگانه فوق که بدون آن ها دستیابی به یک توسعه پایدار غیر ممکن خواهد بود، بدون نقش فعال دولت در اقتصاد غیر قابل تحقق اند.

در کنار گزینه های مشخص اقتصاد بازار سوسیالیستی و "اقتصاد ملی" مدل "راه سوم" سوسیال دمکراسی اروپای غربی وجود دارد که در ادامه سازشکاری و فرصت طلبی تاریخی خود از یک طرف در جهت کسب آراء طبقه کارگر و زحمتکشان حاضر به طلب حداقل امتیازات اقتصادی بوده و از طرف دیگر هر دستگاه دولتی و سیاسی خود را در خدمت سرمایه انحصاری و مدل نولیبرالی قرار می دهد.

در نشست سه روزه انترناسیونال سوسیالیستی که در روزهای ۱۰ تا ۱۲ دسامبر ۹۹ در پاریس برگزار شد، "تونی بلر"، نخست وزیر انگلستان طرح پیشنهاد تغییر نام انترناسیونال سوسیالیستی به "انترناسیونال چپ مرکز" و پذیرش عضویت احزابی مانند حزب دمکرات آمریکا، از ضرورت چشم انداز نوینی برای چپ سخن گفت که در آن تاکید سنتی چپ بر عدالت اجتماعی و ضروریات اقتصاد جدید قرن بیست و یکم و حمایت همزمان از تجارت و انصاف" غالب خواهد بود. در زبان سیاسی "تونی بلر" حمایت از تجارت، یعنی ادامه سیاست های نولیبرالی مارگارت تاجر و انصاف، یعنی دادن حداقل امتیاز به زحمتکشان.

تظاهرات علیه صندوق بین المللی پول در جمهوری "چک"

پس از پیروزی نیروهای دمکرات و سندیکاهای کارگری جهان در "سیاتل" علیه نشست سازمان تجارت جهانی و با توجه به تجربیات حاصل از آن، اتحادیه کمونیست های جوان جمهوری چک تظاهرات مشابهی را علیه نشست آینده بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که قرار است در سپتامبر سال ۲۰۰۰ در پراگ برگزار شود، را در نظر دارد. اعلامیه اتحادیه کمونیست های جوان جمهوری چک در اینمورد چنین می گوید:

نشست آتی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی که قرار است در سپتامبر سال ۲ هزار در پراگ برگزار شود، یک نشست عادی نخواهد بود. هدف ویژه آن ستایش از به اصطلاح "پیروزی" سرمایه داری بر کمونیسم و تقویت ایدئولوژی نظام های سرمایه داری و نیمه سرمایه داری حاصل تهاجم امپریالیستی در منطقه است. هدف این است که به مردم فقیره شده منطقه نشان داده شود که برای آنها جز پذیرش "سرمایه داری جهانی شده" آینده دیگری وجود ندارد. هدف واقعی این نشست ادغام همه جانبه این کشورها در مدار امپریالیستی است. برای امپریالیسم افزایش هر چه بیشتر سود، در شرایط بحران جهانی سرمایه داری، بحرانی که هر سال میلیون ها نفر دیگر را در کام فقر می کشد، موجب افزایش دائمی استثمار، جنگ های منطقه ای، تجاوزات امپریالیستی، نسل کشی و نابودی محیط زیست می شود، یک ضرورت مطلق است.

کارگران و جوانان جمهوری چک بخشی از مبارزه جهانی علیه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی هستند، جبهه متحد کارگران، جوانان، دانشجویان، سندیکاهای کارگری، حزب کمونیست، اتحادیه جوانان کمونیست، اعضای حزب سوسیال دمکرات و سازمان های انقلابی و چپ در جمهوری چک در حال سازمان دادن یک تظاهرات گسترده است.

۱- ایجاد گروه های و رسته های اصناف در قرون وسطی، که ضمن وضع حداقل دستمزد و برخی استانداردها، بر کنترل قیمت ها نیز نظارت می کردند؛

۲- محدودیت یا منع عرفی و اجتماعی خرید و فروش اقلامی مانند غذای فاسد، گوشت حیوانات مرده، یا خرید و فروش اماکن و معابر عمومی؛

۳- وضع قوانینی مانند تعیین حداقل درآمد بدون توجه به نوع اشتغال، منع کار خردسالان، محدودیت ساعات کار روزانه، مالکیت دولتی بر بخش هایی از اقتصاد، وضع محدودیت بر فعالیت سرمایه خارجی، وضع تعرفه گمرکی بر کالاهای وارداتی بعنوان سیاستی در حمایت از تولیدات داخلی، یارانه های دولتی و اجتماعی در حمایت از صنایع ملی و بومی.

بطور خلاصه تاریخ نشان می دهد که هرگاه بازار بطور خود بخودی بوجود آمده، بدون استثنا، تابع کنترل و نظارت اجتماعی بوده است. نظارتی که عموماً در جهت قوام و دوام اجتماع، دولت ها با هدف تامین امنیت شهروندان، با وضع محدودیت بر بازار اعمال کرده اند. در طول تاریخ برای یک دوران بسیار کوتاه و آنهم فقط در یک کشور، اقتصاد مبتنی بر "بازار آزاد" ظهور کرد. در نیمه دوم قرن نوزدهم، در انگلستان، یک اقتصاد متکی بر بازار آزادی واقعی، برای یک دوره کوتاه وجود داشت که البته آنهم نه بصورت طبیعی و خودبخودی، بلکه در نتیجه به کار گرفتن خشن قدرت دولتی و با هزینه بسیار سنگین برای شهروندان و زحمتکشان بوجود آمد. وضعیت رقت بار زندگی مردم عادی در این دوران سلطه بازار آزاد را در داستان های چارلز ویکنس، نویسنده انگلیسی بخوبی می توان دید.

تجربه انگلیسی "بازار آزاد" در سنگرهای جنگ جهانی اول متلاشی شد و از آن سخنی در میان نبود، تا اینکه طبقه سرمایه دار حاکم در انگلستان و ایالات متحده یکبار دیگر آنرا در اواخر دهه ۱۹۷۰ زنده کرد. طی دو دهه گذشته امپریالیسم با استفاده از صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و با صدور مدل "بازار آزاد" به اغلب کشورهای جهان و از آنجمله ایران، اقدام به بزرگترین پروژه مهندسی اجتماعی در تاریخ کرده است. این پروژه مهندسی اجتماعی آنچنان ضایعات و فجایع انسانی در جهان بوجود آورده است که در تاریخ بی سابقه است.

روشنفکرانی مانند ممبینی که هنوز هم انتقاد از "فجایع و سیاست های غیر انسانی" استالین و مانوتسه دونگ، طی دوران اشتراکی کردن کشاورزی در اتحاد شوروی و جمهوری خلق چین را بخشی از سرمایه سیاسی خود می کنند، چشم های خود را بر دامنه، کیفیت و ژرفای فجایع انسانی ناشی از مهندسی اجتماعی متکی بر مدل نولیبرالی کاملاً بسته اند.

در عمل، استقرار رژیم "بازار آزاد" بعلت مخالفت و مقاومت گسترده مردم در برابر آن بسیار دشوار است. نیروهای دمکرات، صلح دوست و عدالت خواه جهان بدون توجه به جایگاه طبقاتی شان، در صدد یافتن و اعمال گزینه های اقتصادی در برابر مدل نولیبرالی هستند، که ضمن حمایت از منافع اجتماعی و اقتصاد ملی، توسعه سیاسی، دمکراسی سیاسی و اقتصادی و در نهایت قوام و دوام زندگی اجتماعی صلح آمیز را تامین کنند. انتخاب گزینه مناسب در برابر مدل نولیبرالی رشد اقتصادی، با توجه به توازن و ترکیب طبقاتی قدرت سیاسی در جامعه صورت می گیرد.

در کشورهایی مانند جمهوری خلق چین، جمهوری خلق ویتنام و جمهوری سوسیالیستی کوبا که طبقه کارگر نقش رهبری سیاسی را به عهده دارد، گزینه "اقتصاد بازار سوسیالیستی" حاکم است. هدف این مدلها به موفقیت های اقتصادی چشمگیر هم دست یافته است، به کار رفتن نیروهای بازار در جهت بهبود کار آئی تولید با حفظ نقش رهبری کننده دولت در اقتصاد ملی است.

مدل "اقتصاد بازار سوسیالیستی" در صدد ایجاد آنچنان شرایطی است که بتواند نظام سوسیالیستی را بصورتی ارگانیک و از طریق نظارت دولت بر سیاست های کلان اقتصادی، با اقتصاد بازار پیوند زده و از مکانیسم بازار در جهت اختصاص منابع و ایجاد توازن و تعادل بین کار آئی اقتصادی و عدالت اجتماعی بهره گیرد.

یکی دیگر از گزینه های موجود در مقابل مدل نولیبرالی، مدل اقتصاد ملی است که در میان نیروهای ملی-مذهبی و دمکرات های ملی کشورهای جهان سوم، هواداران بسیاری دارد. بعنوان مثال در "ونزوئلا" طی یک انتخابات دمکراتیک، به سیاست های تعدیل اقتصادی و مدل نولیبرالی پایان داده شد و سیاست هایی در جهت حمایت از اقتصاد ملی در پیش گرفته شد. مدل اقتصاد ملی در این نیروها و شخصیت های ملی-مذهبی ایران نیز هواداران صادق و پیگیری دارد متناظر از ملاحظات و واقعیات زیر است:

۱- بازار سرمایه داری و نیروهای بازار "ماهیتاً با ایجاد برنده و بازنده به نایابری اجتماعی و قطعی شدن جامعه منجر می شود.

۲- ویژگی های اقتصاد جهانی که بقول "ممبینی" کشور ما نیز با هزاران رشته با آن پیوند خورده، عبارتند از: عدم توازن و نابرابری. در اقتصاد

"جنگ و صلح"

نوشته مانفرد زون در نشریه دفاتر مارکسیستی (آلمان)
شماره ۱ سال ۲۰۰۰

ده سال پیش با فروپاشی اتحاد شوروی، این توهم در میان برخی نیروهای چپ نیز برای خود جا باز کرده بود که گویا اکنون که یکی از بلوک‌های بزرگ نظامی از بین رفته، دوران بلوک‌بندی‌ها پایان رسیده و خطر جنگ برطرف شده است. تبلیغاتی که جریانات راست سال‌ها به آن دامن می‌زدند.

نشریه "عصرما"، ارگان حزب کمونیست آلمان چنین موضعی را در آن زمان نیز مردود اعلام کرد. در سپتامبر ۱۹۹۱، که یلستین پارلمان روسیه را بمباران و تعطیل کرد و نمایندگان منتخب مردم را پراکنده و حکم انحلال حزب کمونیست را اعلام داشت، نشریه "عصرما" تحت عنوان «نظم‌نویس جهانی - دورنمای آن» چنین نوشت: «این سپتامبر سال ۱۹۹۱ از ماه اکتبر ۱۹۱۷، اولین ماهی است که اروپا کاملاً "آزاد" است. از آنلاتیک تا اورال، از دماغه شمال تا سیسیل دیگر هیچ دولتی وجود ندارد، که در آن حرسی شرکت داشته باشد، که خود را کمونیستی بنامد. قاره اروپا از آنها نجات داده شده است، انقلاب سال ۱۹۱۷ لغو شده است!»

اتلاف بزرگ ضد کمونیستی هلموت کهل و فیشر، تاجر، تا یلستین به پیروزی رسیده است - از جمله در نتیجه اشتباه و غرور کمونیست‌ها، اما آنها که امروز شکست خورده‌اند، در کنار صحنه جمع نخواهند شد، تا زخم‌های خود را مانند حیوانات وحشی لیس بزنند؛ بلکه در چارچوب امکانات خود به نبرد ادامه خواهند داد. آنها دچار خوش‌خیالی خواهند شد و نخواهند توانست نقش عمده‌ای را در سال‌های آینده در روند تاریخ اروپا ایفا کنند. با وجود این، هم‌اکنون اعلام می‌کنیم: سرمایه‌داری - بی‌تفاوت از اینکه با چه سیمانی در صحنه ظاهر شود - صلح خواه نیست. ما امروز و اینجا صادقانه این پیش‌گویی تلخ را اعلام می‌داریم: با سقوط حاکمیت کمونیست‌ها، خطر جنگ برای کل بشریت تشدید خواهد شد. مخالفین ضد کمونیست و سرمست از پیروزی نیز پیش‌گویی خود را اعلام داشتند. در روز ۲۶ اوت آقای "فون لئون‌اشتین" در صفحه اول روزنامه "دی ولت" آلمان، این پیش‌گویی را برای آینده جهان آزاد از دولت‌های کمونیستی چنین اعلام داشت: «اکنون بالاخره سایه روشن نظم‌نویس آینده خود را به روشنی به نمایش می‌گذارد، صلح جهانی. اکنون که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با ایدئولوژی تسخیر جهان وجود ندارد...».

این نکته را تصریح نکنیم، که غیرقابل انکار است: در ۴۵ سال بین ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰ که دولت‌های کمونیستی وجود داشتند، قاره اروپا ۴۵ سال از صلح برخوردار بود. برای ۴۵ سال آینده دو پیش‌گویی وجود دارد: پیش‌گویی پیروزمندان: کمونیست‌ها رفتند، صلح آمد!

پیش‌گویی ما: کمونیست‌ها تضعیف شده‌اند، صلح در خطر است! اینکه نشریه بزرگ "دی ولت" پیش‌گویی نادرست و "عصرما" با همه کوچکی‌اش ارزیابی درستی ارائه داد، بر این واقعیت کوچک استوار است، که ارزیابی "عصرما" برپایه نظرات لنین تنظیم شده بود و پیش‌گویی "دی ولت"، خیر! ارزیابی لنین از امپریالیسم در هسته مرکزی خود بر این پایه قرار دارد، که این سیستم نه به علت بد سرشتی این یا آن سرمایه‌دار و سیاستمدار و یا اجبارهای سیاسی، بلکه ذاتاً سیستمی تجاوزگر نسبت به کشورهای خارجی و سرکوبگر در داخل کشور خود است. این ویژگی از ساختار اقتصادی آن ناشی می‌گردد. این ماهیت تجاوزگرانه غیرقابل تغییر است. این ماهیت تنها از سال ۱۹۱۷ و عمدتاً بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۹ زیر فشار قدرت مسلح سیستم جایگزین تضعیف شده بود. امپریالیسم به خاطر ساختار درونی‌اش، صلح خواه نیست، اما می‌تواند تحت شرایط تاریخی اجباراً به صلح تن بدهد. با از بین رفتن فشار خارجی - قرارداد ورشو -، ماهیت تجاوزگر امپریالیسم خود را نشان می‌دهد، ابزار اعمال جنگ و تجاوز توسط امپریالیسم بیشتر خودنمایی می‌کند. این نکته امروز هم متأسفانه هسته اصلی جنگ و صلح را در جهان تشکیل می‌دهد. قاطعیت علمی نظرات لنین در این نکته نهفته است که چگونگی رشد تضادها را نشان می‌دهد. در این بین همه بر سر این نکته توافق دارند که قرون ۲۰ و ۲۱ دو قرن نبرد و جنگ‌های بزرگ اند. طبق محاسبه "اریک هویزباوم" تحت عنوان Age of Extremes (در سال ۱۹۹۴، ص ۴۵) در قرن کنونی تنها ۸ کشور با یک‌و نیم میلیون سکنه قرن پایان یابنده را بدون انقلاب، ضد انقلاب مسلح و کودتای نظامی و همچنین جنگ داخلی به پایان می‌رسانند و تنها دو کشور از آنها در دو جنگ جهانی گذشته شرکت نداشته‌اند. هیچ نشانی از تغییر این وضع در سال‌های آینده وجود ندارد.

آیا قرن آینده به قرن نوعی "زم جهانی" به رهبری آمریکا تبدیل خواهد شد، که اطراف آن را دست‌نشانده‌گانی تشکیل می‌دهند، که سر نخ همه آنها در

واشنگتن است، اگرچه غرولند کنان، اما سرزیر، به زندگی ادامه می‌دهند و تنها زمانی در صفوف ارتش "زم" به جنگ می‌پردازند که قزار است سرکشان را در پیرامون جهان سرکوب کنند؟

تردیدی نیست: سرمایه‌داری بازار جهانی را ایجاد کرد. در قدم اول در نیمه اول قرن نوزدهم تجارت جهانی را برقرار ساخت، در قدم دوم، در نیمه دوم قرن انتقال سرمایه را به سراسر جهان عملی ساخت و اکنون در قدم سوم تولید را جهانی ساخته (که البته هنوز مراحل اولیه را طی می‌کند). همه این قدم‌ها نزد نیروهای بورژوا-پاسیفیک با این خوش‌خیالی همراه بوده است، که این امر به دست‌وپای هوس‌های جنگ‌طلبانه سرمایه‌بند می‌زند. این خوش‌خیالی در طول زمان بارها نیز به جبهه سوسیالیست‌ها سرایت کرده است. ظاهر امروز نیز این رخنه امر غریبی نیست.

در سال‌های گذار از قرن ۱۹ به قرن ۲۰ یک انگلیسی بنام "تورمان انجل" کتابی نوشت تحت عنوان the Great Illusion که به بالاترین فروش دست یافت و به انجیل صلح دوستان تبدیل شد. این کتاب در شرایط آن روز بصورت بسیار قانع‌کننده‌ای استدلال می‌کرد - و این ظاهر اعلت موفقیتش بود. انجل در این کتاب به دقت به بررسی تسلیحات آلمان از سال ۱۸۹۸ علیه انگلستان پرداخته و برای آن دلایل اقتصادی قابل قبولی را ارائه می‌داد. کتاب با دقت به دلایل اقتصادی اشاره دارد، که در له و علیه جنگ بین ملل بزرگ وجود دارند. هسته مرکزی استدلال او چنین است: در گذشته شاید جنگ‌ها مقرون بصرفه بوده‌اند، امروزه، در دوران روابط فشرده دادوستد و وجود ارتش‌های میلیونی، چنین صرفه‌ای بچشم نمی‌خورد. جنگ‌ها هر دو طرف مخاصمه را آنچنان تضعیف می‌کنند، که نه تنها طرف مغلوب، بلکه طرف بظاهر پیروزمند نیز از نظر اقتصادی ورشکست می‌شود. به عبارت دیگر هر دو طرف مخاصمه «محاسبه‌ای نادرست» کرده‌اند. در پیشگفتار ترجمه آلمانی کتاب نیز (که در سال ۱۹۱۴ در لیزنیک چاپ شد) از قول مفسران اقتصادی روزنامه‌های بزرگ، تفسیرهای متعددی در تائید نظرات مطرح شده در کتاب از دیدگاه تجارت جهانی، چاپ شده است.

امروز به زحمت می‌توان این کتاب را در قفسه‌های عقیی کتابخانه‌ها دید، جایی که در اوت ۱۹۱۴ [آغاز جنگ جهانی اول] بخاک سپرده شد. اشتباه انجل چه بود؟ همان که برخی از چپ‌های امروز دچار آن هستند! تاریخ در طول عمر یک انسان جریان ندارد. آنچه که ما اکنون شاهد آن هستیم، پس از شکست سوسیالیست‌ها در اروپا در سال ۱۹۹۸، تقویت همان مکانیسم‌هایی است که در سال ۱۹۱۴ به وقوع جنگ جهانی اول منجر شد، ولی در سال‌های بعد به این شدت فعال نبود، زیرا پس از اوت ۱۹۱۴، نوامبر (اکتبر) ۱۹۱۷ و بعداً ماه مه ۱۹۴۵ وقوع یافت. کوه آتش فشان دیگر فعال نبود، اما فقط دهانه آن بسته شده بود. آنچه که اکنون در پشت انتظار درباره حفظ صلح [تزد محافل فوق] نهفته است، این برداشت است، که وزنه شبکه تولیدی در جهان بیشتر از وزن ناشی از ویژگی ساختاری امپریالیسم است، که از سال ۱۹۸۹ زیر فشار محدودیت رقابت سیستمی نیز آزاد شده است.

تا زمانی که این برداشت نحیف اثبات نشده است، آنچه که لنین در این مورد نوشته است، بقوت خود باقی است (به نظر من لنین کتاب فوق را خوانده بوده است، اگر هم در نوشته زیر از آن به صراحت صحبت نمی‌کند):

«برخی از مفسرات بورژوازی (که کائوتسکی نیز این روزها به جرگه آنان پیوسته، و به موضع مارکسیستی خود، مثلاً در سال ۱۹۰۹، پشت کرده است) چنین عنوان کرده‌اند، که کارتل‌های بین‌المللی، که روشن‌ترین نشان جهانی شدن سرمایه هستند، این امید را ایجاد کرده‌اند، که صلح بین ملت‌ها حفظ شود. این نظر از دیدگاه تئوریک بکلی بی‌پایه است و عملاً چیزی جز سوفیسم نیست، یک شیوه مزورانه، برای دفاع از بدترین نوع اپورتونیسم... سرمایه‌داران جهان را بر مبنای بد سرشتی تقسیم نمی‌کنند، بلکه آنها از آن رو چنین می‌کنند که سطح ایجاد شده تمرکز سرمایه چنین امری را برای دسترسی به سود اجتناب‌ناپذیر می‌سازد: تقسیم برپایه "بزرگی سرمایه" و "متناسب با قدرت" تحقق می‌یابد - نحوه دیگری برای تقسیم در شیوه تولید کالایی و سرمایه‌داری وجود ندارد...» (لنین، امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری)

آنکس که برای امپریالیسم این خصلت را قائل شود که گویا به منافع کل جامعه می‌انديشد، در کنار کائوتسکی جای می‌گیرد. چنین برداشتی، برداشتی بکلی اثبات نشده است بر پایه اصطلاح "منطق انسانی". هم جنگ اول و هم جنگ دوم جهانی تعداد بسیاری از نمونه‌ها را نشان می‌دهند از این امر که ارتباطات بین‌المللی کوچکترین بند و سد برای وقوع جنگ بین ملت‌های اصلی سرمایه‌داری نیستند - و ترس از نابودی جهان نیز سدی از آن کمتر است.

همه از آن خبر دارند که در جنگ جهانی اول، زمینس و سایل جنگی الکتریکی به شرکت‌های نروژی می‌فروخت، که - با اطلاع مونیخ [محل شرکت زمینس] - در کشتی‌های جنگی انگلیسی کار گذاشته می‌شدند، که کشتی‌های جنگی آلمانی را با وسایل الکتریکی ساخت زمینس در دریای شمال به قعر دریا می‌فرستادند. چه چیزی مانع آنست که شرکت دایملر-کرایسلر در جنگ آینده هم به آمریکا و هم به آلمان کامپون‌هایی را بفروشد، که دو طرف در جنگ علیه

سوی دیگر اما اهداف آمریکا در این امر متمرکز شده است، که حضور نظامی خود را در بالکان تقویت کند، منطقه‌ای که واشنگتن خواستار تسلط بر آن و کنترل آن است، به منظور تبدیل آن به تخته پرش برای زیر فشار قراردادن و محاصره روسیه، اما همچنین به این منظور که بتواند از درون علیه اروپای [متحد] وارد عمل شده تا وحدت آن را مانع شود، وحدتی که مانع برقراری حاکمیت ایالات متحده آمریکا است.» (بیویورک آوریل ۱۹۹۹، پالیسیکال آفیز)

ما باید این ادعای مغرورانه را بخاک بسپاریم که گویا از سطح نازل فرهنگی‌ای که به دو جنگ جهانی قبلی انجامید، فاصله گرفته‌ایم. چنین نیست! اما نگاهی دیگر به فاکت‌های اقتصادی، البته روابط تجاری از زمان جنگ‌های جهانی قبلی ابعاد بزرگتری یافته‌اند. اما ما سال آینده خواهیم دید که ارقام صادرات آلمان بشدت تنزل خواهند کرد. علت: صادرات برپایه «اوپرو»، دیگر صادرات برپایه مارک نیست، که بار کامیون به بلژیک نیز در آن بحساب می‌آمد. وضع در اروپا همان خواهد شد که در ایالات متحده آمریکا و یا در آسیای شرقی انجام می‌شود: چرخ اقتصادی در خانه خود در حرکت است! براین پایه روشن می‌شود که آنچه گلوبالیزاسیون نامیده می‌شود، امر قاره‌ای است و این برای مونوپول‌های سنتی به این معنی است که باید به مونوپول‌های قاره‌ای تبدیل گردند. این وظیفه را آمریکا با جنگ داخلی در قرن گذشته [۱۹] با خونریزی بی‌پایان رساند و این هسته اصلی تفوق تاریخی آنان در قرن حاضر را تشکیل می‌دهد. آلمان دو کوشش خونین، ولی شکسته خورده در این زمینه داشته است، برای آنکه بازار اروپا را در اختیار بگیرد. اکنون این هدف با ایجاد «اوپرو» بدست آمده است.

بدین ترتیب آلمان با کمی تأخیر وظیفه‌ای را که لنین برمی‌شمرد، انجام داده است. لنین این وظیفه را در یک منحنی نشان می‌دهد، که در آن جای کشورهای قدرتمند آن زمان تعیین شده‌اند. ژاپن در آن منحنی وجود ندارد. در نقل قول زیر بجای انگلیس، ژاپن را قرار بدهید و انگلستان را به عنوان شریک کوچک آمریکا بحساب بیاورید، آنوقت تقریباً دقیقاً وضع کنونی را در جهان بازخواهید شناخت: «ما سه مرکز پیشرفته سرمایه داری را می‌توانیم تشخیص بدهیم... اروپای مرکزی، انگلیسی و امریکایی؛ در کنار آنها سه کشوری که جهان را کنترل می‌کنند: آلمان، انگلستان و ایالات متحده آمریکا. رقابت امپریالیستی در بین آنها از این رو بشدت تشدید می‌شود که آلمان تنها منطقه نفوذ کوچکی را در اختیار دارد و فاقد مستعمرات است؛ ایجاد «اروپای مرکزی» هنوز در دورنا قرار دارد، و تولد آن در یک نبرد خشونت‌آمیز عملی خواهد شد.» (لنین آ.آ. او اس ص ۲۷۷)

آنچه قطعی است آنست که ارزیابی لنین در هسته مرکزی آن تحقق یافته و صائب است، و باید مرحله کنونی [ایجاد قدرت قاره‌ای] را در نبرد برای رقابت جهانی بین قدرت‌های امپریالیستی مرحله‌ای بینایی داشت. این نبرد از نظر اقتصادی با ایجاد «اوپرو» آغاز شده است. این در ماهیت سیستم است، که با نبرد نظامی تکمیل گردد. اما قدرت مرکزی «اوپرو» است. با آن ناثباتی به رقیب تحمیل می‌گردد. هیچ‌کس نباید درباره رابطه نزدیک ارزها و جنگ خود را در ابهام نگه دارد. تاریخ‌نگار انگلیسی حق دارد وقتی می‌نویسد: «فاجعه در بین [دو] جنگ، که حتماً باید مانع تکرار آن شد، در ارتباط بسیار است با فروپاشی سیستم‌های تجاری و مالی و تقسیم جهان به واحدهای اقتصاد ملی ناشی از آن. سیستم جهانی در آن زمان برپایه تفوق اقتصاد انگلستان و ارز پانده استرلینگ تثبیت شده بود. در بین دو جنگ پوند دیگر از آن قدرت برخوردار نبود، که فشار ایجاد شده را تحمل کند، باری که سپس توسط آمریکا و دلار بدوش کشیده شد.» در واقع نیز: دوران‌های حاکمیت یک ارز هدایت‌کننده سرمایه داری، هیچ‌گاه دوران‌های فاقد جنگ‌های به اصطلاح کوچک نبود (که هر بار برای کشورهای دچار آن، نه کوچک، که فاجعه تاریخی بودند). اما این دوران‌ها، دوران‌های صلح بین کشورهای بزرگ امپریالیستی بودند: دوران ویکتوریا، و سال‌های طلایی ۵۰ تا ۷۰ قرن حاضر [یستم]. یورش به ارز هدایت‌کننده همیشه همراه بوده است با برخوردهای نظامی بین ملل بزرگ امپریالیستی. و این امر نه یک حادثه اجتناب‌پذیر، بلکه ناشی از ماهیت درونی سیستم است.

به نظر خطر جنگ جهانی سوم را باید دید و با صراحت گوشزد کرد و از بی‌باوری اولیه شنودگان و خوانندگان نهراسید. باید اعلام کنیم که در دو دهه آینده باید آماده یک نبرد اقتصادی، سیاسی و نظامی بود. به نظر من جلوگیری از چنین جنگی بین کشورهای بزرگ امپریالیستی ممکن است، ولی شانس کمی دارد. اما برای ایجاد این امکان کوچک برای جلوگیری از جنگ باید ما به نبردی با تمام امکانات احساس و شعور خود روآوریم. باید به شعاری اندیشید، که در دوران تجاوز ارتش هیتلری مبارزان هلندی بر دیوارهای خیابان‌های شهرهای خود نوشتند: یک دستکش خود را گم کردن، دردناک است. اما هیچ چیز بدتر از این نیست، که دستکش را گم نکنیم، و متعاقب آن، دستکش دیگر را دور بیاندازیم، و آنوقت دستکش اول را بیابیم.

یکدیگر بکار می‌اندازند و امیدوار هم باشند که از هر دو طرف تعداد بیشتری کامیون از بین بروند؟ شاید مثلاً ترس از جنگ اتمی؟ این، احساساتی‌شدن قابل ترحم است. چرا پنتاگون بخش بزرگی از امکانات مالی خود را صرف تحقیقات درباره چگونگی تقلیل سطح امکان بکاربردن سلاح اتمی می‌کند، سطحی که در سال‌ها ۶۰ هم تعریفی دقیق داشت و هم از جایی بالا برخوردار بود. چرا می‌کوشند تعریف مرز بین بکاربردن سلاح غیراتمی و اتمی در پرده‌ای از ابهام قرارداد داشته باشد، پرده ابهامی که در پشت آن می‌توانند عملیات نظامی انجام شوند؟ اگر ترس از وقوع یک جنگ اتمی نزد حاکمان - متأسفانه در شرایط فعلی تنها نقش آنان تعیین‌کننده است - اینقدر قوی است: چرا برای تولید بمب نوترونی می‌کوشند، چرا سعی در مینیاتوری کردن سلاح اتمی دارند تا مرز ایجاد توپ‌هایی با کالیبر کوچک، چرا در جنگ علیه عراق و کوزوه از فشنگ‌هایی استفاده شد که توسط اورانیوم سخت شده بودند - البته همه این اقدامات برای آنست که جنگ اتمی را ممکن سازند! در چنین شرایطی قسم‌دادن درباره غیرقابل عملی بودن وقوع یک «جنگ اتمی که همه چیز را نابود خواهد کرد»، چیزی جز ناله افراد ناتوان و بی‌دفاع نخواهد بود.

آنچه از استدلال‌ها درباره نفی خطر جنگ بین کشورهای امپریالیستی باقی می‌ماند، مسئله تفوق چشمگیر آمریکا است. این نکته واقعاً هم تا مدت زمانی حافظ ما از خطر جنگ است - اما این زمان پایان می‌یابد، همانطور که تفوق انگلیس در سال ۱۸۹۸ پایان یافت، که محتوای اصلی آن تفوق شدید نیروی دریایی انگلیس نسبت به آلمان بود. همانطور که می‌دانیم، کوشش برای تقلیل این برتری شدیداً در جریان است - نیروی زرهی آلمان همانطور که می‌دانیم به وابستگی خود به آمریکا در سال‌های ۷۰ پایان داد، در سال‌ها ۸۰ بکسک «تورنادو» و اولین کنسپت برای «ایروفايتر» و اکنون در سال‌های ۹۰، هدف دستیابی به یک سیستم مستقل ماهواره‌ای با صراحت مطرح می‌گردد، و در دهه اول قرن جدید آلمان از طریق اتحادیه اروپا به سلاح اتمی دست خواهد یافت، و اگر توان اتمی فرانسه کافی نباشد، قطعاً دوباره «پرونده راپالو» [کوشش آلمان برای دسترسی به سلاح اتمی در سال‌ها ۶۰] مورد مطالعه قرار خواهد گرفت، تا برای این مسئله یک راه حل سیاسی پیدا شود.

سخن کوتاه، در این مورد نیز در بر همان پاشنه می‌چرخد، و واقعاً هم نمی‌توان از لنینی که دیگر در قید حیات نیست، ارزیابی دیگری انتظار داشته باشیم، غیر از اینکه «در بر همین پاشنه می‌گردد». یافتن چگونگی این چرخش را امروز خود ما باید کشف کنیم!

نظرات لنین برای ایجاد روشنی در یک مسئله دیگر هم کمک بزرگی است. بحث درباره علل لشکرکشی به کوزوه در محافل چپ آلمان در سال پیش، و با تکیه به علل جنگ علیه عراق - منابع نفتی («خون برای نفت») - در جستجوی منابع زیرزمینی نفتی برای این تجاوز بود. بعلا «جنگ نقل‌قول‌ها» در سال‌های گذشته، دیدن کسی جرئت ورق زدن در کلیات آبی جلد [مارکس و انگلس] و قهقهه‌ای [لنین] را نداشت. اما مراجعه به روس پیر مقرون بصره بود. او بازمه در برخورد به نظرات کائوتسکی، این بار در این باره که چرا امپریالیسم تنها خواستار دست انداختن بر سرزمین‌های فلاحی نیست، بلکه کشورهای پیشرفته صنعتی را نیز در برنامه تجاوزی خود منظور می‌کند، می‌نویسد:

سیاست امپریالیسم

درست این مشخصه را افشا می‌کند، که نه تنها تصاحب سرزمین‌های فلاحی، بلکه پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی را در برنامه خود دارد... زیرا از یک سو با پایان تقسیم جهان، دست انداختن بر هر کشوری را در تقسیم مجدد آن مجاز می‌دارد، و در ثانی این برای رقابت کشورهای بزرگ امپریالیستی از اهمیت زیاد برخوردار است، که برای یافتن تفوق خود، یعنی تصاحب کشورهای دیگر، فقط به فکر قدرت خود نباشند، بلکه تضعیف رقیب را نیز از اهداف خود بدانند، تا تفوق او را از بین ببرند.» (همانجا ص ۲۷۳)

این امر در دوران کنونی نیز بقوت خود باقی است و علت کوشش شرکت همه این کشورهای امپریالیستی که خود را شایسته می‌دانند، برای شرکت در جنگی [کوزوه] که توسط حداکثر ۳ کشور از آنان نیز می‌توانست با موفقیت به پایان رسانده بشود، در همین نکته نهفته است. به نظر نگارنده کاراکتر جنگ علیه یوگسلاوی با جنگ‌های قبلی - ویتنام، فاکل‌لاند، عراق - از این رو متفاوت است، زیرا آن جنگ‌ها، جنگ یک کشور امپریالیستی بود (و یا یکی‌دوتا) برای منافع خود. در کوزوه اما مسئله اصلی تعیین موقعیت کشورهای امپریالیستی بین خود، در ردیف اول منافع قرار داشت. از این رو باید آن را به عنوان یک جنگ در تدارک جنگ اصلی دانست، همانند جنگ ۱۸۹۹ علیه چین. این جنگ را باید از دیدگاه سیستم‌تاریخی در خط رشدیابنده ایجاد شرایط جنگ جهانی سوم ارزیابی نمود.

برخی از احزاب کمونیست نیز همین ارزیابی لنین را آرایه می‌دهند، به ویژه احزاب کشورهای عربی. آنها در یک اطلاعیه دسته‌جمعی در این باره چنین می‌گویند: البته این جنگ از یک سو برای سرکوب یوگسلاوی است «از

نوار "شنود"

در تهران، یکی از انگیزه‌های اصلی ترور "سعید حجاریان" را، علاوه بر متشنج کردن کشور و زیر علامت سوال بردن تشکیل مجلس ششم، نقش وی در سازماندهی یک کانون اطلاعاتی-امنیتی وابسته به ریاست جمهوری برای خنثی سازی توطئه‌ها می‌دانند. در همین ارتباط گفته می‌شود در آستانه انتخابات مجلس ششم و در روزهای شمارش آراء، نوار شنودی در اختیار این کانون قرار می‌گیرد که مربوط به برخی مذاکرات و رایزنی‌های پشت پرده توسط برخی اعضای شورای نگهبان و چند تن از رهبران موفقه اسلامی بوده است. در این نوار شنود احتمال جانشینی رفسنجانی بجای خامنه‌ای تلوینا مطرح شده است.

توطئه بلژیک

ناظران سیاسی در ایران معتقدند سناریوی بلژیک آفندر رسوا بوده و چنان یسرعت افشا شده، که آن را در نیمه راه رها کرده و ادامه نداده‌اند. بموجب طرح بلژیک، قرار بوده مطبوعات و رادیو تلویزیون طی ۴۸ تا ۲۴ ساعت چنان جنجالی را برپا کنند که سازمان تبلیغات اسلامی بتواند متکی به آن یک راهپیمایی حمایت آمیز از رفسنجانی در تهران و برخی شهرستان‌ها برپا کند. این راه پیمایی قرار بوده بعنوان تصحیح اشتباه مردم تهران در ندادن رای به رفسنجانی و بیعت با او تبلیغ شود.

مصباح یزدی و انگلستان!

در محافل سیاسی ایران این سوال بصورت جدی مطرح است که «چه ارتباطی بین سفر ناگهانی آیت الله مصباح یزدی به لندن، بازگشت او و تشدید اغتشاش‌ها و ترور حجاریان وجود دارد؟» سعید حجاریان یکسال پیش و در یک سخنرانی گفته بود که تندروترین بخش جناح راست، روش مقابله‌ای را دنبال می‌کنند که در نهایت به خارج از کشور وصل می‌شود و استقلال کشور را بر باد می‌دهد. محمد خاتمی نیز در آخرین نامه‌ای که خطاب به وزیر اطلاعات و امنیت نوشته، با توجه به مجموعه رویدادهایی که پس از نطق حجاریان و ترور او در کشور بوتسوا پیوسته، با صراحتی کم سابقه، کانون فتنه و توطئه را در خدمت قدرت‌های خارجی ارزیابی و معرفی کرده است.

در محافل سیاسی از یک "خط انگلیسی" یاد می‌شود، که در پی سرنگونی دولت، سرکوب جنبش و مقابله با مطبوعات است.

در این شماره می‌خوانید:

- * جناح راست به سرنگونی ج.ا عقیده دارد ص ۳؛
- * "ترور"، پایان مانورهای ضد شورش ص ۴؛
- * اقتصاد ملی در خدمت رشد اجتماعی ص ۵؛
- * اخبار جنبش کارگری ص ۶؛
- * شوراهای کار چه نقشی برعهده دارند ص ۷؛
- * یاد و نام "ما" بر سینه دیوارها! (گزارش حمله به کوی دانشگاه) ص ۸؛
- * ارتجاع مذهبی در کنار چپاولگران حکومتی ص ۱۰؛
- * مواضع انتخاباتی سه نشریه کار، نامه مردم و راه کارگر ص ۱۳ و ۱۶؛
- * چرا باید به لیست مشارکت رای داده می‌شد ص ۱۵؛
- * جنگ داخلی در ایران یک بدبینی است؟ ص ۱۷؛
- * زیر خاکستر چه آتشی نهفته است (گزارش رسیده از ایران) ص ۱۹؛
- * روند انقلابی، اما تغییرات تدریجی ص ۲۳؛
- * ارتباط سعید امامی با مجاهدین خلق ص ۲۴؛
- * چشم فتنه را باید درآورد (نامه خاتمی به وزیر اطلاعات) ص ۲۴؛
- * آنچه بر نسل ما و "آذان" دوران کودکی رفت (گزارشی از زندان) ص ۲۵؛
- * تیپ کودتا و سیاه پوشان ص ۲۷؛
- * نامه‌ها و پیام‌ها ص ۲۸؛
- * فرمان بانک جهانی با لعاب اسلامی ص ۳۰؛
- * تاریخ حزب ما را تحریف نکنید (درگذشت نورالدین کیانوری) ص ۳۱؛
- * کودتای شیلی، حوادث ایران ص ۳۳؛
- * پشت درهای قفل شده سازمان اکثریت ص ۳۶؛
- * جنگ و صلح در دوران کنونی ص ۳۸.

عید آمده

«فریاد برکشید
عید آمدست عید
هنگام پایکوبی و شادی است زین نوید
روشن کنید شمع
برخوان نمک نهید
قرآن و نان دهید
بر سفره سبزه و گل و گلدان بیاورید
گفتم: کفی ز خاک
تا بزم را خجسته کند پادی از شهید...»

روزنامه "آفتاب امروز"، که آن را جانشین روزنامه "سلام" می‌دانند، در صفحه نخست آخرین شماره سال ۷۸ خود و در کنار طرح بسیار زیبایی، شعر بالا را، بدون ذکر نام سراینده آن، "سیاوش کسرانی"، منتشر کرد. خواندیم و گریستیم. با یاد خودش، با یاد جواد، یاد عباس آقا، طبری، امیر، منوچهر، رحمان و... پدر که در خاک خفت، اما سایه اش همه جا هست. خیلی‌ها تصمیم دارند برای سرسلامتی به دیدار مادر بزرگ بروند!

دید و بازدید، امسال از شمار بیرون است. عطر یادها در هر خانه‌ای مشام بچه‌ها را نوازش می‌دهد! جای همه تان خالیست. متأثر از شعر سیاوش، که بی نام او در "آفتاب امروز" چاپ شد، شکسته‌ای سروده‌ام که برایتان ارسال می‌کنم. خود دانید و این "بهار"!

شعر "تو"

«شعر تو هست
بر پیشانی بهار
بر مطلع روز
بر مقدم آفتاب
شعر تو هست
هر چند نام تو نیست

شعر "تو"
نام ما ست
بی نام "ما"
هیچ بهاری پر شکوفه نمی‌شود
شعر "تو"
نام "ما"
در خاک نمی‌شود
خنده سنبلی
بی نام "ما" ز لب باز نمی‌شود
یاد "تو"
در هیچ فصلی فراموش نمی‌شود»

توضیح - در صفحه ۲۹ این شماره، اشتباهات بقیه مقاله‌ای چاپ شده است، که کامل آن را در شماره آینده خواهید خواند

Rahe Tudeh No. 94. März 20000
Postfach 1145, 54547 Birresborn, Germany
آدرس اینترنت: <http://www.rahetude.de>

شماره حساب بانکی،

Postbank Essen, K. Nr. 0517751430 BLZ 360 100 43, Germany

قیمت: ۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴٫۵ دلار کانادا

16 FF, 4 DM, 3 US\$ & 4 Canada \$
فاکس و تلفن تماس ۰۰۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵ (آلمان)

راه

فوق العاده

توده

۲۲ اسفند ۱۳۷۸

<http://www.rahetude.de>

حزب توده ایران ترور "سعید حجاریان" را محکوم کرده و آن را عملی با هدف مقابله با جنبش مردم ارزیابی می کند!

کانون "ترور" و مقابله با جنبش مردم را باید درهم کوبید!

عظیم و تاریخی روحانیت مخالف تحولات و مدافع بازار و ارتجاع مذهبی در انتخابات مجلس ششم بزرگترین نشانه این بی اعتمادی از یک سو و شناخت وسیع و آگاهانه مردم از رهبران این کانون از سوی دیگر است. مردم می دانند که رهبران این کانون قدرت، همان هائی هستند که در حمله به خانه آیت الله منتظری عمامه از سر او برداشتند و می خواستند با همان عمامه او را بکشند!

این همان کانونی است که با ترور آیت الله مطهری، شکار روحانیون و مذهبیون مخالف حجتیه و ارتجاع مذهبی را در جمهوری اسلامی شروع کرد، این همان کانونی است که با یورش به احزاب و سازمان های سیاسی طرفدار آرمان های انقلاب بهمن ۵۷، انقلاب را از مسیر واقعی خود منحرف ساخت، این همان کانونی است، که قتل عام زندانیان سیاسی را در جمهوری اسلامی سازمان داد و به اجرا گذاشت،

این همان کانونی است که احمد خمینی، و بقول خودشان "یادگار امام" را به قتل رساند و اکنون اخبار آن در مطبوعات انتشار می یابد،

این همان کانون مافیائی است، که دهها ترور سیاسی را در خارج از کشور سازمان داد،

این همان کانونی است که با ترور و ایجاد تشنج در اندیشه و در کمین فرصت برای اعلام حالت فوق العاده در کشور و ابطال انتخابات مجلس ششم در شهرهای مختلف است،

این همان کانونی است که در نماز جمعه ها فتوای قتل صادر می کند،

این همان کانونی است که شبکه امنیتی وابسته به آن دگراندیشان و میهن دوستان را در خیابان می رباید و در خانه های تیمی به قتل می رساند و شبکه اوباش وابسته به آن، تحت رهبری سردار "نقدی" وزرای کابینه خانی را در نماز جمعه زیر مشت و لگد می گیرد،

این همان کانونی است که به اشاره رهبران آن، دادگاه ویژه روحانیت امثال کدیور، خوینی ها و عبیدالله نوری را به محاکمه می کشد و دادگاه مطبوعات "سعید حجاریان" را به محاکمه فرا می خواند،

این همان کانونی است که سرلشکر "صیاد شیرازی" را به جرم حمایت از محمد خاتمی در شورای امنیت ملی ترور می کند،

این همان کانونی است که جنجال بلژیک را با هدف فرستادن هاشمی رفسنجانی به مجلس ششم سازمان می دهد،

این همان کانون است که به خوابگاه دانشجویان حمله برد،

این همان کانون است که در لندن پایگاه دارد و در پی تحقق طرح "سایرس ونس"، وزیر خارجه اسبق آمریکا، می خواهد راه را برای طرح امپریالیستی "اعتدال و توسعه" به سود آمریکا هموار کند.

اخبار و اطلاعاتی که در تهران وجود دارد، حکایت از آن دارد که هویت عاملین ترور شناخته شده اند و حتی از دستگیری آنها نیز صحبت می شود. ترور حجاریان، صرف نظر از اینکه این عاملین دستگیر شده باشند و یا پیش و یا پس از دستگیری به همان سرنوشته دچار شوند که "سعید امامی" شد، ضرورت برخورد قاطع با کانون هدایت و رهبری مقاومت در برابر جنبش مردم را یکبار دیگر در دستور قرار داده است. هر نوع تعلل در این زمینه، فراهم ساختن فرصت برای حادثه آفرینی ها و ماجراجویی های جدید است.

آن کانونی که ترورها، مقاومت ها در برابر رای و انتخاب مردم، جنجال آفرینی ها نوبتی (نظیر تحصن طلاب در قم و...) را رهبری می کند، کانون و مغفل مافیائی است که باید متکی به خواست عمومی مردم و توان دهها میلیونی جنبش مردم از ارکان حکومتی (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، مطبوعاتی، نظامی) به زیر کشیده شود.

سعید حجاریان، مدیرمسئول روزنامه "صبح امروز"، مشاور سیاسی "محمد خاتمی" و عضو شورای شهر تهران، صبح یکشنبه ۲۲ اسفند در مقابل ساختمان شورای شهر تهران از سوی دو تروریست موتور سوار هدف گلوله قرار گرفت. وی بلافاصله به بیمارستان "سینا" منتقل شد و کوشش پزشکان برای نجات جان او آغاز شد، که تا لحظه صدور این اطلاعیه و بنا به اطلاعات بدست آمده این کوشش ها تاکنون موفقیت آمیز بوده است.

سعید حجاریان از جمله دانشجویان پیرو خط امام بود، که در سال های پس از درگذشت آیت الله خمینی به حاشیه حکومت رانده شد و عمده فعالیت های وی در این سال ها، حضور در موسسه تحقیقات استراتژیک ج ا و همکاری با روزنامه "سلام" بود. او که یکی از یاران نزدیک محمد خاتمی شناخته می شود، در جریان کشف شبکه قتل های سیاسی-حکومتی دوران اخیر، که به قتل های زنجیره ای شهرت یافته نقش مهمی توانست برعهده بگیرد. روزنامه "صبح امروز" که تحت مسئولیت و مدیریت او منتشر می شود، در حال حاضر سیاسی ترین روزنامه ایران است، که با گام های جنبش عمومی مردم ایران حرکت می کند!

از همان نخستین ساعات پخش خبر ترور سعید حجاریان، مردم انگشت اتهام را به سوی مافیای اقتصادی-سیاسی در جمهوری اسلامی گرفتند، که جدی ترین مخالف جنبش تحول خواهی مردم ایران و بزرگترین بازنده انتخابات اخیر مجلس ششم به حساب می آید.

حزب توده ایران، ضمن محکوم کردن این ترور، هم صدا با مردم ایران خواهان برخورد قاطع و پیکر با شبکه های ترور حکومتی در جمهوری اسلامی است. شبکه هائی که ریشه های آن را، علاوه بر تاریخانه های مافیای اقتصادی-سیاسی در جمهوری اسلامی، باید در واحدهای مختلف نظامی-امنیتی جمهوری اسلامی و خانه های تیمی آن ها جستجو کرده و با آن برخورد قاطع کرد.

آن دستی که شبکه ترور حکومتی را در ایران سازمان داده و ترور سعید حجاریان را در دستور کار خود قرار داد، همان دستی است که متکی به پرونده ای انباشته از شکایت فرماندهان نیروهای انتظامی، مدیران و گردانندگان روزنامه کیهان و گردانندگان انصار حزب الله "سعید حجاریان" را به دادگاه مطبوعات فراخواند. همین کانون قدرت حکومتی صلاحیت "سعید حجاریان" را برای انتخابات شورای شهر تهران تأیید نکرد و در شورای نگهبان مصمم به رد صلاحیت "حجاریان" برای جلوگیری از راه یافتن او به مجلس ششم بود!

تا این کانون و رهبران آن در کلیسای ترین و حساس ترین ارگان های حکومتی قرار دارند، تا وقتی قوه قضائیه را در جنگ دارند، تا زمانی که سازمان های اطلاعاتی-امنیتی موازی را رهبری می کنند، تا لحظه ای که ادارات سیاسی-ایدئولوژیک نیروهای نظامی و انتظامی را تحت سلطه خویش دارند، تا زمانی که رادیو و تلویزیون را در اختیار داشته و از طریق آن تبلیغ خشونت و ترور می کنند و تا وقتی قادرند تفنگ بدست در نماز جمعه ها ظاهر شده و مردم را تهدید کنند، خطر حادثه جوئی ها، انفجارها و ترورهای از نوع ترور سعید حجاریان همچنان باقی است. این اعمال خیانت آمیز می تواند ایران را به سمت جنگ داخلی و فراهم ساختن زمینه دخالت مستقیم نظامی امپریالیسم جهانی در امور داخلی ایران و نابودی تمامیت ارضی ایران هدایت کند! این رویای شوم امپریالیسم جهانی برای ایران و منطقه است، که با ادامه و تعمیق جنبش کنونی و تقویت پایه های جنبش دموکراسی ملی در ایران و منطقه قابل تحقق نیست و به همین دلیل هر نوع آشوب، ترور، انفجار و تلاش برای متوقف ساختن حرکت جنبش و مقابله با گشوده شدن فضای سیاسی کشور، عملاً همکاری با امپریالیسم جهانی است!

این کانون مافیائی، که رهبران آن امروز دیگر برای بسیاری از مردم ایران شناخته شده اند، از حیات طبقاتی خود در جمهوری اسلامی دفاع می کنند و از هیچ جنایت و خیانتی رویگردان نیست، بخش مهمی از آنها عمامه بر سر دارند، اما توده مردم مذهبی نیز دیگر به دین و ایمان آن ها باور ندارند. شکست

در حاشیه خاطرات "رضا غفاری" که از رادیو اسرائیل پخش می شود

رسم "جوانمردی" این نیست!

خ. بابک

در آخرین هفته های سال ۷۸، در منزل آشنائی که پدیدار شد رفته بودم، برحسب اتفاق بخش فارسی رادیو اسرائیل را شنیدم. آتائی بنام "رضا غفاری" که این رادیو او را "دکتر" خطاب می کرد، خاطرات زندانش را تعریف می کرد. هم خودش گفت که از وابستگان سازمان راه کارگر بوده و هم من او را با همین وابستگی می شناسم. آشنائی ما باز می گردد به زندان "قتل حصار". من بعنوان توده ای در گورهدشت دوران محکومیت را می گذراندم و او بعنوان راه کارگری.

نمی دانم ایشان در روزها و هفته های قبل هم خاطراتش را، که ظاهراً از روی کتابی که منتشر کرده قرائت می کرد در اختیار رادیو اسرائیل گذاشته بود یا نه و در هفته ها و روزهای بعد هم آیا این برنامه دنبال شده یا نه؛ بنابراین اعتراض من به ایشان و دعوت از او و امثال ایشان به "جوانمردی" باز می گردد؛ امری که در آن برنامه رادیو اسرائیل غایب بود. رادیویی که من تا حالا نشنیده ام، خاطرات زندانیان فلسطینی را از زندان های اسرائیل پخش کند و اشاره کند که زندان گورهدشت با طرح و توصیه اسرائیل برپا شد.

بهر حال، بگذریم. مسئله نه بر سر نقش اسرائیل در دوران شاه و یا در جمهوری اسلامی، بلکه بر سر پایبندی به جوانمردی در فرصت هائی است که در اختیار این و یا آن زندانی از سازمان های مختلف قرار می گیرد.

آقای غفاری، در آن شب و در نقل خاطراتش رسیده بود به کشتار عمومی سال ۶۷. فاجعه ای با آن عظمت را در چند جمله ای تشریح کرد و وقتی رسیدن به کشتار توده ای ها که در جمع سازمان های غیر مذهبی از همه بیشتر بود، این کشتار را ناشی از تحلیل نادرست آنها از رژیم دانست و بعد هم رفقا کیانوری و طبری را خدمتگزاران رژیم معرفی کرد.

من نه از زبان ایشان و نه از زبان هیچ زندانی سیاسی که از آن کشتار جان بدر برده باشد و در هیچ کتاب و مصاحبه ای تا حالا تحلیلی دقیق درباره دلیل و انگیزه های آن کشتار خوانده ام جز همان تحلیل بسیار موجز و فشرده ای که کیانوری در مقاله بلند خود در سال ۷۳ نوشته و راه توده آن را منتشر کرد. بنابراین، توصیه ام به کسانی که عزم می کنند غیر از شرح فاجعه، به تحلیل آن نیز بپردازند خواندن دقیق این تحلیل است.

اما درباره اظهارات آقای غفاری، که گویا اگر توده ای ها تحلیل دیگری داشتند به دار کشیده نمی شدند! (البته گوینده رادیو یادش رفت سؤال کند آنها که این تحلیل را نداشتند و با حزب هم مخالف بودند چرا به دار کشیده شدند!)

توده ای ها از روز پیدایش حزب توده ایران، همواره با تهمت و جعل تاریخ و وارونه گوئی از طرف مخالفان و دشمنان روبرو بوده اند. من زمانی که نوجوانی بیش نبودم، در شهر زادگاهم "گیلان" به یاد دارم هر وقت باران زیاد می بارید و باعث خسارت می شد، خیلی زود شایع می شد که کار "روس ها" است! ابرها را منفجر کرده اند!

نزدیک ۵۰ سال از آن زمان ها می گذرد و اتحاد شوروی هم دیگر وجود ندارد، اما این شیوه مقابله، که روزگاری بخشی از جنگ سرد بود و حزب ما و اتحاد شوروی و هنه کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیست را شامل می شد، همچنان با توده ای ها ادامه دارد.

چندی قبل در محل اقامتم در آلمان، با دوستی که بیش از ۳۰ سال در آلمان بسر می برد و در جریانات چپ فعال نیز بوده و تحصیلات آکادمیک هم دارد، در مورد مسائل سیاسی صحبت می کردیم. گفت توده ای ها در کودتای ۲۸ مرداد دست به عمل نزدند، چون "ک.ا.گ.ب" به آنها چنین دستوری داده بود و می خواست که کودتا موفق شود!

من که خود در زمان وقوع کودتای ۲۸ مرداد نظامی بودم و می دانم مشکلات درون سازمانی و مشکلات سیاسی حزب از بیم متهم شدن به کودتا علیه مصدق و یا استفاده از فرصت برای بدست گرفتن حکومت چه بوده است، حیرت زده این سخنان و احکام غیابی را گوش دادم.

در راه بازگشت به خانه، از خود می پرسیدم که چطور ممکن است بعد از ۵۰ سال و این همه دانش، اطلاعات، تجربه و اخبار آشکار و پنهان، در آلمان، و نه

در روستاهای گیلان، از سوی یک فرد تحصیل کرده و نه فلان روستائی دل جنگل های گیلان حرفی مشابه بیرون بیاورد؟ تبلیغات جنگ سرد چه زمانی از سرهای گرم بیرون خواهد رفت؟

آتش وقتی رادیو اسرائیل را گوش می کردم، احساس کردم جنگ سرد با حزب توده ایران همچنان ادامه دارد و قربانیانش هم می توانند از میان روشنفکران و تحصیل کردگان باشند. وقتی کارگر این جنگ سرد یک زندانی هم بند توده ای ها بوده باشد که دروغ می گوید و در خدمت رادیو اسرائیل قرار گرفته، چرا قربانی نمی تواند تحصیل کرده و روشنفکر باشد؟

آقای غفاری با توده ای ها در زندان قتل حصار بوده و از نزدیک شاهد پایداری آنها و دفاع منطقی و اصولی شان از انقلاب ۵۷ بوده، حال چه دلیلی جز تاثیر پذیری از تبلیغات ضد توده ای می تواند ایشان را به تخریب هم بندان گذشته خود وادار کند. من باور نمی کنم که شغل و کار و تحصیل، حتی تدریس در دانشگاه های آلمان هم نیازمند توده ای ستیزی باشد.

من با آقای "غفاری" از سال ۶۳، زمانی که ما ۱۷ توده ای را به بند سلطنت طلب ها در زندان "قتل حصار" تبعید کردند، آشنا شدم. ایشان خوب می دانند که از آن ۱۷ تن، تنها سه تن و آنهم بسیار اتفاقی زنده ماندند و با کاروان قتل عام شدگان سال ۶۷ نرفتند. هر سه آنها نیز همراه افرادی مانند آقای غفاری تونل مرگ را، پس از سوال و جواب های "داوود لشگری" طی کردند. بنابراین چرا تحریف و چرا ستیز؟

می توان مخالف بود، اما در عین حال می توان جوانمرد هم بود. جوانمرد بود و گفت که توده ای ها با عباس امیر انتظام هم اندیشه نبودند، با "تابک زهرانی" در بیرون از زندان اختلاف سیاسی بسیاری داشتند، اما با هر دوی آنها بعنوان دو زندانی مقاوم و خوش سلوک در همان بندی که آقای غفاری بود بهترین سلوک را داشتند و با احترام بسیار با آنها برخورد می کردند. همانگونه که حساب آنها را با امثال "جاویدفر" ها مخلوط نمی کردند. ای کاش آقای غفاری چشم بر واقعیات نمی بست و می گفت که توده ای ها در همان دورانی که با ایشان و امیر انتظام و بابک زهرانی هم بند بودند تحت چه فشار و کنترلی قرار داشتند، همانگونه صاحب این قلم هر بار که خاطراتی را از آن دوران نقل کرده و یا نوشته ام، از این هم بند خود "رضا غفاری" یاد کرده ام. ایشان را مراجعه می دهم به شماره ۶۴ راه توده به تاریخ مهرماه ۷۶ درباره کشتار زندانیان، که از شلاق خوردن آقای غفاری همراه با توده ای ها یاد کرده ام. آنهمه مقاومت توده ای ها را نادیده گرفتن و قتل عام آنها را ناشی از تحلیل آنها از انقلاب و جمهوری اسلامی دانستن، شرط انصاف است؟ یا "شرط" پخش این نوع مصاحبه ها از رادیو اسرائیل و انتشار کتاب؟

آقای "رضا غفاری" در جستجوی چیست؟

همزمان با دریافت نوشته توضیحی بالا، نقدی درباره کتابی که از سوی آقای "رضا غفاری" به زبان انگلیسی منتشر شده نیز دریافت داشته ایم.

نویسنده این نقد، نام مستعار خود را "م. باران" قید کرده است. کتاب خاطرات "رضا غفاری" را شخصی بنام "الف. سامان" به فارسی برگردانده است.

منتقد کتاب، عمدتاً روی تعریف واقعیات زندان توسط رضا غفاری و توده ای ستیزی او تاکید کرده و نکاتی را در همین ارتباط از کتاب استخراج کرده و بعنوان نمونه ارسال داشته است. یکی از نمونه های خواندنی چنین است: (... با یکی از رهبران حزب به نام علی ناظر ملاقات کردم. از نزدیکان کیانوری و عضو کمیته مرکزی محسوب می شد. او به من گفت که از زمان دستگیری اش تاکنون ابتدا شکنجه نشده و بازجویان به او گفته اند «به اطلاعات مربوط به رهبری حزب و تشکیلات مرکزی نیاز چندانی ندارند، چون همه اطلاعات را رهبری حزب در اختیارشان گذاشته است»...)

درباره صحت همین یک نمونه، خوانندگان را مراجعه می دهم به عکسی که از علی ناظر، در حال مرگ ناشی از شکنجه در بیمارستان از او گرفته شده و پس از اعلام شهادت او در "نامه مردم" سال ۶۷ و در ارتباط با قتل عام زندانیان سیاسی چاپ شد. در ارتباط با تأسیس مرکز کامپیوتری زندان اوین و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی نیز آقای "غفاری" ادعاهائی را عنوان کرده که با خواندن آنها، گوئی زندانی ها، در دهه ۶۰ مغز کامپیوتری زندان و وزارت اطلاعات بوده اند و وزارت اطلاعات را آنها پایه ریزی کرده بودند! البته در این بخش، سهم زندانیان قتل عام شده دیگر سازمان های چپ را ایشان عمده کرده است!

مجموعه اظهارنظرها و مسائل مطرح شده در کتاب آقای رضا غفاری، به حق این سؤال را مطرح می کند که وی با تحریف واقعیات زندان و آنچه بر زندانیان چپ غیر مذهبی ایران گذشت، در جستجوی کدام هدف است؟